



مطالعات

ISSN-Print:2228 - 706X

ISSN-Online:2538 - 4341

تاریخ و فرهنگ

نشریه دانشکده ادبیات و معارف اسلامی دوفصلنامه علمی-پژوهشی

- ۹ تحلیل ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری در محراب‌های زرین‌قام دوره ایلخانی
محمد زهدی - دکتر فرزانه فرخ‌فر
- ۵۱ نقش احداث در تحولات سیاسی حلب در سده‌های پنجم و ششم هجری
دکتر لیدا مودت
- ۶۷ نقش سیاسی حاجب در دوره اول خلافت عباسی (۱۳۲ - ۲۳۲ ق)
مطالعه موردی: خاندان ربیع
دکتر محمدجعفر اشکوری - سیده زهرا موسوی
- ۸۹ تطور معنای رفض و تشیع در منابع رجالی - فرقه‌ای اهل سنت
حسن نقی‌زاده - حسن نمکی نوقاب
- ۱۱۱ فرآیند ایجاد و تغییر لباس نظامیان عصر قاجار
فریبا مهرمند - دکتر علی‌اکبر خدروی زاده
- ۱۳۳ اقدامات قرقچای خان و خاندان او در دوره صفویه
دکتر علی یحیائی - اعظم گنجی هرسینی

۱۰۰

بهار و تابستان ۹۷



مطالعات اسلامی

تاریخ و فرهنگ

نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

پروانه انتشار: ۷۸۵۶۷

شماره ۱۰۰ - بهار و تابستان ۱۳۹۷ خورشیدی

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد

شاپا چاپی: ۷۰۶X-۲۲۲۸ شاپا آنلاین: ۴۳۴۱-۲۵۳۸

مدیر مسئول و سردبیر: عبدالرحیم قنوات

مدیر داخلی: عباس اقدسی

ویراستار علمی: مرتضی دانشیار

ویراستار ادبی: حمیدرضا ثنائی

مترجم چکیده ها به انگلیسی: وحید مردانی

صفحه آرا: حسین ذکاوتی زاده

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بهای این شماره: ۳۰۰۰۰ ریال

نشانی: مشهد، میدان آزادی، پردیس دانشگاه فردوسی

مشهد، دانشکده الهیات شهید مطهری (ره)، کدپستی

۹۱۷۷۹۴۸۹۵۵

تلفن: ۰۵۱ ۳۸۸۰۳۸۶۳

نشانی اینترنتی:

<https://jhistory.um.ac.ir/index.php/culture>

این نشریه بر اساس نامه مدیر کل امور پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری شماره ۳/۱۱/۱۷۵۸ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۲۲، واجد اعتبار علمی پژوهشی شناخته شد.

هیئت تحریریه

محمد تقی ایمانپور

استاد گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

احمد بادکوبه هزاوه

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

حسین قرچانلو

استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

عبدالرحیم قنوات

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

سید جمال موسوی

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

اندرو ج. نیومن

استاد ممتاز گروه مطالعات اسلامی و خاورمیانه دانشگاه ادینبرو

انگلستان

عبدالله همتی گلیان

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

این نشریه در پایگاه های زیر نمایه شده است:

- پایگاه استنادی علوم ایران (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- مرکز منطقه ای اطلاع رسانی علوم و فناوری (RICeST)
- Index Copernicus
- World Cat
- EZB
- Google Scholar

بسم الله الرحمن الرحيم

راهنمای تدوین مقالات

کلیه موضوعات مرتبط به تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی در حوزه فعالیت نشریه تاریخ و فرهنگ قرار دارد. این نشریه فقط مقاله‌هایی را منتشر خواهد کرد که حاوی یافته‌های نو و اصیل در زمینه‌های پیشگفته باشد. هیئت تحریریه همواره از دریافت نتایج تحقیقات استادان، پژوهندگان و صاحب‌نظران استقبال می‌کند. پژوهشگرانی که مایلند مقاله‌هایشان در نشریه تاریخ و فرهنگ انتشار یابد، شایسته است به نکات مشروحه زیر توجه فرمایند:

۱. هیئت تحریریه فقط مقاله‌هایی را بررسی خواهد کرد که قبلاً در جای دیگر چاپ نشده و همزمان برای نشریه‌ای دیگر نیز فرستاده نشده باشد. بدیهی است پس از تصویب، حق چاپ مقاله برای مجله محفوظ است.

۲. زبان غالب نشریه فارسی است، ولی در مواردی بنا به تشخیص هیئت تحریریه مقاله‌های ارزنده عربی و انگلیسی نیز قابل چاپ است.

۳. حجم مقاله‌ها نباید از ۲۵ صفحه مجله بیشتر باشد.

۴. چکیده مقاله (شامل اهداف، روشها و نتایج) به دو زبان فارسی و انگلیسی حداکثر در ۱۰ سطر ضمیمه باشد و کلیدواژه‌های مقاله (حداقل ۳ و حداکثر ۷ واژه) به دنبال هر چکیده بیاید.

۵. رعایت دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی الزامی است.

۶. هیئت تحریریه در اصلاح و ویرایش علمی و ادبی مقاله‌ها آزاد است.
۷. شکل لاتینی نامهای خاص و واژه‌های تخصصی و ترکیبات خارجی با ذکر شماره در پاورقی درج شود.
۸. نام کامل نویسنده، رتبه دانشگاهی یا عنوان علمی و نام مؤسسه متبوع وی به دو زبان فارسی و انگلیسی قید و همراه با نشانی پستی، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی ارسال گردد. در مقالات مشترک، نام نویسنده مسئول قید شود.
۹. ارجاع به منابع، حاوی حداقل اطلاعات وافی به مقصود، بلافاصله پس از نقل مطلب یا اشاره به آن در درون متن و میان دو کمان () بیاید.
- ۹ - ۱. منظور از حداقل اطلاعات، نام صاحب اثر و شماره جلد و صفحه منبع یا کد متداول آن است. در صورت لزوم می‌توان اطلاعات دیگری از مأخذ بدان افزود.
- ۹ - ۲. در مورد منابع لاتین لازم است نام صاحب اثر و سایر اطلاعات در داخل دو کمان به فارسی بیاید و صورت لاتین آن در پایین همان صفحه درج شود.
- ۹ - ۳. یادداشتهای توضیحی شامل توضیحات بیشتری که به نظر مؤلف ضروری به نظر رسد، با ذکر شماره در پاورقی همان صفحه درج شود. در یادداشتهای چنانچه به مأخذی ارجاع یا استناد شود، ذکر نام نویسنده و شماره جلد و صفحه کافی است و مشخصات تفصیلی مأخذ باید در فهرست پایان مقاله بیاید.
۱۰. ضروری است فهرست منابع به ترتیب الفبایی نام خانوادگی یا نام شهر نویسندگان در انتهای مقاله بیاید. عناصر کتابشناختی در مورد مقاله‌ها، کتابها و گزارشها و سایر مراجع به شرح زیر است:
- ۱۰ - ۱. مقاله‌ها: نام نویسنده، عنوان کامل مقاله (داخل گیومه)، نام مجله یا مجموعه مقالات (با حروف ایرانیک یا ایتالیک)، جلد یا دوره، شماره، سال انتشار، شماره صفحات آغاز و انجام مقاله.
- ۱۰ - ۲. کتابها: نام نویسنده، عنوان کتاب (با حروف ایرانیک یا ایتالیک)، نام مترجم یا

مصحح، نوبت چاپ، نام ناشر، محل انتشار، سال انتشار.

۱۰- ۳. گزارشها و سایر مراجع: اطلاعات کافی و کامل داده شود.

۱۱. مقاله‌های رسیده بازگردانده نمی‌شود.

مراحل بررسی و انتشار مقاله‌ها

- ۱- دریافت مقاله (فقط به روش الکترونیکی از طریق سیستم مدیریت مجلات وب سایت دانشگاه فردوسی مشهد).
- ۲- اعلام وصول پس از دریافت مقاله.
- ۳- بررسی شکلی و صوری مقاله (در صورتی که موارد ذکر شده در «راهنمای تدوین مقالات» رعایت نشده باشد، مقاله به نویسنده برگشت داده می‌شود).
- ۴- در صورتی که مقاله با معیارها و ضوابط نشریه مطابقت داشته باشد، برای داوران فرستاده می‌شود تا درباره ارزش علمی و شایستگی چاپ آن در نشریه قضاوت کنند.
- ۵- نتایج داورها در جلسات هیئت تحریریه مطرح و تصمیم نهایی اتخاذ می‌شود.
- ۶- نظر نهایی هیئت تحریریه به اطلاع نویسندگان مقاله‌ها می‌رسد.
- ۷- پس از چاپ، یک نسخه از مجله به نویسندگان اهدا خواهد شد.

مشاوران علمی این شماره

۱. دکتر فرج الله احمدی (دانشیار دانشگاه تهران)
۲. عفت امیری (پژوهشگر رشته طراحی پارچه و لباس)
۳. دکتر علی اشرف امامی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر طاهر بابائی (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)
۵. دکتر محمد باغستانی (استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)
۶. دکتر معصومعلی پنجه (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران)
۷. دکتر فرهاد پوریانژاد (استادیار دانشگاه محقق اردبیلی)
۸. دکتر حمیدرضا ثنائی (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)
۹. دکتر منصور داداش نژاد (دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)
۱۰. دکتر مرتضی دانشیار (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۱. دکتر حسین صابری (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۲. دکتر مهرداد صدقی (استادیار دانشکده هنر دانشگاه نیشابور)
۱۳. دکتر نعمت الله صفری فروشانی (استاد جامعه المصطفی العالمیه)
۱۴. دکتر فرزانه فرخفر (استادیار دانشگاه نیشابور)
۱۵. دکتر عبدالرحیم قنوات (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۶. دکتر مصطفی گوهری (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۷. مریم محبوبی (کارشناس ارشد طراحی لباس و نقاشی)
۱۸. دکتر سید جمال موسوی (دانشیار دانشگاه تهران)

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۹	تحلیل ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری در محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی محمد زهدی - دکتر فرزانه فرخ‌فر
۵۱	نقش احداث در تحولات سیاسی حلب در سده‌های پنجم و ششم هجری دکتر لیدا مودت
۶۷	نقش سیاسی حاجب در دوره اول خلافت عباسی (۱۳۲ - ۲۳۲ ق) مطالعه موردی: خاندان ربیع دکتر محمدجعفر اشکواری - سیده زهرا موسوی
۸۹	تطور معنای رفض و تشیع در منابع رجالی - فرقه‌ای اهل سنت حسن نقی‌زاده - حسن نمکی نوقاب
۱۱۱	فرآیند ایجاد و تغییر لباس نظامیان عصر قاجار فریبا مهرمند - دکتر علی‌اکبر خدروی زاده
۱۳۳	اقدامات قرچقای‌خان و خاندان او در دوره صفویه دکتر علی یحیائی - اعظم گنجی هرسینی



History & Culture

تاریخ و فرهنگ

Vol. 50, No. 1, Issue 100

سال پنجاهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۰

Spring & Summer 2018

بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۵۰-۹

DOI: <https://doi.org/10.22067/jhc.v50i1.78212>

تحلیل ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری در محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی*

محمد زهدی

کارشناس ارشد پژوهش هنر، دانشگاه نیشابور

Email: m.zohdi.86@gmail.com

دکتر فرزانه فرخ‌فر^۱

استادیار دانشکده هنر، دانشگاه نیشابور

Email: farrokhfar@neyshabur.ac.ir

چکیده

در سراسر تاریخچه سفالگری و از میان تمام شیوه‌های تزئین سفال، لعاب زرین‌فام به سبب درخشش و انعکاس طلاگونه‌اش همواره مورد توجه و تحسین همگان بوده‌است. کاشی‌های طلایی یا کاشی‌های زرین‌فام با آغاز قرن ۷ ق به تزئین محراب‌ها راه پیدا کردند. این شاهکارهای به جای مانده از اعصار خوارزمشاهی، مغول، ایلخانی و حتی تیموری، نشان دهنده اوج به کارگیری تکنیک‌های تزئینی برای ساخت محراب‌ها هستند؛ لیکن از میان نمونه‌های برجای مانده در دوره‌های تاریخی مختلف، محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی از کثرت و تنوع بیشتری برخوردارند. از همین رو، این پژوهش می‌کوشد با رویکردی زیباشناسانه، به مطالعه اجزای کالبدی و کاربرد عناصر بصری در محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی بپردازد.

پرسش مقاله حاضر این است که در اجزای کالبدی محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی چه ویژگی‌هایی وجود دارد؟ برای دستیابی به پاسخ، در گام نخست تلاش شده تمامی محراب‌های زرین‌فام موجود از دوره ایلخانی شناسایی شود. سپس به منظور کشف کیفیت اجزای کالبدی آثار، ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری محراب‌های زرین‌فام این دوره تاریخی تحلیل و بررسی می‌شود. نتایج کلی تحقیق بر این نکته تأکید دارند که محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی از کیفیتی مطلوب در اجزای کالبدی آثار برخوردارند، لیکن این کیفیت در ادوار

*. این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد پژوهش هنر با عنوان «بررسی سیر تحول محراب‌های زرین‌فام عصر ایلخانی» است که توسط نویسنده اول و با نظارت نویسنده دوم در دانشکده هنر دانشگاه نیشابور در سال ۱۳۹۵ به انجام رسیده است.

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۱۰/۱۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۲/۰۴.

۱. نویسنده مسئول

پایانی دوره ایلخانی دچار افت شدیدی شده و بسیاری از ویژگی‌های مثبت و درخشان این آثار رنگ باخته است.
کلیدواژه‌ها: ایلخانیان، تزئینات معماری، محراب، کاشی زرین‌فام.

Analysis of Thematic, Visual and Structural Characteristics of the Gilded Mihrābs During Ilkhanate Era

Mohammad Zohdi

MA in Arts Studies, University of Neyshabur

Farzaneh Farokhfar (Corresponding Author)

Assistant Professor, Faculty of Art, University of Neyshabur

Abstract

Throughout the history of pottery and among all the styles of pottery decoration, gilded glaze has always fascinated people for its glow and reflection. The golden or gilded tiles began to be used for decorating mihrābs at the beginning of the 7th century. These masterpieces remaining from the Khārazmshāhi, Mongol, Ilkhanate, and even Timurid periods represent the epitome of decorative techniques utilized for the construction of mihrābs, but among the monuments remaining from various historical periods, gilded mihrābs built in the Ilkhanate period are of particular importance due to their abundance and diversity. Therefore, this research sets out to study the physical components and the application of visual elements in the gilded mihrābs built in the Ilkhanate era from an aesthetic approach. The main question of the present article is “What are the characteristics of physical components used in gilded mihrābs of the Ilkhanate period?” In order to answer this question, in the first step, all the gilded mihrābs remaining from the Ilkhanate period are investigated. Then, to analyze the quality of the physical components of these works, the thematic, visual and structural characteristics of gilded mihrābs in this historical period are analyzed. The results highlight the fact that the gilded mihrābs built during the Ilkhanate period are of desirable quality in the physical components, but this quality has deteriorated near the end of the Ilkhanate era, and many of the bright and luminous features of these works have been lost.

Keywords: Ilkhanate, Architectural decoration, Mihrāb, Gilded tiles

مقدمه

در هنر و معماری دوره ایلخانی، جزئیات بندکشی آجرها، گچ‌کاری و تزئینات کاشی‌کاری با کمال دقت و صحت در کنار آجرکاری پیشرفته دوره قبل، تداوم و رواج پیدا کرد. در این میان، محراب‌های زرین‌فام پیچیده‌ترین ساختاری هستند که هنرمندان دوره ایلخانی مبادرت به خلق آن‌ها کردند. محراب‌های دوره ایلخانی از حیث تنوع و کثرت آثار، در مقایسه با دیگر اعصار تاریخی هنر و معماری ایران، در نوع خود بی‌نظیرند. با توجه به فقدان مطالعات کافی در زمینه شناسایی محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی و تحلیل کیفیت اجزای کالبدی و عناصر بصری آثار، اهداف این پژوهش بر اساس پاسخ به این موضوع استوار است: ویژگی اجزای کالبدی و عناصر بصری موجود در محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی چگونه است؟ مطالعات مقدماتی درباره این آثار، این فرضیه را مطرح می‌سازد که هنرمند صنعتگر دوره ایلخانی، به تمامی زوایا و ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری محراب‌ها دقت کافی داشته و از همه قابلیت‌های موجود در جهت ارتقای سطح کیفی آثار بهره گرفته است.

اکثر مطالعات انجام شده درباره اشیاء زرین‌فام، به معرفی کاشی‌ها می‌پردازند؛ لیکن از آنجا که ذکر تمامی این منابع، از حوصله خواننده مقاله خارج است و آثار مذکور نیز در حوزه مطالعات تخصصی این پژوهش قرار نمی‌گیرند، در این جا صرفاً به منابعی که به معرفی و بررسی محراب‌های زرین‌فام پرداخته‌اند، اشاره می‌شود. پژوهش‌های مرتبط با محراب‌های زرین‌فام تنها به آثار موجود در ایران پرداخته‌اند و در این میان، محراب‌های حرم مطهر رضوی سهم بیشتری از توجه داشته است. در اغلب این منابع، نگاه به محراب‌های زرین‌فام، کلی بوده و بررسی موشکافانه و تحلیل ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری این آثار فاخر را شامل شده است. در کتاب سیر تحول محراب در معماری اسلامی از آغاز تا حمله مغول به ساختار معماری گونه محراب‌های ایرانی و مواد و مصالح آن‌ها پرداخته شده است (میراث فرهنگی، بی‌جا، ۱۳۷۶ش). آرتور پوپ در بخشی از کتاب خود، سیری در هنر ایران، به محراب‌های ایرانی و شیوه تزئین آن‌ها اجمالاً پرداخته و تنها به گنجانیدن تصاویری از محراب‌ها بسنده کرده است (علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷ش). حشمت کفیلی به صورت موردی محراب‌های زرین‌فام حرم مطهر امام هشتم (ع) را معرفی کرده است؛ ولی به بازخوانی کتیبه‌ها اکتفا کرده است («محراب‌های زرین‌فام حرم مطهر در موزه مرکزی آستان قدس رضوی»، شمس، ش ۱۸، بهار ۱۳۹۲). رباب فغفوری و حسن بلخاری قهی نیز تنها به یکی از

محراب‌های زرین‌فام موجود در ایران یعنی محراب زرین‌فام پیش روی مبارک امام رضا (ع) که به دوره خوارزمشاهیان تعلق دارد، پرداخته‌اند («تجلی حکمت اسلامی در ساختار و مضامین محراب زرین‌فام حرم مطهر رضوی»، نقش جهان، ش ۱، سال چهارم، تابستان ۱۳۹۳). نویسنده کتاب فن و هنر سفالگری اوج زرین‌فام ایرانی را منحصرأ در محراب زرین‌فام می‌داند و به ویژگی‌های آن اشاره‌ای نکرده است (سمت، تهران، ۱۳۹۴ ش). اهمیت محراب‌های زرین‌فام در تاریخ هنر سفالگری و کاشی‌سازی و نقش خاندان ابی‌طاهرکاشانی موجب شده که بسیاری از محققان، در آثار خود به هنر زرین‌فام دوره ایلخانان مغول بپردازند و در هنگام سخن از کاشی‌های زرین‌فام، از محراب‌ها نام ببرند؛ ولیکن این پژوهشگران، برخی محراب‌ها را تنها به اختصار معرفی کرده و کیفیت آثار را تحلیل و بررسی نکرده‌اند (برای آگاهی از آن‌ها، نک: آثار طه‌وری، سلیمی، نیکخواه، محمدزاده میانجی، واتسون و جلالی در فهرست منابع). با این‌همه، در میان مطالعات موجود، تنها کیانوش معتقدی، صاحب کتاب خاندان ابی‌طاهر کاشانی (پیکره، تهران، ۱۳۹۳ ش) است که محراب‌های زرین‌فام موجود را تا به امروز از تمامی اعصار تاریخی شناسایی و گردآوری کرده است؛ لیکن این پژوهشگر نیز نگاهی موشکافانه در باب اجزای کالبدی و خصوصیات مضمونی، تصویری و ساختاری محراب‌ها نداشته است. با وجود این، می‌توان گفت که پژوهش پیش‌رو، به تمامی محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی که تاکنون شناسایی شده‌اند، نگاهی ظریف و مبسوط داشته و نتایج حاصل از آن‌ها را در جداولی ارائه کرده و از این جهت، کاستی‌های مطالعات گذشته را تا حدودی جبران کرده است.

۱- محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی

سنت ساسانی آراستن قلمه ستون‌ها با نقوش مغایر با کاربرد معماری، در ایران دوره اسلامی تداوم یافت. این تداوم به طور غیرمستقیم در جایگاه قنديل، در آثاری که به نقش محرابی در سده‌های بعدی پدید آمد، بدل گشت. محراب در مساجد ایران از آغاز دوره اسلامی با طرح‌ها و مواد متنوعی مانند گچ، چوب، سنگ، آجر و کاشی ساخته می‌شد. شکل رسمی و عمومی محراب‌های گچی در قرن ۶ ع عبارت بود از کادر مستطیل شکلی که دو طاق‌نما با قوس تیزه‌دار در داخل آن قرار می‌گرفت و در دو طرف طاق‌ها دو ستون سرستون‌دار قرار داشت. شکل کلی محراب‌های زرین‌فام را نیز می‌توان تقلیدی از محراب‌های گچی و سنگی دانست. این محراب‌ها که عموماً و تقریباً مسطح ساخته می‌شدند، متشکل از طاق‌نماها، ستون‌ها

و حاشیه‌های کتیبه‌دار بودند و با نقوش اسلیمی و در بعضی موارد با نقش قنبدیلی^۱ آویخته مزین می‌شدند. «با آغاز سده ۷ق، کار گذاشتن قطعات کاشی، در تزئینات داخلی و خارجی بناها، به‌ویژه در سطح روکار، رواج فراوانی یافت. طرح و نقوش گیاهی، اسلیمی و نقوش در هم تنیده هندسی و بیش از همه کتیبه‌های خوشنویسی با نوارهای مستطیل حاشیه‌ها کاملاً منطبق بود و تنها نیازمند متن‌های مقدسی بود تا کلام الهی را بر بناهای مذهبی همچون حرم مطهر رضوی در برابر چشم همگان متجلی سازد» (پوپ، ۱۵۵۱).

بدون شک در دوره ایلخانی هیچ تزئین معماری به تنوع و جذابیت تزئینات محراب‌های زرین‌فام پدید نیامده است. هر بخش از این محراب‌ها با تمام بخش‌های دیگر تفاوت داشته، ولی در نگاهی کلی، هارمونی و زیبایی چشم‌گیری دارند (معتقدی، ۱۲). در این دوره چهار نوع عمده کاشی زرین‌فام وجود داشت: کاشی محراب، کاشی لوح‌مزار، کاشی حاشیه‌ای کتیبه‌دار و کاشی‌های ستاره‌ای و صلیبی شکل. پیچیده‌ترین ساختاری که سفالگران خلق کرده‌اند، محراب‌ها بوده است. محراب‌های بزرگ مجموعه‌ای از کاشی‌های جداگانه و ردیفی از طاق‌نماها و حاشیه‌های کتیبه دارند. محراب‌های متوسط از دو یا چهار کاشی، به صورت یکی در بالای دیگری ساخته شده‌اند و گاه کاشی‌های محراب‌های کوچک نیز به صورت جفت خلق شده‌اند. در ادامه مجموعه محراب‌های زرین‌فام موجود از دوره ایلخانی معرفی شده‌اند.

۲- معرفی محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی

اطلاعات این بخش، علاوه بر مطالعه منابع مربوط، با جست‌وجوهای فراوان کتابخانه‌ای، الکترونیکی و میدانی در آرشیو موزه‌ها و مجموعه‌های بزرگ دنیا و همچنین بازدید از برخی موزه‌های داخلی به دست آمده است. تمامی محراب‌های زرین‌فام به دست آمده از دوره ایلخانی که شامل ۱۴ مورد هستند، در این بخش معرفی می‌گردند.

محراب شماره ۱: محراب زرین‌فام امامزاده یحیی ورامین (مجموعه خصوصی دوریس دوک)^۲
مرقد امامزاده یحیی در روستای کهنه‌گل، در جنوب شرقی ورامین واقع شده است. بانی این بنا، ابو محمد حسن بن مرتضی بن حسن بن محمد بن ابی زید بوده است. با توجه به محراب کاشی زرین‌فام این بقعه و تعداد زیادی از کاشی‌های ستاره‌ای شکل این بنا که متعلق به سال‌های ۶۶۰ تا ۶۶۳ق. هستند و در

۱. نقش قنبدیل آویخته یا چراغ در مرکز محراب‌ها و لوحه‌های مزار زرین‌فام، مفهومی نمادین (نوری مقدس) دارد و به آیه ۳۵ سوره مبارکه «نور» اشاره می‌کند.

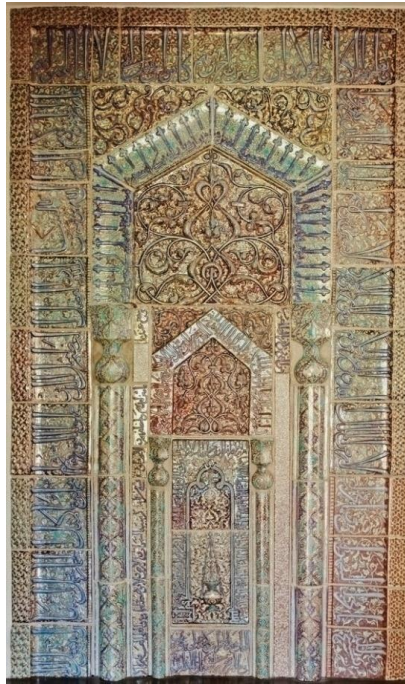
۲. Doris Duke Collections

موزه‌های معروف دنیا نگهداری می‌شوند، بنای امامزاده را از آثار قرن ۷ ق دانسته‌اند.

بدون شک مهم‌ترین عنصر تزئینی بقعه امامزاده یحیی، محرابی زرین‌فام بوده است که کتیبه‌های کاشی‌کاری این محراب، استاد علی بن محمد بن ابی طاهر را به عنوان سازنده خود در سال ۶۶۳ ق. معرفی می‌کند.^۱ زیبایی و درخشندگی کاشی‌های ازاره و محراب غیرقابل وصف است؛ البته بخشی از کاشی‌های نفیس ازاره برداشته شده و به فروش رفته‌اند؛ همچنین محراب نفیس این بقعه در محل خود قرار ندارد و هم‌اکنون در مجموعه خصوصی خانم دوریس دوک (موزه اسلامی‌شناسی لا^۲)، در ایالت هاوایی آمریکا نگهداری می‌شود. در یک نگاه کلی، در بعضی نقاط این محراب اختلاف رنگی مشاهده می‌شود که نشان‌گر مرمت آن نواحی است. محراب زرین‌فام امامزاده یحیی ۳۸۴/۵ سانتی‌متر طول داشته و عرض آن ۲۲۸/۶ سانتی‌متر می‌باشد. این شاهکار ارزشمند ایرانی، یک کتیبه بزرگ و برجسته کاشی در پیرامون خود دارد که توسط نوار باریکی از کاشی‌های منقوش زرین‌فام احاطه شده است. محراب زرین‌فام امامزاده یحیی، دو طاق‌نمای بسیار زیبا داشته که هر دوی آن‌ها به شکل تیزه دار خلق شده‌اند و بر روی هریک از آن‌ها، کتیبه‌ای از آیات قرآن کریم نقش بسته است. هریک از این طاق‌نماها روی سرستونی گلدانی شکل قرار می‌گیرند و این سرستون‌ها در ادامه به نیم‌ستون‌هایی فاقد پایه‌ستون ختم می‌شوند. دو لچک در قسمت بالایی این طاق‌نماها اجرا شده‌اند که نقوش زیبا و برجسته اسلیمی‌ها را شامل می‌شوند. قسمت‌های میانی این طاق‌نماها نیز مملو از نقوش زیبا و برجسته اسلیمی‌ها است. فضای میان نیم‌ستون‌های بزرگ و نیم‌ستون‌های کوچک را کتیبه‌هایی پر می‌کند که بر روی آن‌ها، نقش برجسته آیات قرآنی چشم‌نوازی می‌کنند. بخش اعظم کتیبه‌هایی که میان این نیم‌ستون‌ها اجرا شده‌اند، آسیب دیده و احتمالاً، نقوش فعلی موجود در آن نواحی، در پی مرمت خلق شده‌اند. در بخش انتهایی محراب و دقیقاً میان دو نیم‌ستون کوچک‌تر، کتیبه‌ای به صورت افقی به چشم می‌خورد که نام سازنده و سال ساخت محراب بر آن نقش بسته است. در کتیبه‌های این محراب از آیات سوره‌های بقره، آل عمران، جمعه و قدر استفاده شده است. این آیات به خطوط کوفی، نسخ و ثلث اجرا شده‌اند. وضع ظاهری این محراب، نسبتاً خوب و مطلوب ارزیابی می‌شود؛ تنها نواحی مرمت شده که بدون کتیبه باقی مانده‌اند، تا حد زیادی خودنمایی می‌کنند و به همان نسبت از زیبایی اثر کاسته‌اند.

۱. درباره خاندان ابوطاهر کاشانی رک: معتقدی، کیانوش، *خاندان ابی‌طاهر کاشانی*، پیکره، تهران، ۱۳۹۳ ش.

۲. Shangri la Hawaii Museum



تصویر شماره ۱: محراب زرین فام امامزاده یحیی ورامین (<http://www.shangrilahawaii.org>)

محراب شماره ۲: قطعه‌ای از یک محراب زرین فام متوسط (موزه ویکتوریا و آلبرت لندن)^۱

در بخش اسلامی و خاورمیانه‌ای موزه ویکتوریا و آلبرت لندن، بخشی از یک محراب زرین فام به تاریخ ۶۶۹ق وجود دارد که احتمالاً از ساخته‌های خاندان ابی طاهر کاشانی است. این قطعه از محراب زرین فام ۵۲ سانتی متر طول داشته و عرض آن ۵۷ سانتی متر است. هم‌چنین وزن این قطعه زرین فام ۲۵/۵ کیلوگرم است. متأسفانه معلوم نیست که محراب متعلق به چه بنایی است و نام خالق آن نیز مشخص نیست. این قطعه در نگاه اول، طاق‌نمایی برجسته به نظر می‌آید که با چهار قوس نسبتاً ملایم، ناحیه‌ای تیزه دار در بالاترین نقطه ایجاد کرده است. کتیبه‌ای روی این طاق‌نما به صورت مسطح چشم‌نوازی می‌کند و آیات قرآنی را به زیبایی هرچه تمام‌تر نقش کرده است. در قسمت بیرونی این طاق‌نما، دو لچک چهارضلعی اجرا شده که در هریک از آن‌ها اسلیمی‌های بسیار زیبایی به صورت برجسته خلق شده‌اند. در بخش مرکزی این قطعه، کتیبه‌ای دیده می‌شود که با برجستگی بسیار کمی، بر زمینه‌ای قهوه‌ای اجرا شده

۱. www.vam.ac.uk

است. نقوش گیاهی مسطحی نیز در تمامی قسمت‌های محراب مشاهده می‌شوند. رنگ‌های آبی لاجوردی، قهوه‌ای، سفید، آبی فیروزه‌ای و سیاه در این قطعه زرین‌فام به کار رفته‌اند. وضعیت ظاهری این قطعه از محراب مطلوب بوده و در کتیبه‌های آن از سوره‌های مبارکه حمد و بقره استفاده شده است.



تصویر شماره ۲: محراب زرین‌فام متوسط موزه ویکتوریا و آلبرت (<http://www.vam.ac.uk>)

محراب شماره ۳: محراب زرین‌فام کوچک (موزه والترز، بالتیمور)^۱

این محراب زرین‌فام هم اکنون در موزه «والترز» شهر بالتیمور آمریکا نگهداری می‌شود و در شمار محراب‌های کوچک طبقه‌بندی می‌شود. ارتفاع این محراب زرین‌فام ۴۷/۲ سانتی‌متر و عرض آن ۳۶/۲ سانتی‌متر است. سال ۶۷۵ق، تاریخ ساخت این محراب کوچک، بر آن نقش شده است. متأسفانه نام خالق اثر و حتی نام محلی که محراب برای آن ساخته شده مشخص نیست. این محراب کوچک دارای دو حاشیه خارجی بوده که بیرونی‌ترین آن‌ها در واقع نواری بسیار باریک و منقوش بوده و حاشیه بعدی نواری پهن و کتیبه‌دار است. این محراب دقیقاً با همان قالبی ساخته شده که محراب زرین‌فام کوچک موجود در موزه ملی ایران با آن خلق شده است. تنها یک طاق‌نما در این محراب کوچک اجرا شده که ناحیه‌ای تیزه‌دار در بالاترین نقطه آن به چشم می‌خورد. این طاق‌نما بر روی دو سرستون محراب واقع شده و هریک از سرستون‌ها نیز به نیم ستون‌هایی متصل می‌شوند که فاقد پایه‌ستون هستند. کتیبه‌هایی در این محراب

۱. Walters Museum

کوچک به چشم می‌خورند که به صورت مسطح و برجسته، آیاتی از قرآن کریم را نمایان ساخته‌اند. در کتیبه‌های این محراب از خطوط ثلث و نسخ استفاده شده است. نقوشی گیاهی به صورت برجسته و مسطح در این محراب به کار گرفته شده‌اند. این محراب زرین‌فام کوچک از لحاظ وضع ظاهری شرایطی نسبتاً مطلوب دارد و تنها در بعضی نقاط، محوشدگی کتیبه‌ها و آسیب‌دیدگی لعاب مشهود است.



تصویر شماره ۳: محراب زرین‌فام کوچک موزه والترز (<http://www.thewalters.org>)

محراب شماره ۴: محراب زرین‌فام کوچک (موزه ملی ایران)^۱

علاوه بر محراب زرین‌فام امامزاده علی ابن جعفر (ع)، که جزو محراب‌های بزرگ محسوب می‌شود، محراب زرین‌فام دیگری نیز در موزه ملی ایران موجود است که در دسته محراب‌های کوچک قرار می‌گیرد. این محراب کوچک دقیقاً با همان قالبی ساخته شده که محراب زرین‌فام موجود در موزه «والترز»، با آن خلق شده است. محراب کوچک موجود در موزه ملی ایران، حدود ۴۷ سانتی‌متر ارتفاع و ۳۶ سانتی‌متر عرض دارد.

۱. National Museum of Iran

باتوجه به شباهت‌هایی که این محراب با سایر محراب‌های کوچک خصوصاً محراب موزة والترز دارد، به نظر می‌رسد این اثر ارزشمند نیز در اوایل قرن ۸ ق ساخته شده باشد. متأسفانه خالق این محراب مشخص نیست و مکانی که محراب برای آن ساخته شده نامعلوم است. این محراب کوچک دو حاشیه خارجی داشته است. حاشیه بیرونی نواری بسیار باریک و منقوش است و حاشیه دیگر که بلافاصله پس از آن اجرا شده، نواری پهن و کتیبه‌دار است.

این محراب زرین‌فام کوچک تنها یک طاق‌نما دارد که در بالاترین نقطه خود، ناحیه‌ای تیزه‌دار ایجاد کرده است. این طاق‌نما نیز بر روی دو سرستون محراب واقع شده است. هریک از سرستون‌ها به نیم‌ستون‌هایی ختم می‌شوند که فاقد هرگونه پایه‌ستون هستند. در این محراب، کتیبه‌هایی اجرا شده که به صورت مسطح و برجسته، آیاتی از قرآن کریم را جلوه‌گر ساخته‌اند. در کتیبه‌های این محراب خطوط ثلث و نسخ به کار رفته و نقوش گیاهی که در آن خود نمایی می‌کنند، صرفاً به صورت مسطح خلق شده‌اند و در آن، رنگ‌های قهوه‌ای، آبی لاجوردی، آبی فیروزه‌ای و سفید به کار رفته است. وضع ظاهری این محراب کوچک نیز نسبتاً مطلوب است و تنها در برخی از قسمت‌های کتیبه‌ها، پاشیدگی رنگ و همچنین محوشدگی مشاهده می‌شود.



تصویر شماره ۴: محراب زرین‌فام موزة ملی ایران (<http://www.nmi.ichto.ir>)

محراب شماره ۵: خشت مرکزی محراب زرین فام (مجموعه خصوصی دیوید، کپنهاگ)^۱

این خشت مرکزی که هم اکنون در مجموعه خصوصی هنرهای اسلامی دیوید در شهر کپنهاگ دانمارک نگهداری می‌شود، از دو قطعه زرین فام تشکیل شده است. ارتفاع این قطعه زرین فام ۷۶ سانتی متر و عرض آن، ۷۴ سانتی متر است و به اواخر قرن ۷ ق تعلق دارد.



تصویر شماره ۵: محراب زرین فام مجموعه خصوصی دیوید، کپنهاگ (<http://www.davidmus.dk>)

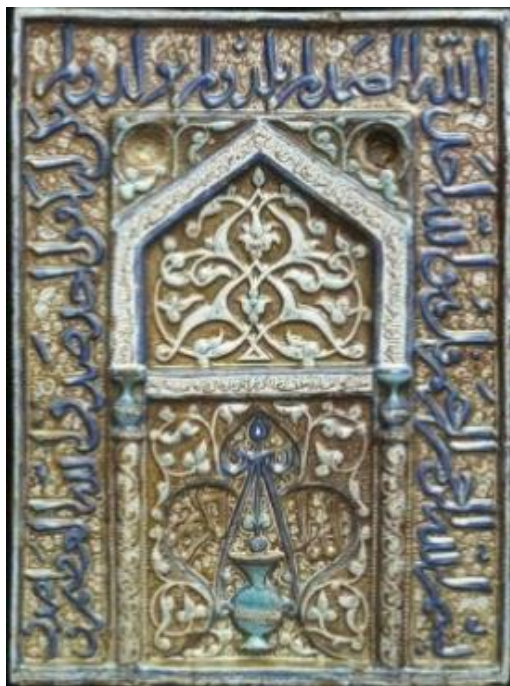
متأسفانه نام سازنده این اثر و همچنین محلی که این محراب برای آن ساخته شده، مشخص نیست. این خشت مرکزی زرین فام، در حقیقت صحنه‌ای است که نقوش گیاهی بسیار زیبا و متنوعی را به نمایش می‌گذارد. در این قطعه زرین فام، نقوش گیاهی به صورت برجسته و مسطح نقش شده و در تزیینات آن، از رنگ‌های قهوه‌ای روشن، آبی لاجوردی و سفید استفاده شده است. وضع ظاهری این قطعه از محراب، مطلوب ارزیابی می‌شود؛ تنها در برخی از نقاط، رنگ آبی لاجوردی، به صورت آبرنگی و رقیق پخش شده که تا حدی از زیبایی اثر کاسته است.

محراب شماره ۶: محراب زرین فام کوچک (موزه ویکتوریا و آلبرت - ۱، لندن)

این محراب جزء محراب‌های کوچک به شمار می‌آید و در حدود سال ۷۰۰ ق ساخته شده است.

۱. David Collections

متأسفانه خالق این اثر و همچنین مکانی که محراب برای آن ساخته شده، مشخص نیست. محراب زرین فام کوچک، ۶۲ سانتی متر ارتفاع و ۴۲ سانتی متر عرض دارد و هم اکنون در بخش اسلامی و خاورمیانه‌ای موزه «ویکتوریا و آلبرت» لندن نگهداری می‌شود.



تصویر شماره ۶: محراب زرین فام کوچک، موزه ویکتوریا و آلبرت (<http://www.vam.ac.uk>)

این محراب دارای دو حاشیه خارجی است. خارجی‌ترین حاشیه آن نواری بسیار باریک و منقوش بوده و حاشیه بعدی، نواری پهن و کتیبه‌دار است. کتیبه‌هایی در این محراب به چشم می‌خورند که آیات قرآنی را به خط ثلث و نسخ جلوه‌گر ساخته‌اند. این محراب کوچک تنها یک طاق‌نما داشته که در بالاترین نقطه خود، ناحیه‌ای تیزه‌دار ایجاد کرده است. این طاق‌نما بر روی دو سرستون گلدانی‌شکل کوچک قرار گرفته‌اند. هر یک از سرستون‌ها، به نیم ستون‌هایی متصل شده‌اند که فاقد پایه‌ستون می‌باشند. از نکات حائز اهمیت این محراب، می‌توان به قندیل برجسته‌ای اشاره کرد که توسط خطوط برجسته و نخ‌مانندی آویزان شده است. این محراب زرین فام تنها دو لچک داشته که دو حفرة نسبتاً کوچک در هریک از آن‌ها مشهود

است. در این محراب، رنگ‌های قهوه‌ای، آبی لاجوردی، سفید و آبی فیروزه‌ای به کار رفته‌اند. این محراب زرین‌فام از حیث ظاهری وضع نسبتاً مطلوبی دارد و فقط در بعضی نواحی دچار آسیب و شکستگی شده است.

محراب شماره ۷: محراب زرین‌فام کوچک (موزه ویکتوریا و آلبرت - ۲، لندن)

این محراب زرین‌فام که اندکی بزرگ‌تر از دیگر محراب کوچک موجود در موزه ویکتوریا و آلبرت خلق شده، ۶۳/۵ سانتی‌متر ارتفاع و ۴۶ سانتی‌متر عرض دارد. این محراب زرین‌فام نیز جزو دسته محراب‌های کوچک طبقه‌بندی می‌شود و هم‌اکنون در بخش هنرهای اسلامی و خاورمیانه‌ای موزه «ویکتوریا و آلبرت» لندن نگهداری می‌شود.



تصویر شماره ۷: محراب زرین‌فام کوچک، موزه ویکتوریا و آلبرت (<http://www.vam.ac.uk>)

این اثر ارزشمند در حدود سال ۷۰۵ ق. ساخته شده و متأسفانه خالق آن و همچنین محلی که محراب برای آن خلق شده مشخص نیست. دو حاشیه خارجی، این محراب کوچک را احاطه کرده‌اند که بیرونی‌ترین حاشیه، نواری بسیار باریک و منقوش بوده و حاشیه بعدی نواری پهن و کتیبه‌دار می‌باشد. در کتیبه‌های این محراب، آیات قرآنی به صورت برجسته و مسطح نقش شده‌اند و در خلق آن‌ها از خطوط ثلث و نسخ استفاده شده‌است. تنها طاق‌نمای این محراب کوچک در بالاترین نقطه خود ناحیه‌ای تیزه‌دار ایجاد کرده و بر روی دو سرستون گلدانی شکل قرار گرفته‌است. هریک از سرستون‌ها به دو نیم ستونی متصل می‌شوند که فاقد پایه ستون می‌باشند. نقوش گیاهی در این محراب چشم‌نوازی می‌کنند که به صورت برجسته و مسطح اجرا شده‌اند. هم چنین قندیلی زیبا و برجسته در این محراب به چشم می‌خورد که توسط خطوطی ظریف آویزان شده‌است. این محراب زرین‌فام تنها دو لچک داشته که در هرکدام از آن‌ها یک حفره نسبتاً کوچک خودنمایی می‌کند. رنگ‌های قهوه‌ای، آبی لاجوردی، سفید و آبی فیروزه‌ای در این محراب به کار گرفته شده‌اند. خوشبختانه وضعیت ظاهری این محراب کوچک نسبتاً مطلوب می‌باشد و تنها در قسمت‌هایی از آن محوشدگی مشهود است.

محراب شماره ۸: محراب زرین‌فام بقعه عبدالصمد اصفهانی نطنز (ویکتوریا و آلبرت - ۳)

محرابی زرین‌فام در بقعه شیخ عبدالصمد اصفهانی وجود داشته‌است که متأسفانه فقط بخشی از آن در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن نگهداری می‌شود. در انتهای کتیبه برجسته این محراب، سال ساخت آن یعنی ۷۰۷ ق آمده‌است. متأسفانه سازنده این محراب دقیقاً مشخص نیست اما به اعتقاد اکثر باستان‌شناسان، احتمالاً ساخته یوسف بن علی بن محمد بن ابی‌طاهر کاشانی بوده‌است. در نگاه اول به این قطعه محراب زرین‌فام که ۹۲ سانتی‌متر عرض دارد، سه سطح مجزای منقوش به چشم می‌خورد که با اختلاف ارتفاع و به صورت پلکانی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. دو لچک منقوش که اسلیمی‌های چشم‌نوازی بر روی آن‌ها اجرا شده، در بالاترین نقطه این قطعه از محراب خلق شده‌اند. این دو لچک توسط نواری حاشیه‌ای و باریک که کتیبه‌ای قرآنی به صورت مسطح بر روی آن اجرا شده، احاطه شده‌است. در زیر لچک‌های این قطعه، طاق‌نمایی چشم‌نوازی می‌کند که کتیبه روی آن آیاتی از قرآن کریم را به صورت برجسته نقش کرده است.



تصویر شماره ۸: محراب زرین فام بقعه عبدالصمد اصفهانی نظنز (<http://www.vam.ac.uk>)

قسمت مرکزی این قطعه زرین فام که اسلیمی‌های برجسته و زیبایی در آن اجرا شده، با قوس‌هایی ملایم به طاق‌نما متصل می‌شود. دقیقاً در قسمت تیزه‌دار طاق‌نما و کمی مایل به چپ، لکه‌ای مشاهده می‌شود که در اثر رنگ پریدگی ایجاد شده است. در زیر این لکه و در قسمت مرکزی این قطعه از محراب، سه لکه رنگ پریده دیگر نیز به چشم می‌خورد که مرمت نشده‌اند و تا حد زیادی از زیبایی اثر کاسته‌اند. در این محراب از رنگ‌های آبی لاجوردی، سفید، سیاه و گاه آبی فیروزه‌ای استفاده شده است. همچنین آیاتی از سوره‌های مبارکه «اسراء»، و «رحمن»، بر کتیبه‌های این محراب جلوه‌گر شده‌اند.

محراب شماره ۹: محراب دربهبشت (امامزاده علی ابن جعفر قم) (موزه ملی ایران)^۱

محراب امامزاده علی بن جعفر، از ۴۵ قطعه کاشی زرین فام تشکیل شده که چند قطعه آن ربوده شده و به موزه‌های خارجی انتقال یافته است و باقی‌مانده قطعات در اوایل قرن اخیر از انبارهای حرم حضرت معصومه (س) به موزه ملی ایران منتقل و پس از مرمت، در تالار گنجینه دوره اسلامی نصب شد. محراب به استناد کتیبه، توسط یوسف بن علی بن محمد بن ابی طاهر به سال ۷۳۴ق ساخته شده است. این محراب

۱. National Museum of Iran

دارای دو تاریخ است: ۷۱۳ ق و ۷۳۴ ق. به احتمال فراوان تاریخ ۷۳۴ ق صحیح است و در تاریخ ۷۱۳ ق کار تزئینات بنا آغاز شده است.



تصویر شماره ۹: محراب زرین فام امامزاده علی ابن جعفر قم (دربهشت) (<http://www.nmi.ichto.ir>)

محراب زرین فام امامزاده علی بن جعفر قم زیبا، نفیس و در عین حال، از لحاظ تزئینات و تعداد کتیبه‌ها نسبت به دیگر محراب‌های هم ردیف خود مختصرتر و ساده‌تر است. این محراب ۳۲۸ سانتی‌متر طول و ۲۱۲ سانتی‌متر عرض دارد. در پیرامون این محراب ارزشمند تنها یک کتیبه بزرگ سرتاسری به چشم می‌خورد که نواری باریک از کاشی زرین فام آن را احاطه کرده است. در کتیبه‌های این محراب، آیاتی از قرآن به زیبایی هرچه تمام‌تر خلق شده‌اند. محراب زرین فام امامزاده علی بن جعفر قم دو طاق‌نما دارد که قوس هر دو به شکل تیزه‌دار اجرا شده است. هریک از این طاق‌نماها روی سرستون‌هایی قرار گرفته‌اند که در ادامه، به نیم‌ستون‌هایی متصل می‌شوند که فاقد پایه‌ستون‌اند. بر روی این طاق‌نماها نیز کتیبه‌هایی از آیات قرآن کریم نقش بسته است. نیم‌ستون‌هایی که در امتداد سرستون‌ها قرار دارند، نقوش بسیار زیبای

اسلیمی و ختایی را در خود جای داده‌اند. در قسمت بالایی هر طاق‌نما، دو لچک اجرا شده که نقوشی برجسته از اسلیمی‌های لاجوردی دارند. کمی پایین‌تر از طاق‌نمای کوچک‌تر، کتیبه‌ای چشم‌نوازی می‌کند که به صورت پیکانی شکل اجرا شده است. درست در زیر این کتیبه پیکانی شکل، کتیبه‌ای افقی قرار گرفته که نام خالق اثر در آن نقش شده است. در کتیبه‌های این محراب، آیاتی از سوره‌های مبارکه «حمد»، «نصر» و «اعراف» به زیبایی نقش بسته است. وضع ظاهری این محراب مطلوب ارزیابی می‌شود.

محراب شماره ۱۰: خشت مرکزی محراب زرین‌فام (موزه لاکما، لس آنجلس)^۱

این خشت مرکزی به لحاظ اندازه، نوع نقوش، نوع خط و رنگ‌های به کار رفته در آن، کاملاً مشابه با خشت مرکزی محراب زرین‌فام امامزاده علی ابن جعفر قم، اثر «یوسف ابن علی»، است و به احتمال فراوان اثر همین هنرمند بوده است. از همین رو، به نظر می‌رسد این قطعه زرین‌فام، دقیقاً با همان قالبی خلق شده که خشت مرکزی محراب قم ساخته شده است. متأسفانه مشخص نیست که این محراب برای چه مکانی و در چه سالی ساخته شده است. وجود این شباهت‌ها اثبات می‌کند که تعداد آثار خاندان ابی‌طاهر، احتمالاً بیش از آثار شناخته‌شده از ایشان بوده است. این قطعه از محراب زرین‌فام، ۱۱۹/۰۶ سانتی‌متر عرض و ۱۰۲/۸۷ سانتی‌متر ارتفاع دارد. وزن آن نیز ۱۲۲/۵ کیلوگرم است. این خشت مرکزی، توسط ژان پالفسکی^۲، به موزه لاکما واقع در شهر لس آنجلس هدیه شده است.



تصویر شماره ۱۰: محراب زرین‌فام موزه لاکما (<http://www.collections.lacma.org>)

۱. Lacma Collections

۲. Joan Palevski

این اثر طاق‌نمای نسبتاً پهنی دارد که در بالاترین نقطه آن، ناحیه‌ای تیزه دار ایجاد شده است. کتیبه‌ای برجسته در این قطعه زرین‌فام آیاتی از سوره مبارکه «حشر»، را به خط کوفی تزئینی نشان می‌دهد. نقوش گیاهی به صورت برجسته و مسطح در این قطعه زرین‌فام اجرا شده که به زیبایی اثر افزوده‌اند. رنگ‌های آبی لاجوردی، آبی فیروزه‌ای، سفید و قهوه‌ای در این خشت مرکزی به کار رفته‌اند. وضع ظاهری این قطعه زرین‌فام نسبتاً مطلوب به نظر می‌رسد و تنها در بخش‌هایی از آن شکستگی‌هایی جزئی مشهود است.

محراب شماره ۱۱: محراب زرین‌فام کوچک (موزه گلبنکیان)^۱

این محراب زرین‌فام نیز در ردیف محراب‌های کوچک جای می‌گیرد و دقیقاً با همان قالب محراب زرین‌فام موجود در موزه «لوور» خلق شده است. این محراب کوچک، ۶۳ سانتی‌متر ارتفاع و ۴۷ سانتی‌متر عرض دارد. با توجه به شباهت‌های این محراب با دیگر محراب‌های کوچک، به نظر می‌رسد این اثر ارزشمند نیز در اوایل قرن ۸ ق ساخته شده است. خالق این اثر زرین‌فام، سید شمس‌الدین حسینی نجیب، از شاگردان ممتاز خاندان ابی طاهر بوده است (صدری، ۳۷).



تصویر شماره ۱۱: محراب زرین‌فام موزه گلبنکیان (<http://gulbenkian.pt>)

متأسفانه مکانی که محراب برای آن ساخته شده معلوم نیست. این محراب دو حاشیه خارجی دارد که بیرونی‌ترین حاشیه، نواری بسیار باریک و منقوش و حاشیه بعدی، نواری پهن و کتیبه‌دار است. این محراب زرین‌فام، تنها یک طاق‌نما دارد که در بالاترین نقطه خود، ناحیه‌ای تیزه‌دار ایجاد کرده و بر روی سرستون‌های گلدانی شکل قرار گرفته است. هریک از سرستون‌ها به نیم‌ستون‌هایی فاقد پایه‌ستون ختم می‌شوند. در کتیبه‌های این محراب، آیاتی از قرآن کریم با خطوط ثلث و نسخ و به صورت مسطح و برجسته، نقش بسته است. نقوش گیاهی، به صورت مسطح و برجسته در این محراب خودنمایی می‌کنند. همچنین قندیلی زیبا و برجسته در این محراب کوچک اجرا شده که توسط خطوطی باریک آویخته شده است. یک حفره کوچک نیز در هریک از دو لچک این محراب مشهود است. در تزئینات این محراب، رنگ‌های قهوه‌ای، آبی لاجوردی، سفید و آبی فیروزه‌ای به کار رفته است. وضع ظاهری این محراب کوچک نیز نسبتاً خوب ارزیابی می‌شود و تنها در نقاطی از آن محوشدگی مشهود است.

محراب شماره ۱۲: محراب زرین‌فام کوچک، (موزه لوور، پاریس)^۱

این محراب زرین‌فام که جزو محراب‌های کوچک محسوب می‌شود، ۶۲ سانتی متر ارتفاع و ۴۵/۵ سانتی متر عرض دارد. این محراب دقیقاً با همان قالب محراب زرین‌فام کوچک موجود در موزه «گلبنکیان» پدید آمده است. با نظر به شباهت‌هایی که این محراب با سایر محراب‌های کوچک دارد، به نظر می‌رسد این اثر ارزشمند نیز در اوایل قرن ۸ ق ساخته شده است. متأسفانه خالق این محراب و همچنین محلی که برای آن ساخته شده، معلوم نیست. این محراب که هم اکنون در موزه «لوور» پاریس نگهداری می‌شود، دارای دو حاشیه خارجی است. بیرونی‌ترین آن‌ها، نواری بسیار باریک و منقوش است. حاشیه‌ای که بلافاصله بعد از آن اجرا شده، نواری پهن و کتیبه‌دار است که آیاتی از قرآن کریم را جلوه‌گر ساخته است. این محراب زرین‌فام تنها یک طاق‌نما دارد و بر آن کتیبه‌ای مشهود است. در بالاترین نقطه آن، ناحیه‌ای تیزه دار ایجاد شده است. این طاق‌نما روی دو سرستون گلدانی شکل کوچک واقع شده است. هریک از سرستون‌های این محراب به نیم‌ستون‌هایی فاقد پایه‌ستون متصل می‌شوند. در کتیبه‌های این محراب، از خطوط ثلث و نسخ استفاده شده است. همچنین نقوش گیاهی نیز به صورت مسطح و برجسته در این اثر ارزشمند اجرا شده‌اند. در این محراب، قندیل زیبایی آویخته شده و یک حفره در هریک از دو لچک محراب نیز مشهود است. رنگ‌های قهوه‌ای، آبی لاجوردی، سفید و آبی فیروزه‌ای در تزئینات این محراب به

۱. Louvre Museum

کار گرفته شده‌اند. وضع ظاهری این محراب نسبتاً مطلوب بوده و تنها مناطقی از آن دچار آسیب‌دیدگی جزئی شده است.

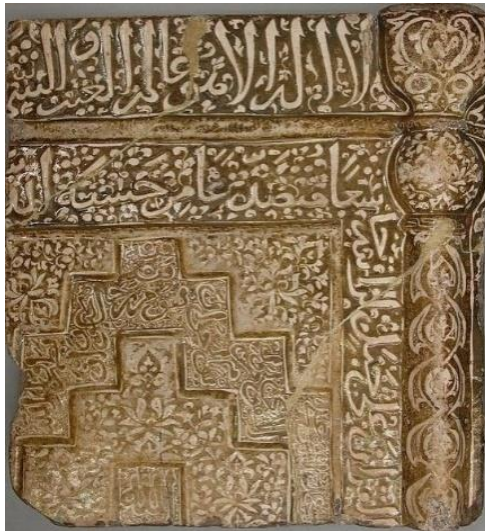


تصویر شماره ۱۲: محراب زرین‌فام موزه لوور (<http://www.Louvre.fr>)

محراب شماره ۱۳: قطعه‌ای از محراب زرین‌فام (موزه متروپولیتن، نیویورک)^۱

این بخش از محراب، یک قطعه شکسته زرین‌فام است که هم‌اکنون در موزه متروپولیتن نیویورک نگهداری می‌شود. این قطعه زرین‌فام، مربعی است که هر یک از اضلاع آن $35/6$ سانتی‌متر طول دارند و در نیمه دوم قرن ۷ ساخته شده است. متأسفانه نام خالق این محراب و حتی مکانی که برای آن ساخته شده، مشخص نیست. در این قطعه، تنها از رنگ‌های قهوه‌ای و سفید استفاده شده و در کتیبه‌های قرآنی آن، آیاتی از سوره‌های مبارکه «حشر» و «توبه» جلوه‌گر شده است. کتیبه‌های این قطعه از محراب، با خطوط ثلث و نسخ اجرا شده‌اند. وضع ظاهری این قطعه شکسته زرین‌فام، مطلوب ارزیابی نمی‌شود.

۱. Metropolitan Museum



تصویر شماره ۱۳: محراب زرین‌فام موزه متروپولیتن (<http://www.metmuseum.org>)

محراب شماره ۱۴: بخش مرکزی و پیشانی محراب زرین‌فام نجف

قطعات محراب، شامل بخش مرکزی و پیشانی محراب زرین‌فام در «مسجد جامع سار» یا «جامع زیر دالان» متصل به حرم حضرت علی علیه‌السلام، معروف به محراب نجف است (معتقدی، ۳۰). متأسفانه هیچ‌گونه تصویری از این قطعات در دست نیست و محل نگهداری آن‌ها نیز نامشخص است؛ از این رو، در بخش بعدی این پژوهش نمی‌توان از آن‌ها سخن گفت.

۳- تحلیل و بررسی محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی

در این بخش می‌کوشیم تا با رویکردی زیباشناسانه، به مطالعه اجزای کالبدی محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی پردازیم. این اجزا در سه بخش کلی ویژگی‌های مضمونی، ویژگی‌های بصری و ویژگی‌های ساختاری تفکیک و تحلیل می‌شوند:

۳-۱- ویژگی‌های مضمونی

مقصود از ویژگی‌های مضمونی، مفاهیم و مضامینی است که در قالب کتیبه، در دل کاشی‌های محراب جای گرفته‌اند. در این بخش مضامین در سه دسته مضامین قرآنی، احادیث، ادعیه و گزارش‌ها (گزارش‌های مرتبط با ساخت محراب مانند نام حامی، سازنده و زمان ساخت) تقسیم و معرفی می‌شوند. درصد اشغال

بررسی های این بخش نشان می دهد در تمامی محراب های زرین فام دوره ایلخانی از مضامین قرآنی استفاده شده و در این میان، تنها قطعه زرین فام کپنهاگ (محراب شماره ۵) فاقد کتیبه است. در میان محراب های دوره ایلخانی محراب شماره ۳، بیشترین سطوح کتیبه دار را در اختیار دارد و محراب های شماره ۱ و ۸ گزارش های کامل تری از حیث نام سازنده و سال ساخت را در بر دارند.

جدول شماره ۱- تحلیل ویژگی‌های مضمونی محراب‌های زرین فام دوره ایلخانی

تجلیل و ویژگی های مضمونی		مضامین قرآنی		احادیث		ادعیه		متون ادبی		گزارشات	
حضور/ عدم حضور	محراب	درصد اشغال در کادر	حضور/ عدم حضور	محراب	درصد اشغال در کادر	حضور/ عدم حضور	محراب	درصد اشغال در کادر	حضور/ عدم حضور	محراب	درصد اشغال در کادر
محراب	شماره ۱	۵۵%	-	۰%	-	۰%	-	۰%	-	۰%	-
محراب	شماره ۲	۶۰%	-	۰%	-	۰%	-	۰%	-	۰%	-
محراب	شماره ۳	۸۵%	-	۰%	-	۰%	-	۰%	-	۰%	-
محراب	شماره ۴	۴۵%	-	۰%	-	۴۰%	-	۰%	-	۰%	-
محراب -	شماره ۵	-	-	۰%	-	۰%	-	۰%	-	۰%	-

بهار و تابستان ۱۳۹۷									
تحلیل ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری در محراب‌های ...									
۳۱									
محراب									
شماره	۵۵٪	-	۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	-
۶									
محراب									
شماره	۵۵٪	-	۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	-
۷									
محراب									
شماره	۴۵٪	-	۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	-
۸									
محراب									
شماره	۶۵٪	-	۰٪	-	۵٪	-	۰٪	-	-
۹									
محراب									
شماره	۵۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	-
۱۰									
محراب									
شماره	۷۵٪	-	۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	-
۱۱									
محراب									
شماره	۶۵٪	-	۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	-
۱۲									
محراب									
شماره	۶۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	۰٪	-	-
۱۳									

۳-۲- ویژگی‌های بصری

منظور از ویژگی‌های بصری، ویژگی‌های ظاهری و تزئینی محراب است که در خلق زیبایی نقشی اساسی دارند. مواردی که در این بخش مورد مطالعه قرار می‌گیرند به ترتیب عبارت‌اند از: کادر محراب

شماره ۱۰۰	تاریخ و فرهنگ	۳۲
(ابعاد، نوع فرم و ...)، کادر کتیبه (تعداد، ابعاد، نوع فرم و ...)، نوشتار (نوع قلم، درصد اشغال در کل کادر محراب، رنگ، بافت و ...)، تصویر (نوع نقش مایه‌ها، درصد اشغال در کل کادر محراب، رنگ، بافت، ...).		

الف) کادر: در میان محراب‌های دوره ایلخانی بزرگ‌ترین ابعاد از آن محراب شماره ۱ است. نکته حائز اهمیت این‌که محراب شماره ۱ در میان محراب‌های ادوار تاریخی ایران نیز بزرگ‌ترین محراب زرین‌فام محسوب می‌شود.

جدول شماره ۲- تحلیل ویژگی‌های بصری - کادر محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی

تحلیل ویژگی‌های بصری	کادر محراب	تعداد	درصد اشغال
- کادر	ابعاد کادر کلی به سانتیمتر	فرم	کادرهای کتیبه‌دار
محراب شماره ۱	۲۲۸/۶ × ۳۸۴/۵	مستطیل	۷
محراب شماره ۲	۵۲ × ۵۷	مستطیل	۲
محراب شماره ۳	۳۶/۲ × ۴۷/۲	مستطیل	۳
محراب شماره ۴	۳۶ × ۴۷	مستطیل	۳
محراب شماره ۵	۷۴ × ۷۶	مستطیل	-
محراب شماره ۶	۴۲ × ۶۲	مستطیل	۳
محراب شماره ۷	۴۶ × ۶۳/۵	مستطیل	۳
محراب شماره ۸	عرض ۹۲	مستطیل	۲
محراب شماره ۹	۲۱۲ × ۳۲۸	مستطیل	۹
محراب شماره ۱۰	۱۰۲/۸۷ × ۱۱۹/۰۶	مستطیل	۱
محراب شماره ۱۱	۴۷ × ۶۳	مستطیل	۳
محراب شماره ۱۲	۴۵/۵ × ۶۲	مستطیل	۳
محراب شماره ۱۳	۳۵/۶ × ۳۵/۶	مربع	۵

کادر کتیبه‌دار بزرگ

در میان کادرهای کتیبه‌دار محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی، کادر حاشیه خارجی مکتوب محراب‌ها، بیشترین ابعاد را به خود اختصاص داده (محراب‌های شماره ۱ و ۹) و کادر کتیبه‌دار طاق‌نماها به ویژه در محراب‌های کوچک این دوره کوچک‌ترین ابعاد را دارند (محراب‌های شماره ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۳). فرم غالب کادرهای کتیبه‌دار این دوره به شکل II می‌باشد. در هر کدام از محراب‌های شماره ۱ و ۹، از ۹ کادر کتیبه‌دار بزرگ استفاده شده است.

جدول شماره ۳- تحلیل ویژگی‌های بصری - کادر کتیبه‌دار محراب‌های زرین‌فام بزرگ دوره ایلخانی

تحلیل ویژگی‌های بصری - کادر	محراب شماره ۱			محراب شماره ۹		
	شکل	ابعاد به سانتیمتر	شکل	شکل	ابعاد به سانتیمتر	شکل
کادر کتیبه‌دار شماره ۱	کادر بزرگترین حاشیه کتیبه‌دار محراب	۹۵×۳۲	II شکل	کادر شناسنامه محراب	۳۸/۵×۱۱/۵	مستطیل شکل
کادر کتیبه‌دار شماره ۲	کادر بزرگترین طاق‌نمای محراب	۲۴	طاق گونه دو قوسی	کادر بزرگترین حاشیه کتیبه‌دار محراب	۸۲×۳۴	II شکل
کادر کتیبه‌دار شماره ۳	کادر کوچکترین طاق‌نمای محراب	۱۴	طاق گونه دو قوسی	کادر بزرگترین طاق‌نمای محراب	۷۸×۲۳/۵	طاق گونه دو قوسی
کادر کتیبه‌دار شماره ۴	کادر منطقه پانزدهم پلان خطی	۲۰۴×۹	مستطیل شکل	کادر منطقه یازدهم پلان خطی	۷۸×۱۷	مستطیل شکل
کادر کتیبه‌دار شماره ۵	کادر منطقه شانزدهم پلان خطی	۲۰۴×۹	مستطیل شکل	کادر کوچکترین طاق‌نمای محراب	۱۱۰/۵×۱۰	طاق گونه ۵ ضلعی

نوشتار بزرگ

در محراب‌های بزرگ دوره ایلخانی، خط نسخ غالب است و حاشیه‌های کتیبه‌دار خارجی این محراب‌ها با خط ثلث اجرا شده و خطوط نواحی داخلی این محراب‌ها با خط نسخ اجرا شده‌اند. رنگ‌های غالب به‌کاررفته در این محراب‌ها آبی لاجوردی و سفید است.

جدول شماره ۴- تحلیل ویژگی های بصری - نوشتار محراب های زرین فام بزرگ دوره ایلخانی

تحلیل ویژگیهای بصری - نویشتار	محراب شماره ۱			محراب شماره ۹		
	نوع خط	رنگ	بافت	نوع خط	رنگ	بافت
کتابچه شماره ۱	ثلث	لاجوردی	برجسته	نسخ	لاجوردی	برجسته

بهار و تابستان ۱۳۹۷						۳۵
تحلیل ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری در محراب‌های ...						
کتیبه شماره ۲	کوفی مشجر	لاجوردی	برجسته	ثلث	لاجوردی - سفید	برجسته
کتیبه شماره ۳	نسخ	لاجوردی	برجسته	کوفی مشجر	لاجوردی - سفید	برجسته
کتیبه شماره ۴	نسخ	لاجوردی	برجسته	کوفی مشجر	لاجوردی - سفید	برجسته
کتیبه شماره ۵	نسخ	لاجوردی	برجسته	نسخ	لاجوردی	برجسته
کتیبه شماره ۶	نسخ	فیروزه‌ای	برجسته	نسخ	لاجوردی	برجسته
کتیبه شماره ۷	نسخ	لاجوردی	برجسته	نسخ	لاجوردی	برجسته
کتیبه شماره ۸	-	-	-	نسخ	لاجوردی	برجسته
کتیبه شماره ۹	-	-	-	کوفی مشجر	لاجوردی	برجسته

کادر کتیبه‌دار کوچک

در میان محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی، محراب‌های ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ از کادر

۳۶	تاریخ و فرهنگ	شماره ۱۰۰
کتیبه‌دار کوچک برخوردارند. در نوشتار کتیبه‌های این محراب‌ها از خطوط نسخ، نسخ خفی، کوفی مشجر و رقاع استفاده شده است. خط نسخ بیشترین کاربرد را داشته و خط رقاع تنها در محراب شماره ۱۲ خودنمایی می‌کند. به استثنای محراب‌های شماره ۲، ۸، ۱۰ و ۱۳، در هر کدام از این محراب‌ها، از ۳ کادر کتیبه‌دار کوچک استفاده شده است. ویژگی این کادرها در جدول شماره ۵ نمایش داده شده است. جدول شماره ۵- تحلیل ویژگی‌های بصری - کادر کتیبه‌دار محراب‌های کوچک و محراب‌های ناقص دوره ایلخانی		
تحلیل ویژگی‌های بصری - کادر	کادر کتیبه‌دار شماره ۱	کادر کتیبه‌دار شماره ۲
موقعیت	ابعاد به سانتی متر	فرم
موقعیت	ابعاد به سانتی متر	فرم
موقعیت	ابعاد به سانتی متر	فرم
موقعیت	ابعاد به سانتی متر	فرم
محراب شماره ۲	کادر طاق‌نمای محراب	طاق گونه ۴ قوسی
محراب شماره ۳	کادر بزرگترین حاشیه کتیبه‌دار محراب	طاق گونه ۴ قوسی
محراب شماره ۴	کادر بزرگ‌ترین حاشیه کتیبه‌دار محراب	طاق گونه ۴ قوسی

۱. محراب شماره ۲، ۸ و ۱۰ دارای دو کادر کتیبه‌دارند و محراب شماره ۱۳ پنج کادر کتیبه‌دار دارد و محراب شماره ۵ فاقد کادر کتیبه‌دار است.

محراب شماره ۵	-	-	-	-	-	-	-	-	-
محراب شماره ۶	کادر بزرگ‌ترین حاشیه کتیبه‌دار محراب	۱۵۵×۷/۵	شکل Π	کادر طاق‌نمای محراب	پهنا ۲/۵	طاق‌گونه ۲ قوسی ۱۰۰	کادر هسته مرکزی محراب	۲۵×۲۰	مربع شکل
محراب شماره ۷	کادر بزرگ‌ترین حاشیه کتیبه‌دار محراب	۱۶۰×۷/۵	شکل Π	کادر طاق‌نمای محراب	پهنا ۲/۵	طاق‌گونه ۲ قوسی ۱۰۰	کادر هسته مرکزی محراب	۲۵×۲۰	مربع شکل
محراب شماره ۸	کادر حاشیه خارجی و کتیبه‌دار محراب	۲۱۵×۲	شکل Π	کادر طاق‌نمای محراب	پهنا ۸/۵	طاق‌گونه ۲ قوسی	-	-	-
محراب شماره ۱۰	کادر طاق‌نمای محراب	پهنا ۲۰/۵	طاق‌گونه ۲ قوسی	-	-	-	-	-	-
محراب شماره ۱۱	کادر بزرگ‌ترین حاشیه کتیبه‌دار محراب	۱۶۵×۷/۵	شکل Π	کادر طاق‌نمای محراب	پهنا ۲	طاق‌گونه ۴ قوسی	کادر خشت مرکزی محراب	۵ ارتفاع	صلبی

۳۸ تاریخ و فرهنگ		شماره ۱۰۰	
محراب شماره ۱۲	کادر بزرگ‌ترین حاشیه کتیبه‌دار محراب	۱۰۰×۷/۵ شکل II	کادر طاق نمای پهنا ۲/۵ محراب
	طاق گونه ۴ قرسی	خشت مرکزی	کادر ارتفاع ۵ ضلعی

نوشتار کوچک

در محراب‌های زرین‌فام کوچک دوره ایلخانی بیشتر از خطوط نسخ استفاده شده و رنگ لاجوردی و سفید رنگ‌های غالب خطوط نوشتاری محراب‌های این دوره است. کتیبه‌های خارجی محراب‌ها با فرم برجسته اجرا شده و خطوط نواحی داخلی به‌ویژه طاق‌نماها به صورت مسطح خلق شده‌اند.

جدول شماره ۶- تحلیل ویژگی‌های بصری - نوشتار محراب‌های کوچک و محراب‌های ناقص دوره

ایلخانی

تحلیل ویژگی‌های بصری - کادر	کتیبه شماره ۱			کتیبه شماره ۲			کتیبه شماره ۳		
	نوع خط	رنگ	بافت	نوع خط	رنگ	بافت	نوع خط	رنگ	بافت
محراب شماره ۲	نسخ خفی	قهوه‌ای	مسطح	نسخ	لاجوردی - سفید	برجسته	-	-	-
محراب شماره ۳	نسخ	لاجوردی	برجسته	نسخ خفی	قهوه‌ای	مسطح	نسخ	لاجوردی	برجسته

محراب شماره ۴	نسخ	-	محراب شماره ۵	نسخ	محراب شماره ۶	محراب شماره ۷	محراب شماره ۸	محراب شماره ۱۰	محراب شماره ۱۱
لاجرودی	لاجرودی - سفید	لاجرودی - سفید	لاجرودی - سفید	نسخ	نسخ	نسخ	نسخ	لاجرودی - سفید	لاجرودی
برجسته	برجسته	برجسته	برجسته	مسطح	مسطح	مسطح	مسطح	برجسته	برجسته
نسخ	نسخ	نسخ	نسخ	نسخ	نسخ	نسخ	نسخ	-	نسخ
قهوه‌ای	قهوه‌ای	قهوه‌ای	قهوه‌ای	لاجرودی	لاجرودی	لاجرودی	لاجرودی	-	قهوه‌ای
نسخ خفی	نسخ خفی	نسخ خفی	نسخ خفی	نسخ	نسخ	نسخ	نسخ	-	نسخ خفی
مسطح	مسطح	مسطح	مسطح	برجسته	برجسته	برجسته	برجسته	-	مسطح
لاجرودی	لاجرودی - قهوه‌ای	لاجرودی - قهوه‌ای	لاجرودی	-	-	-	-	-	لاجرودی
برجسته	برجسته	برجسته	برجسته	-	-	-	-	-	برجسته

نسخ	لاجردی	بزجسته	نسخ خطی	قهوه ای	مسطح	نسخ	لاجردی	بزجسته	محراب شماره ۱۲
-----	--------	--------	---------	---------	------	-----	--------	--------	----------------

کادر کتیبه دار و نوشتار محراب شماره ۱۳

در محراب شماره ۱۳ تعداد ۵ کادر کتیبه دار اجرا شده که فرم مستطیل شکل، فرم غالب آن ها محسوب می شود. در این محراب بزرگ ترین کادر مربوط به منطقه چهارم پلان خطی بوده و کادر طاق نمای محراب کمترین سطح کتیبه دار را شامل می شود. در این جا، خط نسخ خط غالب محسوب می شود و در نوشتار کتیبه های این محراب تنها از رنگ های قهوه ای و سفید استفاده شده است. در اجرای کتیبه های این محراب بافت تمامی کتیبه ها به صورت مسطح جلوه گر شده اند.

جدول شماره ۷- تحلیل ویژگی های بصری - کادر کتیبه دار محراب شماره ۱۳

محراب شماره ۱۳						تحلیل ویژگی های بصری - کادر و نوشتار
موقعیت	ابعاد به سانتیمتر	فرم	نوع خط	رنگ	بافت	
کادر منطقه اول پلان خطی	۳۲×۳	مستطیل شکل	ثلث	سفید	مسطح	کادر کتیبه دار شماره ۱

کادر کتیبه‌دار شماره ۲	کادر منطقه چهارم پلان خطی	۳۵/۶×۲	مستطیل شکل	نامشخص	سنگ	مسطح
کادر کتیبه‌دار شماره ۳	کادر منطقه پنجم پلان خطی	پهنا ۵/۵	شکل هندسی L	نسخ	سنگ	مسطح
کادر کتیبه‌دار شماره ۴	کادر طاق‌نمای محراب	پهنا ۳/۵	مقرنس و پلکانی	نسخ	قهره‌ای	مسطح
کادر کتیبه‌دار شماره ۵	کادر کتیبه منطقه دهم پلان خطی	۴/۲×۴/۲	مربع شکل	نسخ	قهره‌ای	مسطح

ب) نقش مایه‌های گیاهی

در محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی، نقوش گیاهی بسیار زیبایی به‌کاررفته و در این میان، اسلیمی‌های ساده، اسلیمی‌های پرکار، نقوش ختایی و نقوش ریز گیاهی، نقوش غالب محسوب می‌شود. اسلیمی دهن‌اژدری فقط در محراب شماره ۵ اجرا شده و در هیچ محراب دیگری وجود ندارد. محراب شماره ۵ تقریباً ۱۰۰ درصد سطوح خود را به نقوش گیاهی اختصاص داده است.

جدول شماره ۸ - تحلیل ویژگی‌های بصری - نقش مایه‌های گیاهی محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی

نقش مایه‌های گیاهی	درصد		نقش مایه‌ها، گاه‌ها
	اشغال	درصد	
نقش گیاهی	رنگ‌های به کار رفته در نقش گیاهی	در کل	تحلیل ویژگی‌های بصری - نقش
غالب		محراب	
	آبی لاجوردی -		محراب شماره ۱
	نخودی - سفید -	۴۴%	
	آبی فیروزه‌ای -		
	قهوه‌ای		
	آبی لاجوردی -		محراب شماره ۲
	سفید - آبی	۴۰%	
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای		
	روشن		
	آبی لاجوردی -		محراب شماره ۳
	سفید - آبی	۱۲%	
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای		
	نقش ختایی -		
	نقش ریز گیاهی		
	آبی لاجوردی -		محراب شماره ۴
	سفید - آبی	۱۲%	
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای		
	روشن		
	آبی لاجوردی -		محراب شماره ۵
	سفید - آبی روشن -	۱۰۰%	
	قهوه‌ای روشن -		
	سبز سدری -		

بهار و تابستان ۱۳۹۷				تحلیل ویژگی‌های مضمونی، بصری و ساختاری در محراب‌های ...		۴۳
محراب شماره ۶	آبی لاجوردی - آبی					
	روشن - سفید - آبی	۴۱%	-			
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای					
محراب شماره ۷	آبی لاجوردی - آبی					
	روشن - سفید - آبی	۴۱%	-			
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای					
محراب شماره ۸	آبی لاجوردی -					
	سفید - آبی	۵۳%	-			
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای					
محراب شماره ۹	آبی لاجوردی -					
	سفید - آبی					
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای -	۳۱%	-	-		
	نخودی - سفید					
	استخوانی					
محراب شماره ۱۰	آبی لاجوردی -					
	سفید - آبی	۴۹%	-	-		
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای					
محراب شماره ۱۱	آبی لاجوردی -					
	سفید - آبی	۲۱%	-	-		
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای					
محراب شماره ۱۲	آبی لاجوردی -					
	سفید - آبی	۳۱%	-	-		
	فیروزه‌ای - قهوه‌ای					

۴۴	تاریخ و فرهنگ	شماره ۱۰۰
محراب شماره ۱۳	- - -	قهوه‌ای - سفید ۳۹%

ج) نقش مایه‌های هندسی

در میان نقوش به کار رفته در محراب‌های زرین‌فام ایلخانی، نقش مایه‌های هندسی بسیار کم به کار رفته و حداکثر تنها ۴ درصد از نقوش را به خود اختصاص داده است. رنگ‌های غالب به کار رفته در نقوش هندسی قهوه‌ای و سفید است. نقوش دایره‌ای و نقوش مربع شکل تقریباً در همه محراب‌های این دوره به چشم می‌خورند و گفستی است که در هیچ‌یک از محراب‌های این دوره، نقوش جانوری اجرا نشده است.

جدول شماره ۹- تحلیل ویژگی‌های بصری - نقوش هندسی و حیوانی محراب‌های زرین‌فام دوره

ایلخانی

تحلیل ویژگی‌های بصری - نقش مایه‌های گیاهی	نقش مایه‌های هندسی		نقش مایه‌های حیوانی		رنگ‌های به کار رفته در نقوش هندسی	رنگ‌های به کار رفته در نقوش حیوانی	نقوش غالب
	نقوش دایره‌ای	نقوش مربع شکل	نقوش لوزی شکل	نقوش متفرقه	درصد اشغال در کل محراب	نقوش جانوری	درصد اشغال در کل محراب
محراب شماره ۱	-	-	-	۱%	۰%	سفید	-
محراب شماره ۲	-	-	-	۰%	۰%	-	-

محراب شماره ۳	-	-	-	۳ %	-	۰%	-	سفید	-
محراب شماره ۴	-	-	-	۳ %	-	۰%	-	فیروزنای - قهوه‌ای	-
محراب شماره ۵	-	-	-	۰ %	-	۰%	-	-	-
محراب شماره ۶	-	-	-	۴ %	-	۰%	-	سفید - قهوه‌ای	-
محراب شماره ۷	-	-	-	۴ %	-	۰%	-	سفید - قهوه‌ای	-
محراب شماره ۸	-	-	-	۲ %	-	۰%	-	سفید - قهوه‌ای	-
محراب شماره ۹	-	-	-	۴ %	-	۰%	-	قهوه‌ای روشن مایل به طلایی	-
محراب شماره ۱۰	-	-	-	۱ %	-	۰%	-	سفید - قهوه‌ای	-

شماره ۱۰۰	تاریخ و فرهنگ	۴۶
محراب شماره ۱۱	سفید - قهوه‌ای - لاجوردی	۴ - %۰
محراب شماره ۱۲	سفید - قهوه‌ای - لاجوردی	۴ - %۰
محراب شماره ۱۳	سفید	۱ - %۰

۳- ویژگی‌های ساختاری

مراد از ویژگی‌های ساختاری، همان خصوصیتی است که ارتباط میان عناصر موجود در محراب را برقرار می‌سازد. این ویژگی‌ها مستقیماً با شاکله و کیفیت اجرایی محراب در ارتباط است.

در این جا برای کشف ویژگی‌های ساختاری، نوع ترکیب‌بندی و کیفیت اجرا (شمار کاشی‌های زرین‌فامی که برای ساخت محراب‌ها به کار رفته و ...)، مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

همه محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی با ساختاری تقریباً قرینه خلق شده‌اند و تمامی آن‌ها دارای ترکیب‌بندی ایستا هستند. در این میان، محراب شماره ۱ با تعداد ۵۹ قطعه زرین‌فام، بیشترین تعداد کاشی را در خود جای داده است.

بیشتر محراب‌های این دوره به ویژه محراب‌های کوچک، تنها با یک قطعه زرین‌فام ساخته شده‌اند. در میان محراب‌های دوره ایلخانی محراب‌های بزرگ‌تر همواره با کیفیت بیشتری خلق شده‌اند.

جدول شماره ۱۰- تحلیل ویژگی‌های ساختاری محراب‌های زرین‌فام دوره ایلخانی

شماره محراب	تحلیل ویژگی‌های ساختاری	نوع ترکیب بندی					کیفیت اجرا	ملاحظات
		تکرار	تضاد	تکثیر	تقسیم	تکثیر		
محراب شماره ۱	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می‌شود	۵۹ قطعه
محراب شماره ۲	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می‌شود	۱ قطعه
محراب شماره ۳	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، خوب ارزیابی می‌شود	۱ قطعه
محراب شماره ۴	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، خوب ارزیابی می‌شود	۱ قطعه
محراب شماره ۵	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می‌شود	۲ قطعه
محراب شماره ۶	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می‌شود	۱ قطعه
محراب شماره ۷	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می‌شود	۱ قطعه
محراب شماره ۸	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، خوب ارزیابی می‌شود	۴ قطعه
محراب شماره ۹	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می‌شود	۴۵ قطعه
محراب شماره ۱۰	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می‌شود	۶ قطعه
محراب شماره ۱۱	-	-	-	-	-	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می‌شود	۱ قطعه

شماره ۱۰۰	تاریخ و فرهنگ	۴۸
محراب شماره ۱۲	-	کیفیت اجرا، عالی ارزیابی می شود
محراب شماره ۱۳	-	کیفیت اجرا، خوب ارزیابی می شود

جمع بندی

بررسی ویژگی مضمونی ۱۴ محراب زرین فام دوره ایلخانی نشان از آن دارد که به استثنای یک قطعه، همه محراب‌ها، مضامین و مفاهیمی را در قالب کتیبه در دل خود جای داده‌اند. تا نیمه‌های این دوره، مضامین قرآنی مورد توجه بوده و از این زمان تا پایان دوره، توجه اندکی به مضامین غیرقرآنی از جمله ادعیه شده است.

در باب ویژگی‌های بصری محراب‌های زرین فام دوره ایلخانی، خط نسخ، پرکاربردترین خط در کتیبه‌نگاری محراب‌هاست و بعد از آن به ترتیب، خطوط کوفی مشجر یا کوفی تزئینی و ثلث، بیشترین نقش را در کتابت نوشتار ایفا می‌کند. بیشتر کتیبه‌ها، از رنگ آبی لاجوردی سود برده‌اند. سطوح دارای نوشتار که اغلب خارجی‌ترین حاشیه‌های مکتوب محراب‌ها را شامل می‌شوند، به صورت برجسته اجرا شده و بافت مسطح، بیشتر در کتیبه‌های محراب‌های کوچک، به ویژه در طاق‌نماهای آن‌ها به چشم می‌خورد. در این آثار، نقوش گیاهی متنوعی به کار رفته که بخش زیادی از سطوح محراب‌ها را پوشش داده‌اند. نقوش هندسی نیز جایگاه ویژه‌ای داشته و تقریباً در تمامی محراب‌ها به کار رفته‌اند.

محراب‌های بزرگ نسبت به محراب‌های کوچک ساختاری ایستاتر دارند و تا پایان دوره، به تدریج از ایستایی محراب‌ها کاسته شده است. کیفیت اجرای محراب‌ها، وابسته به ابعاد آن‌ها متغیر است؛ به گونه‌ای که کیفیت اجرا به مراتب در محراب‌های کوچک، پایین‌تر است. در اواخر دوره ایلخانی، افت کیفیت و کاهش تعداد قطعات کاشی زرین فام به کار رفته در محراب‌ها مشهود است؛ به گونه‌ای که تقریباً تمامی محراب‌های کوچک، تنها با یک قطعه زرین فام خلق شده‌اند. به نظر می‌رسد یکی از دلایل اصلی کوچک شدن ابعاد محراب‌های زرین فام در پایان دوره ایلخانی، تولید سفارشی آن‌ها برای مصارف شخصی بوده است. توجه به مسائل اقتصادی و صرف وقت کمتر در تولید محراب‌های زرین فام در اواخر دوره ایلخانی، به همان نسبت از کیفیت مضمونی، بصری و ساختاری محراب‌ها کاسته است.

فهرست منابع

قرآن کریم

- پوپ، آرتور اپهام، سیری در هنر ایران، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- توحیدی، فائق، فن و هنر سفالگری، سمت، تهران، ۱۳۹۴ ش.
- جلالی، میثم، (۱۳۹۲)، «کاشی‌های زرین‌فام حرم امام رضا علیه‌السلام سندی از هویت تاریخی شهر مشهد»، در مشکوه، ش ۱۱۹، تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۳۸-۱۵۶.
- خسرویگی، هوشنگ و یزدان فرخی، تاریخ ایران در دوره مغول و ایلخانان، تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۹۱ ش.
- سجادی، علی، سیر تحول محراب در معماری اسلامی از آغاز تا حمله مغول، میراث فرهنگی، ۱۳۷۶ ش.
- سلیمی، مینو، «هنر کاشی و محراب»، در کتاب ماه هنر، ش ۷۷ و ۷۸، بهمن و اسفند ۱۳۸۳، صص ۱۵۲-۱۵۹.
- شایسته‌فر، مهناز، «نقش‌مایه‌های تزئینی سفالینه‌های دوره ایلخانان موزه ایران باستان»، در هنرهای تجسمی، ش ۲۷، ۱۳۸۶ ش، صص ۲۲-۲۹.
- صدری، مهدی، «خاندان ابی طاهر کاشانی: آفرینندگان محراب‌های زرفام»، در فصل‌نامه هنر، ش ۱۵، بهار ۱۳۶۷، صص ۲۸-۳۹.
- طهوری، نیر، «جستجوی مفاهیم نمادین کاشی زرین‌فام»، در فرهنگستان هنر، خیال ۱، ش ۱، بهار ۱۳۸۱، صص ۵۸-۸۹.
- طهوری، نیر، «کاشی‌های زرین‌فام دوره ایلخانان مغول»، در کتاب ماه هنر، ش ۴۵ و ۴۶، خرداد و تیر ۱۳۸۱، صص ۷۲-۸۱.
- غفوری، رباب و بلخاری قهی، حسن، «تجلی حکمت اسلامی در ساختار و مضامین محراب زرین‌فام حرم مطهر رضوی»، در نقش جهان، ش ۱، سال چهارم، تابستان ۱۳۹۳، صص ۷-۱۶.
- کفیلی، حشمت، «محراب‌های زرین‌فام حرم مطهر در موزه مرکزی آستان قدس رضوی»، در شمس (نشریه الکترونیکی سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی)، ش ۱۸، بهار ۱۳۹۲، صص ۱-۲۸.
- محمد زاده میانجی، مهناز، بررسی سیر تحول سفال زرین‌فام در جهان، سروش، تهران، ۱۳۹۲ ش.
- معتقدی، کیانوش، «شکوه کاشی زرین‌فام در محراب‌های حرم مطهر رضوی»، در آستان مهر، ش ۲ و ۳، ۱۳۹۱ ش، صص ۲۸-۳۵.
- معتقدی، کیانوش، خاندان ابی طاهر کاشانی، پیکره، تهران، ۱۳۹۳ ش.
- نیکخواه، هانیه و علی شیخ‌مهدی، «رهیافتی به سیاست‌های فرهنگی ایل‌خانان در سده سیزدهم/هفتم در واکاوی نقوش سفال‌های زرین‌فام ایران»، در مطالعات هنر اسلامی، ش ۱۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۰۹-۱۲۹.
- نیکخواه، هانیه، «نگاهی بر سفال زرین‌فام ایرانی»، در کتاب ماه هنر، ش ۱۵۱، فروردین ۱۳۹۰، صص ۷۶-۸۶.
- واتسون، آلیور، سفال زرین‌فام ایرانی، سروش، تهران، ۱۳۹۰ ش.

منابع الکترونیکی

مجموعه خصوصی دوریس دوک، در ایالت هاوایی آمریکا

www.dorisdukecollections.org

موزه اسلامی شانگری

Shangri la, Museum of Islamic Art, Culture & Design, Hawaii (September 2018), Available at SSRN http://www.shangrilahawaii.org/islamic_art_collection/

موزه ویکتوریا و آلبرت لندن

Victoria and Albert Museum, Islamic Arts, London (September 2018), Available at SSRN <https://www.vam.ac.uk/collections/islamic-middle-east>

موزه «والترز»، بالتیمور آمریکا

Walters Art Museum, Islamic Arts Collections Baltimore, (September 2018), Available at SSRN <https://art.thewalters.org/detail/29876/mihrab-plaque/>

موزه ملی ایران www.nmi.ichto.ir

مجموعه خصوصی هنرهای اسلامی دیوید در شهر کپنهاگ دانمارک

The David Collection, The collections of Islamic Art, Copenhagen, Denmark, (September 2018), Available at SSRN <https://www.davidmus.dk/en/collections/islamic>

موزه لاکما، لس آنجلس

The Los Angeles County Museum of Art (LACMA) collections encompass the geographic world and virtually the entire history of art, (September 2018), Available at <https://collections.lacma.org/node/239878>

موزه گلبنکیان <http://gulbenkian.pt>موزه لوور، پاریس www.Louvre.fr

موزه متروپولیتن، نیویورک

Metropolitan Museum of Art, New York (September 2018), Available at SSRN <https://www.metmuseum.org/art/collection/search#!?q=Mihrab%20Islamic%20Art>



History & Culture

Vol. 50, No. 1, Issue 100

Spring & Summer 2018

DOI: <https://doi.org/10.22067/jhc.v50i1.71221>

تاریخ و فرهنگ

سال پنجاهم، شماره ۱، شمار پیاپی ۱۰۰

بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۵۱-۶۶

نقش احداث در تحولات سیاسی حلب در سده‌های پنجم و ششم هجری*

دکتر لیدا مودت

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز

Email: l.mavadat@scu.ac.ir

چکیده

وضع آشفته حلب در قرن پنجم هجری از یک سو و تسلط نیم‌بند فاطمیان بر این شهر از سوی دیگر به شکل‌گیری نیرویی خودگردان و شبه‌نظامی از اهالی این شهر انجامید. این گروه که زمام اداره حلب را به دست گرفتند، به «احداث» شهرت یافتند. قدرت آنان که پیوسته ریاست شهر را در دست داشتند، پیوندی مستقیم با حکومت‌های محلی منطقه داشت، چنان‌که با ضعف حاکمیت بر اقتدار آنان افزوده می‌شد. اما با سلطه سلجوقیان و سپس حاکمیت ارتققیان و زنگیان بر شام، قدرت احداث در نتیجه سیاست تغییر مکرر رؤسای شهر و انتخاب آن‌ها از افراد خارج از حلب، رو به ضعف و نابودی گذاشت.

کلیدواژه‌ها: احداث، حلب، سلجوقیان شام، ارتققیان، زنگیان.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۲/۰۶، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۳/۲۲.

The Role of Ehdāth in Aleppo's Political Developments in the Fifth and Sixth Centuries (AH)

Dr. Lida Mawadat, Assistant Professor of History, Shahid Chamran University of Ahwaz

Abstract

The chaotic situation of Aleppo in the fifth century AH on the one hand, and the loose domination of the Fātimids in this city on the other hand led to the formation of a self-governing and militia force in the city. The group that took over Aleppo's administration came to be known as "Ehdāth." The power of this group, which had the city under its control, was directly linked to local governments in the region, as the weak governance and exiting gaps reinforced their rule. However, with the dominance of the Seljukite, and then the rule of the Ortoghiān and the Zangiān over Damascus, the power of Ehdāth began to decline in the wake of their policy of constant changing of city officials and appointment of people from outside of Aleppo.

Keywords: Ehdāth, Aleppo, Seljukite, Damascus, Ortoghiān, Zangiān

مقدمه

ضعف قدرت سياسي و تقويت حكومت‌های محلی در شهر حلب در سده پنجم هجري، موجب برآمدن قدرتی سياسي - اجتماعي موسوم به احداث در این شهر گردید. احداث گروهی از شبه‌نظامیان بودند که از یک سو از حمایت حكومت‌های محلی بهره می‌بردند و از سوی دیگر، برای تثبیت قدرت خود خواستار حفظ این حكومت‌ها بودند. از این رو، احداث با بیگانگان اعم از فاطمیان و ترکان در جدال همیشگی بودند. پس از اضمحلال حكومت‌های محلی، احداث چنان قدرت یافتند که یک چند علاوه بر منصب ریاست شهر، بر اریکه قدرت نیز تکیه زده و حكومت حلب را در اختیار گرفتند. از جمله کارهای احداث، واداشتن حاکمان و والیان به پذیرش مشروعیت آنان، به دست گرفتن منصب شرطه شهر، تصدی ماموریت‌های سياسي - نظامی و تسلط بر حیات اقتصادی و اداری - مالی شهر بود.

پرسش‌های بنیادین پژوهش حاضر آن است که جایگاه و عملکرد احداث حلب در تحولات سياسي چگونه بود؟ و چه عواملی بر فراز و فرود قدرت آنان تاثیرگذار بوده است؟ در زبان عربی و فارسی پژوهشی مستقل درباره این موضوع وجود ندارد و آنچه به چشم می‌خورد، مطالبی پراکنده در برخی پژوهش‌ها است. از جمله، مقاله «وزیر و رئیس در شهرهای شام در عصر سلجوقی» نوشته اکسل هافمان مشتمل بر مطالبی درباره منصب ریاست در سرزمین شام است و در آن، به احداث این سرزمین نیز اشاره‌ای شده است (Havemann, 233-242). این نوشتار می‌کوشد با بررسی دقیق منبع اصلی این موضوع، یعنی کتاب *زبدۃ الحلب فی تاریخ حلب*، به واکاوی فراز و فرود قدرت احداث پردازد تا زوایای مبهم تاریخ اجتماعی شهر حلب در قرون پنجم و ششم هجري روشن گردد.

پیشینه احداث در شام

در سده‌های ۴-۶ ق گروهی شبه‌نظامی و جنگجو در شهرهای شام^۱ شکل گرفت که به سپاهیان نامنظم شهری شبیه بودند و منابع آنان را «احداث» خوانده‌اند. احداث، جمع حدث، در لغت به معنی جوانان و مترادف فتیان است. این گروه در تاریخ سياسي منطقه شام در این دوره نقش مهمی داشتند. تسلط بر شهرهای شام در این برهه زمانی میان حكومت‌های محلی و احداث به عنوان یکی از گروه‌های شهری که برای مقابله با متجاوزان می‌کوشیدند، تقسیم شده بود (Kamal S. Salibi, 122). دسته‌های احداث برای جوانان جذاب بود و ظاهراً از همین رو، اعضای آن‌ها احداث خوانده می‌شدند. سبب اقبال گسترده جوانان

۱. احداث در شهرهای حلب، دمشق و بیت المقدس حضور داشته‌اند. یهودیان بیت المقدس هر سال جزیه خود را به حاکمان یا احداث شهر می‌پرداختند. احداث انطاکیه نیز در امور سياسي مداخله داشتند (ابن جوزی، ۲۲۹).

به این گروه، علاوه بر جذابیتی که برای آنان داشت، ویژگی‌های جسمی و اخلاقی جوانان مثل زورآوری، چست و چابکی و نیز حادثه‌جویی و گاه شرارت جوانی بود (اسدی، ۳۶).

درباره چگونگی و زمان تشکیل احداث در شام اطلاع دقیقی در دست نیست. اما احتمالاً پیدایی این گروه به میانه سده سوم هجری بازمی‌گردد که قدرت سیاسی و حکومت مرکزی در شام رو به ضعف نهاد. احتمال آن می‌رود که این گروه در زمان خمارویه بن احمد بن طولون (حک: ۲۷۰-۲۸۲ق) در دمشق پیدا شدند. احداث از طریق فعالیت سیاسی و نظامی در خلأ قدرت پس از سقوط اخشیدیان در مصر و اشغال آن توسط فاطمیان و تلاش آنان برای اشغال شام، رشد یافتند. حتی پس از تسلط فاطمیان بر بخش‌هایی از شام، این نیرو بیش از پیش رشد یافت (طوقش، ۶۲). در سال ۳۵۸ق، زمان ورود جوهر سیسیلی به دمشق و در سال ۳۶۷ق، هم‌زمان با سلطه آلپتگین ترک از امرای سابق آل‌بویه بر دمشق، اخباری از این گروه وجود دارد (ابن‌قلانسی، ۲۱-۲۴؛ مقریزی، ۱/۲۲۰). در آن برهه زمانی، احداث به عنوان گروهی نظامی و در عین حال، مردمی، در کنار حاکمان و یا برضد آنان، از شهرهای شام دفاع می‌کردند. همچنین آنان به عنوان نیروی کمکی در کنار شرطه، امنیت داخلی را تضمین کرده و مسئولیت حفظ نظم عمومی را برعهده داشتند. به اعتقاد مصطفی، این گروه اجتماعی به تدریج به قدرتی مردمی و شبه‌حکومتی تبدیل شد و گاه کارگران و فقیران نیز به آن می‌پیوستند (مصطفی، ۹۲-۹۳). با وجود این، نگارنده شاهدی دال بر پیوند میان احداث و کارگران و فقیران نیافته است.

معروف‌ترین احداث در شام، احداث حلب بودند که در سیاست مداخله می‌کردند. در باب ایشان در کتاب زبدة الحلب فی تاریخ حلب، نوشته ابن‌عدیم، مطالب ارزنده‌ای وجود دارد. اهالی حلب برای دفاع از شهر گروهی را تشکیل داده بودند و رئیس احداث به عنوان رهبر آنان مسئولیت انضباطی آنان را برعهده داشت. این گروه دو هدف را مدنظر داشت: ۱) حمایت از اعضای خود در مقابل رقابت‌ها و زورگویی فرماندار (۲) آموزش اعضای خویش، یعنی احداث، برای دفاع از شهر (نیکلا، ۴۲-۴۳).

متأسفانه آگاهی ما درباره عضوگیری احداث بسیار اندک است. معمولاً اعضای آنان متشکل از دارودسته‌هایی از جوانان جسور بوده است^۲ (روی‌متحده، ۱۷۴-۱۷۵). آن‌ها در برابر این خدمات، حقوقی از طرف حاکم شهر دریافت می‌کردند. احداث که مردمی مسلح و جنگجو و از بومیان محلی بودند، قدرت خود را بر حکام - معمولاً غیربومی - تحمیل کرده و عملاً حکومتی مشترک پدید می‌آوردند. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، رئیس احداث حلب منصب ریاست شهر را نیز برعهده داشت. این انتصاب از سوی

۲. گروه‌های مسلح باطنیان شام نیز - که مقارن این ایام در این سرزمین به سر می‌بردند - احداث خوانده شده‌اند (ابن‌عدیم، ۲۵۵/۱). بنابراین، نباید احداث باطنی را با احداث حلب اشتباه گرفت.

حاکم و یا امیر شهر صورت می‌پذیرفت. روسای شهر قدرتی نظامی داشتند که غالباً حوزه فعالیت‌شان در داخل شهرها بود. رئیس مانند قاضی شهر نفوذ داشت و از بزرگان محلی به‌شمار می‌رفت (مصطفی، ۹۳).^۱

آغاز قدرت‌یابی احداث در حلب

نخستین خبر از احداث مربوط به زمانی است که این گروه اجتماعی با حکومت محلی بنی‌مرداس متحد شده و رهبر آنان به منصب ریاست رسید. در سال ۴۱۴ ق صالح بن مرداس، اولین امیر مرداسی، برای تاسیس این سلسله در حلب از حمایت‌های احداث در مقابل فاطمیان بهره‌مند شد. سالم بن مستفاد حمدانی^۲ ضمن یاری صالح بن مرداس در جهت استیلا بر حکومت حلب، برای اهالی حلب امان خواست. در مقابل، صالح فرماندهی احداث و ریاست حلب را به او واگذاشت. بدین ترتیب، برای نخستین بار رهبر احداث از سوی حاکم شهر به منصب ریاست شهر حلب منصوب شد (ابن‌عدیم، ۱۲۹/۱، ۱۴۱؛ ابن‌خلکان، ۴۲۱/۱) و احداث در شهر حلب مسلح و قدرتمند شدند. چنین می‌نماید که صالح با اعطای این منصب به سالم، منصبی را ایجاد کرد که پیش‌تر قدرت و نفوذی نداشت (ابن‌عدیم، ۱۴۱/۱). هرچند برخی پژوهش‌ها نخستین خبر از احداث حلب را مربوط به سال ۳۵۸ ق می‌دانند. این گروه در آن سال از شهر حلب در برابر فاطمیان دفاع کردند (طوقش، ۶۲).

نصر بن صالح، جانشین صالح بن مرداس، در ابتدا سالم بن مستفاد را در منصبش ابقا کرد، اما روابط میان آن دو تیره شد. از این‌رو، در سال ۴۲۳ ق نصر با همراهی بزرگان حلب سالم بن مستفاد را دستگیر و عده‌ای از احداث را سرکوب کرد (ابن‌عدیم، ۱۴۱/۱). با قتل سالم، احداث پراکنده یا نابود نشدند. آن‌ها با وجود در اختیار نداشتن منصب ریاست شهر، تا سال‌های آینده در تحولات سیاسی حلب نقش‌آفرین بودند. یکی از اسباب حفظ احداث در حلب، حمایت شیعیان اثنی‌عشری از آنان بوده است (ابن‌عدیم، ۱۴۱/۱).

همکاری دوسویه احداث و حکومت محلی حلب در برابر فاطمیان

پس از نصر بن صالح، فاطمیان بر حلب سلطه یافتند (ابن‌تغری‌بردی، ۳۴/۵). احداث که مخالف سلطه فاطمیان بر حلب بودند، در پی تقویت حکومت محلی بنی‌مرداس در برابر فاطمیان برآمدند. از این‌رو، آنان در سال ۴۳۴ ق در حمایت از یکی از اعضای بنی‌مرداس به نام ثمال، سر به شورش برداشتند

۱. برای آگاهی از منصب رئیس، نک: ثنائی، «رئیس» در *دانشنامه جهان اسلام* و یوسفی‌فر و آزاده، «منصب رئیس در شهرهای دوره سلجوقی و پیوستگی محلی و اجتماعی آنان»، در *مطالعات تاریخ فرهنگی، پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ*.

۲. سالم بن مستفاد خادم سیف‌الدوله حمدانی و یکی از افسران قدیمی از قبیله بنی‌حمدان بود (ابن‌عدیم، ۱۲۹/۱، ۱۴۱).

(ابن اثیر، ۲۵۲/۸-۲۵۳). در سال ۴۳۴ ق شمال با کمک احداث، حکومت بنی مرداس را اعاده کرد (ابن عدیم، ۱۴۶/۱-۱۴۷)؛ اما در پی فشار فاطمیان و اختلاف میان امرای بنی مرداس، شمال در سال ۴۴۹ ق این شهر را به نماینده مستنصر فاطمی، ابن ملهم، واگذار کرد (ابن قلائسی، ۸۶؛ ابن خلدون، ۳/۳۹۰). در چهار سالی که ابن ملهم بر حلب تسلط داشت، مؤیدالدین شیرازی، از مبلغان اسماعیلی، گزارشی جالب از حلب ارائه کرده است. به نوشته او، «در حلب اشخاصی به نام احداث وجود دارند. آنان در حلب قدرتمندتر از حاکم شهر هستند و بیشتر از او بر شهر حکومت می کنند» (مؤید شیرازی، ۱۷۲-۱۷۳). همان طور که بیان شد، احداث از حاکم شهر مقرری و حقوق دریافت می کردند. آنان در دوره حاکمیت ابن ملهم، از حضور وی و حکومت فاطمیان ناراضی بودند و با وجود دریافت حقوق ثابت، امتیاز و درآمد بیشتری طلب می کردند. ابن ملهم به آنان پاسخ داد: «شما علاوه بر دریافت حقوق ثابت و مستمری نظامی خود، سود آن را نیز دریافت کرده اید». واضح است که احداث در پی بهانه ای برای ابراز مخالفت خود بودند. از این رو، در سال ۴۵۲ ق برضد ابن ملهم شورش کردند. آنان که خواستار حکومت محلی بنی مرداس بودند، موفق شدند محمود بن نصر بن صالح مرداسی را به حکومت حلب بگمارند.^۱ اما در این اثنا تعدادی از احداث نیز توسط ابن ملهم قتل عام شدند (ابن عدیم، ۱۵۶/۱-۱۵۷).

منازعات احداث با فاطمیان

پس از آن که احداث محمود بن نصر را بر حلب مسلط کردند، فاطمیان شمال مرداسی را مورد حمایت خود قرار دادند. در این بین، میان احداث حلب دو دستگی ایجاد شد. عده ای از آنها به گرد شمال جمع شدند و عده ای از محمود حمایت کردند. در سال ۴۵۲ ق که گاه ابن امیر مرداسی و گاه آن امیر دیگر قدرت نسبی می یافت، احداث حامی طرف مقابل تحت فشار قرار می گرفتند. سرانجام عده ای از احداث که به حمایت از شمال پرداختند، یکی از دروازه های حلب را به روی او باز کردند (ابن عدیم، ۱۵۶/۱-۱۵۷). بدین ترتیب، شمال بر حلب استیلا یافت (۴۵۳ ق) و با استقرار او در حلب، گروهی از احداث که مخالف او بودند، کشته شدند.^۲ (ابن خلدون، ۳/۳۹۱). این موضوع نشان می دهد که گروهی از احداث مخالف سلطه فاطمیان و نماینده آنان، شمال، بر حلب بوده اند (ابن عدیم، ۱۶۲/۱). ناگفته نماند که بخشی از احداث نیز به حمایت از شمال پرداخته و وی را به عنوان نماینده فاطمیان بر حلب پذیرفته بودند. با وجود سرکوب و قتل عام گروهی از احداث توسط شمال، همچنان مخالفت با وی ادامه داشت. گروهی از احداث در سال ۴۵۴ ق برای مذاکره با بیزانس - که بر سر دژ ارتاح با شمال در جنگ بود - به

۱. در جنگی که در قنبدیق، از توابع حلب، میان محمود و فاطمیان رخ داد، محمود پیروز و بر حلب مسلط شد (ابن عدیم، ۱۵۷/۱).

۲. ابن حیون و ابن مغازلی توسط محمود دستگیر شدند. شمال نیز برخی از احداث از جمله کندی، صبح، ابن الأقراسی، شیطی و لبّاد را دستگیر و زندانی کرد (ابن عدیم، ۱۶۲/۱).

انطاكیه رفتند. احداث در آنجا مدعی شدند كه «ما در حلب حزبی تشكيل داده‌ایم و یارانمان در حلب تحت فرمان ما هستند و هر آنچه بخواهیم، می‌کنند». علاوه بر این، به بیزانسیان وعده دادند در صورت یاری ایشان برضد شمال، مكانی در نزدیکی مرزها را به آنان واگذار كنند (همو، ۱۶۲/۱-۱۶۳). احداث در این زمینه موفقیتی به دست نیاوردند و برخی از آنان به دستور شمال كشته شدند (همو، ۱۶۳/۱). این قضیه بیان‌گر آن است كه در سال‌های حاكمیت ابن ملهم و شمال، گروهی از احداث مخالف نفوذ فاطمیان در حلب بوده‌اند و این دو نیز با آنان در كشمكش بوده و گاه آنان را از میان می‌بردند. همچنین حاکی از آن است كه احداث در این برهه زمانی، گروهی سازمان‌یافته و منسجم شده بودند كه می‌توانستند با دشمنان حاكم حلب وارد مذاكره شوند.

كشمكش بر سر قدرت میان احداث و ترکان

در نیمه دوم قرن پنجم هجري، تركمانان پا به عرصه سياسي شام گذاشتند و پس از آن، رویارویی احداث با اولین موج ترکان آغاز گردید. پس از مرگ شمال، عطیه برای تصاحب قدرت و مغلوب كردن محمود بن نصر، در ابتدا با دادن حقوق و مزایایی به احداث كه نیرویی مؤثر در شهر بودند، بر اوضاع مسلط شد (ابن عدیم، ۱۶۶/۱؛ ابوالفداء، ۱۴۲/۲). اما در پی درگیری‌های وی با محمود، عطیه در سال ۴۵۶ق از نیروی تازه‌نفس ترکان به رهبری ابن‌خان نیز كمك گرفت (ابن عدیم، ۱۶۷/۱؛ مصطفی، ۱۹۷۵، ۱۱۸). عطیه با همراهی احداث و ترکان پیروزمندانه بر حلب تسلط یافت (۴۵۷ق). اما تسلط ترکان بر حكومت حلب، موجب نگرانی عطیه و احداث گردید (ابن خلدون، ۳۹۱/۳). از يك سو عطیه امیر بنی‌مرداس، احداث را به قتل‌عام ترکان تحریك و از سوی دیگر احداث حلب قدرت خود را در سایه قدرت ترکان در ورطه نابودی دیدند. بدین ترتیب، احداث با عطیه بن صالح هم‌رأی شدند و در سال ۴۵۷ق به مناطق مسكونی ترکان حمله کرده و تعدادی از آنان را كشتند (ابن عدیم، ۱۶۷/۱؛ ابن‌قلانسی، ۱۵۵). از این‌رو، ابن‌خان، به محمودبن نصر، دشمن عطیه پیوست و محمود توانست با كمك ترکان بار دیگر در سال ۴۵۷ق بر حلب تسلط یابد (غزی، ۷۲/۳). این بار محمود به تحریك ترکان، احداث حلب را تحت فشار قرار داده و قتل‌عام كرد. پس از مرگ محمودبن نصر (۴۶۷ق)، نصربن محمود تعدادی از احداث را كه پدرش دستگیر کرده بود، آزاد كرد (ابن عدیم، ۱۸۸/۱؛ ابن‌قلانسی، ۱۷۳؛ ابن‌خلكان، ۴۴۰/۴). همان‌طور كه بیان شد، قتل‌عام احداث از سوی اعضای بنی‌مرداس برای كسب قدرت، یکی از مسائل مورد بحث در این زمینه است. به نظر می‌رسد، زمانی كه ترکان به عنوان نیروی رقیب احداث وارد مناسبات سياسي حلب

شدند، هر کدام از این دو گروه که فرصتی به دست می‌آورد، در پی سرکوب و قتل عام یکدیگر برمی‌آمد. سرکوب احداث در این مرحله، آنان را واداشت قدرت خویش را تثبیت کنند که در ادامه بیان خواهد شد.

تسلط احداث بر اوضاع سیاسی حلب

در نیمه دوم قرن پنجم هجری سرزمین شام از یک سو به عنوان محلی برای درگیری و رقابت بین فرمانروایان سلجوقی و اتابک‌های ترکمان و از سوی دیگر، محلی برای نفوذ فاطمیان به منظور بازگرداندن سلطه خود بر آن بود. بدین ترتیب، ملک‌شاه سلجوقی در سال ۴۷۰ ق شام را به برادرش، تتش، اقطاع داد و سلجوقیان به طور رسمی بر شام استیلا یافتند (ابن قلانسی، ۱۸۲-۱۸۳). احداث در این زمان که عهد زوال حکومت بنی مرداس بود، بر پلکان ترقی قدم گذاشتند.

شریف حسن بن هبة الله هاشمی معروف به ابن حتیتی به عنوان رهبر احداث چنان قدرتمند عمل می‌کرد که در مناسبات سیاسی و به ویژه در سقوط بنی مرداس نقش آفرین بود. دوره ریاست ابن حتیتی آغاز دوره‌ای تقریباً بیست ساله از تسلط احداث بر اوضاع سیاسی حلب بود.

گفتنی است که تتش پس از تصرف دمشق، به دنبال فتح حلب بود. احداث این شهر تمایلی به حاکمیت او بر حلب نداشتند. همچنین امرای بنی مرداس قدرت خود را از دست داده بودند و احداث اعتمادی به آنان نداشتند. از این رو، دست به دامان مسلم بن قریش عقیلی شدند (۴۷۲ ق). رهبر احداث، ابن حتیتی، که از خلاً قدرت سیاسی بهره برده، ریاست شهر حلب را در اختیار گرفته بود، به موصل رفت و از مسلم بن قریش خواست حلب را به قلمرو خویش بیفزاید. امیر وقت بنی مرداس نیز که قدرت چندانی نداشت، با احداث حلب همراهی کرد و با نگارش نامه‌ای به مسلم بن قریش، از قدرت کناره‌گیری کرد (سبط ابن جوزی، ۲۰۳).

در سال ۴۷۲ ق در زمان حرکت مسلم بن قریش دو جبهه متفاوت در برابر ورود او ایجاد شد. احداث از مسلم حمایت کردند؛ اما میان اعضای بنی مرداس بر سر تسلیم شهر به مسلم بن قریش اختلاف افتاد. مسلم نیز می‌دانست که تنها با حمایت احداث می‌تواند بر حلب مسلط شود. بدین ترتیب، وی رئیس احداث حلب، ابن حتیتی را فراخواند و برای جلب نظر او و احداث، اموال زیادی را به ایشان بخشید. چنان‌که رسم بود، حاکمان برای جلب حمایت احداث، اموال و امتیازاتی به آنان می‌دادند (ابن عدیم، ۲۰۱/۱-۲۰۲). از طرف دیگر، از آن جا که احداث متوجه شدند بنی مرداس کارایی خود را از دست داده است، خواستار حکومت محلی مسلم بن قریش عقیلی شدند. بدین ترتیب، حکومت بنی مرداس سقوط کرد و حکومت بنی عقیل در سال ۴۷۳ ق بر حلب استیلا یافت. (همو، ۲۰۳/۱).

در این زمان احداث به دلیل عدم تمایل به تسلط ترکان (تتش و سلیمان بن قتل‌مش) بر حلب، به طور

جدی از مسلم بن قریش عقیلی حمایت می‌کردند، به‌گونه‌ای که احداث در جنگ میان وی و سلیمان در سال ۴۷۷ق تا کشته شدن مسلم دست از حمایت وی برنداشتند. این در حالی بود که ترکمانان و قبایل عربی مسلم را رها کرده بودند (حسینی، ۷۲؛ ابن‌عبری، ۱۱۸؛ ابن‌اثیر، ۴۳۶/۸-۴۳۷).

تحکیم قدرت احداث بر حاکمیت حلب

پس از مرگ مسلم بن قریش به دلیل آشفتگی اوضاع سیاسی، احداث به رهبری ابن‌حتیتی در سال ۴۷۸ق علاوه بر ریاست شهر، حکومت شهر حلب را نیز در اختیار گرفتند (غزی، ۷۴/۳). ابن‌حتیتی به پشتیبانی احداث دژی به نام قلعه صغری یا قلعه شریف بنا کرد. اما اهالی حلب مخالف حاکمیت وی بودند. بنابراین، او از ترس مردم حلب دژ خویش را بیش از پیش استوار ساخت (ابن‌عدیم، ۲۱۸/۱). سلیمان بن قلمش، مؤسس سلاجقه روم، از فضای موجود حلب استفاده کرد و به محاصره حلب پرداخت. احداث که می‌دانستند به‌تنهایی نمی‌توانند حکومت را در اختیار داشته باشند، دست به دامان سلطان ملک‌شاه سلجوقی شدند؛ ضمن آن‌که اهالی حلب مخالف حکومت احداث بر این شهر بودند.

ابن‌حتیتی ضمن مقاومت در برابر سلیمان بن قلمش، به ملک‌شاه نامه نوشت که حلب را به او واگذار می‌کند (ابن‌عدیم، ۲۱۸/۱؛ ابن‌اثیر، ۴۴۳/۸-۴۴۴)؛ اما حرکت آرام ملک‌شاه به سوی حلب موجب شد سلیمان محاصره را تشدید کند. در این زمان احداث، با وجود مخالفت‌های پیشین با ترکان، آنان را به عنوان جزئی از عناصر سیاسی منطقه پذیرفته بودند. از این‌رو، ابن‌حتیتی برخلاف میلش تصمیم گرفت از تش کمک بخواهد و حلب را به وی تحویل دهد (ابن‌عدیم، ۲۱۸/۱). به نظر می‌رسد درخواست کمک ابن‌حتیتی از تش تدبیری موقتی بود. او می‌پنداشت که سلطان زودتر از تش به حلب می‌رسد. بدین‌گونه او تصور می‌کرد که می‌تواند همزمان از دست تش و سلیمان رهایی یابد (ضامن، ۱۲۴).

تش برای انضمام حلب به قلمرو خود، در سال ۴۷۹ق به نبرد با سلیمان پرداخت و وی را شکست داد (ابن‌اثیر، ۴۴۳/۸-۴۴۴). با آن‌که ابن‌حتیتی وعده داده بود حلب را به تش تحویل دهد، از تسلیم شهر به او خودداری کرد. ابن‌حتیتی برای توجیه عملکرد خود بیان کرد: «سلطان در نزدیکی حلب است و تسلیم آن به دیگری را منع کرده است»؛ اما تش با این جواب قانع نشد و به سپاهیان‌ش دستور داد حلب را محاصره کنند. گروهی از احداث به دلیل تدابیر سخت ابن‌حتیتی از وی رویگردان شده، تصمیم گرفتند شهر را تسلیم تش کنند (ابن‌عدیم، ۲۱۹/۱).

ابن‌حتیتی همراه بعضی از احداث به قلعه شریف پناه برد. احداث مخالف او در بیرون قلعه توانستند گروهی از احداث همراه وی را مجاب کنند و آنان ابن‌حتیتی را رها کردند و به تش پیوستند. ابن‌حتیتی ناگزیر به تش پیشنهاد صلح داد. تش وی را عفو کرد، اما او را با خانواده و اموالش به بیت المقدس تبعید

کرد (همان). تنش با همراهی گروهی از احداث در ۲۶ ربیع الاول ۴۷۹ ق حلب را به تصرف خود درآورد و با احداث رابطه‌ای حسنه برقرار کرد (ابن عدیم، ۲۱۹/۱-۲۲۰). در همین اثنا جلوداران لشکر ملک‌شاه به حلب رسیدند. تنش از درگیری با برادرش یا حتی اتحاد با وی خودداری کرد و به دمشق بازگشت (ابن قلانسی، ۱۹۴؛ ابن اثیر، ۴۴۳/۸-۴۴۴؛ مستوفی قزوینی، ۴۸۱).

در همان سال، سلطان ملک‌شاه اوضاع منطقه شمالی شام را آرام کرد و حلب را به علاوه حماه، منبج و لاذقیه به آق‌سنقر، نیای سلسله زنگی، سپرد (نویری، ۳۲۴/۲۶-۳۲۵). آق‌سنقر شخصی به نام برکات بن فارس (مجن) را جایگزین ابن حتی‌تی کرد. او برکات را به عنوان رهبر احداث به ریاست حلب منصوب کرد. برکات تاثیر بسیاری بر آق‌سنقر داشت^۱ و این شاید به سبب شهامت، شایستگی و شناختش از مفسدان شهر حلب بود (ابن عدیم، ۲۲۵/۱-۲۲۶).

در زمانی که روابط آق‌سنقر و تنش رو به تیرگی گرایید، احداث تا شکست و قتل آق‌سنقر از وی حمایت کردند (ابن عدیم، ۲۲۷/۱؛ ابن قلانسی، ۲۰۰-۲۰۹؛ ابن اثیر، ۴۹۵/۸-۴۹۶).^۲ حمایت احداث از آق‌سنقر نشان می‌دهد که آنان در پی تقویت نیروها و حکومت‌های محلی بر حلب بودند. پس از قتل آق‌سنقر، در میان احداث دودستگی رخ داد. برخی از احداث مخالف تنش بودند؛ اما گروهی ناشناخته و بی‌نام و نشان از آنان یکی از دروازه‌های حلب را باز کردند و شهر را در سال ۴۸۷ ق تسلیم تنش کردند^۳ (ابن عدیم، ۲۲۹/۱). از زمان تأسیس سلجوقیان شام و تسلط تنش بر حلب تا مرگ او خبری از احداث در منابع وجود ندارد که نشان می‌دهد قدرت احداث تحت شعاع قدرت شحنة نظامی شهر قرار گرفته است.

کشمکش قدرت میان احداث و حاکم شهر

با مرگ تنش، شام میان فرزندان وی تقسیم شد. رضوان بر حلب و دقاق بر دمشق تسلط داشتند. با تسلط سلجوقیان شام بر حلب موقعیت سیاسی احداث در مرحله‌ای از گذار قرار گرفت و به گونه‌ای دیگر تغییر یافت. در عین حال، میان این دو برادر درگیری‌ها و جنگ‌های بسیاری رخ داد که در این مقال نمی‌گنجد (ابن قلانسی، ۲۱۵). رضوان در جنگ‌های خود با دقاق از کمک احداث حلب بهره می‌برد و آنان را برضد دقاق بسیج می‌کرد (ابن عدیم، ۲۳۴/۱). این موضوع نشان می‌دهد که این گروه کماکان از توان نظامی بالایی برخوردار بودند.

۱. وی آق‌سنقر را متقاعد به قتل ابن نحاس وزیر کرد (۴۸۷ ق).

۲. در جمادی الاول ۴۸۷ ق تُشش و آق‌سنقر در تل‌السلطان، در نزدیکی حلب، به مصاف یکدیگر رفتند (ابن عدیم، ۲۲۷/۱؛ ابن قلانسی، ۲۰۰-۲۰۹).

۳. تنش موفق شد بوزان و کربوغا را که به حلب آمده بودند، اسیر کند. وی با قتل بوزان شهرهای رها و حران را ضمیمه حکومتش کرد. تنش کربوغا را به اسارت به حمص برد و موصل و بخشی از سرزمین‌های جزیره را به تصرف درآورد. همچنین دیار بکر را از تصرف بنی‌مروان خارج کرد (ابن اثیر، ۴۹۵/۸-۴۹۶). این چنین تنش به قدرت بی‌رقیبی در شام و جزیره بدل گردید.

در زمان حاکمیت رضوان احداث قدرت زیادی به دست آوردند. در این زمان برکات بن فارس، رئیس احداث حلب، در کشمکش قدرت با امرای حلب از جمله یوسف بن آبق و جناح الدوله بود. برکات در صدد محور قبای سیاسی خود برآمد. او توانست دستور قتل یوسف بن آبق را از رضوان بگیرد و او را در محرم ۴۸۹ ق به قتل رساند (همو، ۲۴۰/۱). در این زمان، قدرت رضوان به عنوان حاکم شهر تحت تاثیر قدرت برکات قرار داشت. اما در ادامه اوضاع به گونه دیگری رقم خورد.

پس از قتل یوسف بن آبق، جناح الدوله حسین^۱ به عنوان رقیب جدی برکات مطرح شد. او به دنبال تحریکات برکات، از حلب به حمص رفت (در سال ۴۸۸ ق) (ابن قلائسی، ۲۱۶). برکات رضوان را به قتل او تحریک کرد. سرانجام در سال ۴۹۶ ق اسماعیلیان به دستور رضوان، وی را به قتل رساندند (ابن عدیم، ۲۴۲/۱). برکات که از زمان آق سنقر قدرتمند شده بود، همچنان دیدگاه‌های خود را بر رضوان تحمیل می‌کرد (ضامن، ۱۶۷-۱۶۸).

با قتل دو رقیب برکات، او چنان قدرتی به دست آورد که تصمیم گرفت حکومت حلب را از دست رضوان خارج کرده و خود زمام امور را به دست گیرد. از سوی دیگر، ارتباط میان رضوان و اسماعیلیان و اعتماد رضوان به آنان، برکات را نگران کرد. از این رو، او در سال ۴۹۱ ق برضد رضوان شورش کرد. در مقابل، رضوان برکات را از ریاست حلب عزل و صاعد بن بدیع را به جای او منصوب کرد (ابن عدیم، ۲۴۲/۱؛ ابن العظیمی، ۴۹۱). این سیاست که رضوان در پیش گرفت، برای تضعیف هر چه بیشتر منصب ریاست و قدرت احداث بود. سیاست تغییر مکرر روسای حلب و گماشتن غیربومیان بر این منصب با هدف کاستن قدرت احداث بود.^۲ صاعد بن بدیع غیربومی و اصالتاً ایرانی بود (ابن عدیم، ۲۴۹/۱).^۳ علاوه بر این، قدرت‌گیری صاعد بن بدیع ایرانی در منصب ریاست به حمایت خاندان بنی خشاب شیعی از او بازمی‌گشت (ابن عدیم، ۲۴۹/۱).^۴

گفتنی است که پس از عزل برکات، احداث از او جدا شدند؛ از این رو، رضوان در ذی القعدة ۴۹۰ ق فرمان داد برکات، فرزندان و طرفدارانش دستگیر شوند. برکات پس از دستگیری، به دستور رضوان کشته شد (ابن عدیم، ۲۴۹/۱؛ ضامن، ۱۶۹). گزارش شکنجه برکات برای دستیابی به اموالش (همو، ۲۴۲/۱) نشان می‌دهد که او از توانایی مالی بالایی برخوردار بوده و گویا این موضوع از موجبات قدرتمندی وی بوده

۱. در ابتدا جناح الدوله حسین از طرفداران تشش بود. هنگامی که تشش به قتل رسید، به حلب بازگشت و به رضوان پیوست. وی سلطه بر حکومت را برای رضوان فراهم کرد.

۲. رؤسای نیز که در ادامه بر شهر حلب گماشته شدند، اهل حلب نبودند.

۳. صاعد بن بدیع و پسرش فضایل از رؤسای حلب بودند (ابن عدیم، ۲۴۹/۱).

۴. با آن‌که صاعد و پسرش اهل سنت بودند، از حمایت این خاندان شیعی بهره می‌بردند.

است. با وجود قتل وی، احداث همچنان به حمایت از رضوان پرداخته و او را در نبردهایش با صلیبیان همراهی می‌کردند (۴۹۸ق) (همو، ۲۴۹/۱).

زوال قدرت احداث

پس از مرگ رضوان، قدرت سیاسی در حلب رو به ضعف نهاد. آلب ارسلان، پسر شانزده ساله رضوان، زمام امور حلب را به دست گرفت. ابن عدیم او را این گونه توصیف کرده است: «او سبکسر، بی ملاحظه و کم عقل بود» (همو، ۲۵۸/۱). در زمان آلب ارسلان، صاعد بن بدیع چنان در قدرت سهیم بود که بنا به درخواست سلطان محمد سلجوقی، آلب ارسلان را متقاعد کرد تا اسماعیلیان را دستگیر و قتل عام کند (ابن عدیم، ۲۶۰/۱). آلب ارسلان به دلیل ضعف در حکومتداری و به انگیزه نجات از سلطه صاعد بن بدیع، از طغتگین، اتابک دمشق، دعوت کرد تا در حکومتداری حلب سهیم شود (ابن فرات، ۵۴/۸، ۵۷). طغتگین که به قدرت بیش از حد صاعد پی برده بود، آلب ارسلان را متقاعد کرد رئیس احداث شهر را دستگیر کند (ابن عدیم، ۲۶۰-۲۶۱؛ ابن اثیر، ۵۹۸/۸).^۱ آلب ارسلان، ابراهیم فراتی را به عنوان رئیس احداث به ریاست حلب انتخاب کرد. وی پس از آن که ریاست شهر را برعهده گرفت ضمن قدرتمند شدن، القابی دریافت کرد و مورد تمجید قرار گرفت. همچنین زمین ابن فراتی در نزدیکی باب العراق در حلب به او نسبت داده شد (ابن عدیم، ۲۶۲/۱).

پس از چندی به دلیل حملات صلیبیان به حلب، احداث به عنوان نیرویی مؤثر در تحولات سیاسی از ایلغازی لرتقی، حاکم دیاربکر، خواستند حکومت حلب را در اختیار بگیرد و در ازای آن، به او وعده مساعدت مالی دادند. این موضوع هم نشان دهنده قدرت سیاسی احداث و هم گویای توان اقتصادی آنان است. ایلغازی در سال ۵۱۱ق به حلب آمد و سلسله لرتقیان حلب را تأسیس کرد (عظیمی، ۳۹۶). صاعد بن بدیع، رئیس حلب، که بار دیگر به این منصب رسیده بود، از حکومت وی استقبال کرد (ابن عدیم، ۲۶۹/۱-۲۷۰). ایلغازی در سال ۵۱۴ق پسرش شمس الدوله سلیمان را والی حلب و مکی بن قرناص را به ریاست حلب منصوب کرد. مکی بن قرناص از خانواده ای بزرگ و اهل حمه بود.^۲ ایلغازی همچنان سیاست سلجوقیان شام (رضوان) را در جهت کاستن از قدرت رؤسای حلب و احداث ادامه داد تا آن که پس از چندی سلیمان، پسر ایلغازی و ابن قرناص بر ضد وی طغیان کردند. ایلغازی به حلب آمد و ضمن

۱. آلب ارسلان بعداً او را در قبال دریافت خون بها آزاد کرد. صاعد بن بدیع از او ترسید و همراه با خانواده اش نزد مالک بن سالم صاحب قلعه جعبر رفت (ابن اثیر، ۵۹۸/۸). پس از چندی که طغتگین با آلب ارسلان دچار اختلاف شد، صاعد به دمشق بازگشت (ابن عدیم، ۲۶۲/۱).

۲. ایلغازی به ابن قرناص دستور داد قلعه شریف را تخریب کند (ابن عدیم، ۲۷۸/۱). احتمالاً در این زمان گروهی از احداث مخالف سیاست های آن دو در این قلعه متحصن شده بودند.

بخشش فرزند، مکی بن قناص و خانواده‌اش را دستگیر و اموالش را مصادره کرد. او همچنین دستور داد احداث طرفدار مکی را تنبیه کنند. سپس ریاست شهر حلب به یکی از اهالی شهر بلس به نام سلمان بن عبدالرزاق عجلانی بالسی سپرده شد (همو، ۲۷۸/۱-۲۸۰)؛ اما با آغاز حکمرانی تمرناش ارتقی بر حلب در سال ۵۱۸ق، صاعد بن بدیع بار دیگر ریاست شهر یافت (همو، ۲۹۱/۱-۲۹۲).

جابه‌جایی مرتب رؤسای حلب - که همگی اهل حلب نبودند - علاوه بر آن‌که از اهمیت احداث در قدرت سیاسی - اجتماعی حلب حکایت می‌کند، از بی‌ثباتی منصب ریاست شهر و تلاش حاکمان برای کم‌اهمیت جلوه دادن آن خبر می‌دهد. به عبارت بهتر، سیاست ارتقیان و سلجوقیان شام در قبال احداث و انتخاب روسا از افرادی خارج از حلب به این دلیل بود که از مخالفت و درگیری احداث و اتحاد آنان با نیروهای داخلی جلوگیری کنند. شاید آنان می‌پنداشتند که با این سیاست، پشتوانه مردمی احداث را از میان می‌برند.

در اواخر حکومت ارتقیان^۱ و ابتدای حکومت زنگیان بر حلب، فضایل بن سعید بن بدیع حکومت و ریاست را در اختیار گرفت که قدرت زیادی داشت (ابن فرات، ۵۸/۸). او در این زمان همچنان تلاش داشت که در مناسبات سیاسی نقش‌آفرین باشد. وی برای حفظ قدرت و موقعیت خود همزمان از عزالدین مسعود پسر برسقی، که از سوی سلطان محمود سلجوقی حکومت حلب را برعهده داشت، حمایت می‌کرد و اندکی از بدرالدوله برادرزاده ایلغازی ارتقی پشتیبانی می‌کرد. او از این طریق قصد داشت قدرت خود را تحکیم و تثبیت کند (ابن عدیم، ۳۰۰/۱).

با ورود اتابک عمادالدین زنگی در سال ۵۲۲ق به حلب^۲ فضایل با وی همراهی کرد. با وجود مناسبات حسنه میان آن دو، عمادالدین که از قدرت فضایل هراس داشت، او را عزل کرد. از این رو، اتابک صفی‌الدین علی بن عبدالرزاق عجلانی بالسی را به ریاست حلب منصوب کرد (ابن عدیم، ۳۰۱/۱-۳۰۲). هر چند حاکمان حلب در پی تضعیف قدرت رؤسای شهر و احداث بودند، احداث همچنان به عنوان یک نیروی مؤثر نظامی به‌شمار می‌رفتند و عمادالدین زنگی را در جنگ با رومیان یاری رساندند (ابن عدیم، ۳۱۸/۱). برپایه گزارش ابن فرات، آخرین رئیس حلب محمد بن سعد حرانی بوده است (ابن فرات، ۵۸/۸). با تسلط زنگیان بر حلب دوران اقتدار رئیس حلب به پایان رسید. عزل و نصب‌های مکرر رئیسان در حلب، چنان‌که در طول حدود بیست سال پنج رئیس عوض شد، نشان می‌دهد که حکومت به دنبال کنترل نفوذ و

۱. در سال ۵۲۱ق حکومت ارتقیان در حلب به پایان رسید.

۲. از سوی سلطان محمود سلجوقی حاکم موصل شد و روانه حلب گردید.

قدرت رئیس‌ان و احدات بوده است. افزون بر آن، این تغییرات از توانایی حکومت‌های وقت در کنترل این منصب نیز حکایت دارد.

آخرین گزارش دربارهٔ احدات حلب به زمان ایوبیان مربوط می‌شود. در سال ۵۹۴ ق حاکم حمص، ناصرالدین، احدات حلب را تطمیع کرد تا برضد ملک عادل، حاکم حلب، وارد عمل شوند. این موضوع نشان می‌دهد که احدات در این زمان هنوز به عنوان یک گروه مهم در تحولات سیاسی شهر نقش‌آفرین بوده‌اند. نکته جالب دیگر این است که حکمران حلب برای آرام کردن آنان، اموال و ثروت زیادی به آنان بخشید (ابن عدیم، ۴۰۲/۱-۴۰۳)؛ اما پس از آن، احدات دیگر هیچ نقش سیاسی نداشته و در متون تاریخی ذکری از آنان به چشم نمی‌خورد.

نتیجه

احدات حلب به عنوان نیرویی سیاسی- اجتماعی حلقهٔ اتصال میان حکومت و تودهٔ مردم بودند. این گروه اجتماعی علاوه بر حفظ نظم عمومی و رسیدگی به امور مالی، شهر را در مقابل هجوم بیگانگان نیز محافظت می‌کردند. آنان همچنین در امر حکومت‌داری نیز دخالت مستقیم داشتند. احدات حلب با استفاده از عدم‌ثبات سیاسی برای تحکیم قدرت خود، به حمایت از حکومت‌های محلی می‌پرداختند و با در اختیار گرفتن منصب ریاست در برهه‌ای از زمان، بر حکومت حلب استیلا یافتند. با این‌همه، پس از زوال حکومت‌های محلی، قدرت احدات نیز رو به افول نهاد. سلجوقیان شام و سپس ارثقیان و زنگیان پس از سلطه بر حلب، با عزل و نصب‌های مکرر رئیس‌ان در پی تضعیف احدات برآمدند. در مجموع، دوران فراز و فرود قدرت احدات را می‌توان به سه دورهٔ کلی به شرح زیر تقسیم کرد:

احدات در دورهٔ نخست در پی تقویت حکومت‌های محلی در حلب برآمدند و برای کسب قدرت بیشتر، در برابر نیروهای غیربومی اعم از فاطمیان و ترکان به سختی ایستادند. آنان در آن زمان، گاهی در کشمکش قدرت سرکوب و قتل‌عام می‌شدند. در نهایت این گروه در این مرحله خود را به عنوان یک نیروی تاثیرگذار در تحولات سیاسی حلب تثبیت کرد. دورهٔ دوم با تضعیف حکومت‌های محلی در حلب آغاز شد و آنان در این زمان توانستند منصب ریاست شهر را در اختیار گیرند. علاوه بر این، در مدت کوتاهی موفق شدند که حکومت حلب را در خلأ سیاسی موجود به چنگ آورند. دورهٔ سوم با استقرار سلسلهٔ سلجوقیان شام بر حلب و متعاقب آن، کشمکش قدرت میان احدات و رئیس شهر با حکمران آن‌جا آغاز شد. سیاست سلجوقیان شام در قبال احدات، تعویض مکرر رئیس‌ان شهر و انتخاب آنان از افراد غیربومی حلب بود تا از اتحاد آنان با مردم شهر ممانعت به‌عمل آوردند. این امر به ضعف نهاد ریاست شهر و افول قدرت احدات

انجاميد. حكومت‌هاى لرتقيان و زنگيان نيز سياست سلجوقيان شام را ادامه دادند تا آن‌كه اين گروه در پايان قرن ششم هجرى ديگر قدرت سابق را نداشت و از آن پس، نام ايشان از منابع تاريخى برچيده شد. از جمله عوامل ديگر كه موجب ضعف احداث و از دست دادن قدرت و نفوذ آنان شد، از دست دادن توان مالى احداث و رياست شهر بود. همان‌طور كه در گزارش‌ها آمده است، مهم‌ترين رؤساي شهر حلب، ابن حنيتى و بركات بن فارس، ثروت بسيارى داشتند. تضعيف مالى آنان از طريق مصادره اموال ميسر مى‌شد. ايجاد دو دستگى و اختلاف ميان آنان نيز - كه در هر سه دوره مذكور وجود داشته - از ديگر عوامل زوال اين گروه بوده است.

فهرست منابع

- ابن اثير، على بن محمد، الكامل فى التاريخ، بيروت: دار الكتب العلميه، ۱۴۰۷ق.
- ابن تغرى بردى، النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهرة، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومى، ۱۳۸۳ق.
- ابن جوزى، ابوالفرج، المنتظم فى تاريخ الملوك و الأمم، بيروت: دار الكتب العلميه، ۱۴۱۲ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ ابن خلدون المسمى ديوان المبتدا و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر، بيروت: چاپ خليل شحاده و سهيل زكار، ۱۴۰۸ق.
- ابن خلكان، شمس الدين احمد، وفيات الاعيان و أبناء أبناء الزمان، قاهره: تحقيق محمد محى الدين عبدالحميد، ۱۹۴۸م.
- ابن عبرى، ابوالفرج، تاريخ الزمان، ترجمه اسحق ارمله، بيروت: دار المشرق، ۱۹۹۲م.
- ابن عديم، عمر بن احمد، زبدة الحلب فى تاريخ حلب، بيروت: دار الكتب العلميه، ۱۴۱۷ق.
- ابن فرات، تاريخ، بيروت: به كوشش قسطنطين زريق و نجلا عزالدين، ۱۹۳۹م.
- ابن قلانسى، ابويعلى حمزه، ذيل تاريخ دمشق، تحقيق آمدروز، بيروت: المكتبة الكاتوليكيه، ۱۹۰۸م.
- ابوالفداء، اسماعيل بن على، المختصر فى اخبار البشر: تاريخ ابوالفداء، بيروت: دارالمعرفه، ۱۳۷۵ق.
- اسدى، خيرالدين، أحياء حلب و اسواقها، به كوشش عبدالفتاح رواس قلعه‌جى، دمشق: بى‌نا، ۱۹۸۴م.
- ثنائى، حميدرضا، «رئيس» در دانشنامه جهان اسلام، زيرنظر غلامعلى حداد عادل، تهران: بنياد دائرة المعارف اسلامى، تهران، ۱۳۹۵ش، ج ۲۱، صص ۱۲۵-۱۲۸.
- حسينى، صدرالدين، اخبار الدوله السلجوقيه، تصحيح محمد اقبال، بيروت: بى‌نا، ۱۴۰۴ق.
- خليل، عمادالدين، الإمارات الأرتقيه فى الجزيره و الشام، بيروت: مؤسسة الرساله، ۱۹۸۰م.
- روى متحده، پرويز، تاريخ اجتماعى ايران در عصر آل بويه (وفادارى و رهبرى در ادوار آغازين جامعه اسلامى)، ترجمه محمد دهقانى، تهران: نامك، ۱۳۹۴ش.

سبط ابن جوزی، ابوالمظفر، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان. حیدرآباد: بی نا، ۱۳۵۱ق.
شیرازی، مؤید فی الدین هبة الله، سيرة المؤید فی الدین داعی الدعاة، تحقیق محمد کامل حسین، قاهره: بی نا، ۱۹۴۹م.

ضامن، محمد، إمارة حلب فی عهد السلاجقة، دمشق و بیروت: دار أسامة، ۱۹۹۰م.
طقوش، محمد سهیل، تاریخ السلاجقة فی بلاد الشام، بیروت: دار النفائس، ۱۴۳۰ق.
عظیمی، محمد بن علی، تاریخ العظیمی، تحقیق ابراهیم زعرور، دمشق: بی نا، ۱۹۸۵م.
غزی، کامل بن حسین، نهر الذهب فی تاریخ حلب، حلب: المطبعة المارونیة، بی تا.
مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوابی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶ش.
مصطفی، شاکر، المؤتمر الدولي لتاریخ بلاد الشام الاول، عمان: بی نا، ۱۹۷۵م.
همو، فی التاریخ الشامی، دمشق: دار طلاس، ۱۹۹۸م.
مقریزی، احمد بن علی، إتحاظ الحنفاء بأخبار الانمة الفاطمیین الخلفاء، قاهره: به کوشش جمال الدین شیال، ۱۳۷۸ق.

ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار، ۱۳۷۰ش.
نوبری، احمد بن عبد الوهاب، نهاية الارب فی فنون الادب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: المكتبة العربیة. ۱۳۹۵ق.

نیکلا آ، زیاده، دمشق در عصر مماليك، ترجمه جلال الدین اعلم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ش.
یاقوت حموی، ابو عبد الله، معجم البلدان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۳۹ق.
یوسفی فر، شهرام، آزاده، صابره، «منصب رئیس در شهرهای دوره سلجوقی و پیوستگی محلی و اجتماعی آنان»، در مطالعات تاریخ فرهنگی، سال دوم، ش ۸، تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۱۷-۱۳۹.
یوسفی فر، شهرام، جستارهایی در مناسبات شهر و شهرنشینی دوره سلجوقیان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ش.

Havemann, A., "The Vizier and the Ra'is in Saljuj Syria: The Struggle for Urban Self - Representation", in IJMES 21 (1989), 233-242.

Kamal S. Salibi, *Syria Under Islam, Empire on Trial*, 637-1097 (Delmar, N.Y., 1977), 122 ff.



History & Culture

Vol. 50, No. 1, Issue 100

Spring & Summer 2018

DOI: <https://doi.org/10.22067/jhc.v50i1.78469>

تاریخ و فرهنگ

سال پنجاهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۰

بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۸۷-۶۷

نقش سیاسی حاجب در دوره اول خلافت عباسی (۱۳۲-۲۳۲ق)* مطالعه موردی: خاندان ربیع

دکتر محمد جعفر اشکواری^۱

استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه زنجان

Email: ashkevari@znu.ac.ir

سیده زهرا موسوی

کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه زنجان

Email: zmousavi@znu.ac.ir

چکیده

دوره اول خلافت عباسی (۱۳۲-۲۳۲ق) با دیوان سالاری منسجم و قدرتمند همراه بود که در آن، وزیر و حاجب از منصب‌های مهم و بانفوذ به شمار می‌رفت. حاجبان که در آغاز پرده‌دار بودند، وظایف و اختیارات گسترده‌ای گرفتند و در وقایع مهم مانند جانشینی خلفا نیز تأثیرگذار شدند. خاندان ربیع در این دوره در مقام وزیر و حاجب نقش مهمی در وقایع سیاسی ایفا کرد و حتی اسباب سقوط خاندان برمکی را فراهم ساخت. پژوهش حاضر به واکاوی نقش و جایگاه حاجب در دوره اول خلافت عباسی با تأکید بر خاندان ربیع می‌پردازد. یافته‌های این پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی و با استفاده از مفهوم پاتریمونیال - بوروکراتیک ماکس وبر انجام شده، نشان می‌دهد که رشد سریع دیوانسالاری، نفوذ بیش از حد دیوانیان، بدگمانی حاکم و در نهایت برکناری یا قتل افراد را به دنبال داشت که این موضوع درباره نفوذ ربیع و فضل بن ربیع و سرانجام آن‌ها صادق است.

کلیدواژه‌ها: حاجب، خاندان ربیع، دوره اول عباسی، حاکمیت پاتریمونیال - بوروکراتیک.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۱۰/۲۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۱/۲۸.

۱. نویسنده مسئول

The Political Role of Hajib in the First Period of the Abbasid Caliphate (132-232 AH) Case Study: Rabi' Family

Dr. Mohammad Jafar Ashkevari (Corresponding Author)

Assistant Professor of History and Civilization of Islamic Nations, University of Zanjan

Sayedeh Zahra Mousavi

MA in History and Civilization of Islamic Nations, University of Zanjan

Abstract

The first period of the Abbasid Caliphate (132-232- AH) was characterized with the coherent and powerful bureaucracy, in which the minister and hajib (chamberlain) were important and influential positions. The hajibs, who initially served as doorkeepers, had extensive power and duties and played a key role in important occasions such as the succession of Caliphs. Rabi' family played an important role in political affairs as the minister (vazir) and they even contributed to the fall of the Barmakid family. The present research explores the role and position of hajib in the first period of Abbasid Caliphate, with emphasis on the Rabi'

family. The findings of this research, which was conducted using a descriptive analytical method based on the Max Weber's concept of patrimonial-bureaucratic domination, suggest that the rapid growth of the bureaucracy, the excessive influence of courtiers and the overwhelming suspicion ultimately led to the ousting or murder of people. This was especially true regarding the influence of Rabi family, in particular al-Fadl ibn al-Rabi, and what happened to them.

Keywords: Hajib, Rabi' family, Abbasid's first period, patrimonial- bureaucratic domination

مقدمه

به قدرت رسیدن عباسیان (حک. ۱۳۲-۶۵۶) در سال ۱۳۲ فقط انتقال قدرت و بیعت با خلیفه جدید نبود. این رخداد منجر به تغییر و تحول در تشکیلات اداری شد که تا پیش از آن و در دوره امویان (حک. ۴۱-۱۳۲) چندان وسعت نیافته بود. بنابراین، دیوان‌سالاری و تشکیلات اداری دولت اسلامی در دوره عباسیان در مقایسه با امویان به لحاظ سیاسی - اداری از ساختار و تشکیلات منسجم‌تر و قوی‌تری برخوردار شد. در تشکیلات اداری این دوره دیوان‌ها و مناصب گوناگون اعم از وزیر، حاجب، نقیب، دبیر، برید، امارت، قضاوت و غیره به وجود آمد. در دوره اول (۱۳۲-۲۳۲ق) خلیفه فردی قدرتمند بود و از همان روزهای نخست بر مشروعیت خود تأکید داشت. به عنوان نمونه، منصور خود را «سلطان خدا بر روی زمین» می‌دانست (ابن کثیر، ۱۲۲).

از صدر اسلام تا پایان خلافت امویان، اگرچه حجاب ساز و کار چندان مشخصی نداشت، روند تکاملی و رو به جلو داشت. خلفای عباسی نیز به رسوم امویان برای خود حاجب انتخاب کردند، از مردم فاصله گرفتند و با همراهان و سربازان در میان مردم حاضر شدند. حجاب در دوره عباسیان متحول شد و ساختار منظمی در درگاه (دربار) یافت. حاجب به نوعی محرم و آگاه به اسرار خلیفه بود و حتی در امور مهم مورد مشورت خلیفه قرار می‌گرفت. یکی از حاجبان خلفای عباسی ربیع بن یونس بود که هم‌زمان حاجب و وزارت را در اختیار گرفت و حجاب برای مدتی در خاندان وی ادامه یافت. بنابراین، تکوین و تکامل دیوان‌سالاری قدرتمند از مهم‌ترین تحولات خلافت عباسی در دوره اول به شمار می‌رود. این پژوهش در پی پاسخ به سوال‌های زیر است: نقش و جایگاه حاجب و منصب حجاب در تشکیلات دوره اول خلافت عباسی (۱۳۲-۲۳۲ق) چگونه بود؟ خاندان ربیع چگونه به حجاب و سپس وزارت رسیدند؟ اقدامات این خاندان در منصب حجاب و وزارت چه بود؟

تاکنون پژوهشی درباره حجاب در تشکیلات خلافت عباسی انجام نگرفته و بخش عمده تحقیقات انجام‌شده متوجه نقش و جایگاه حاجب در خلافت امویان اندلس (حک. ۱۳۹-۴۲۲) است.^۱ بخشی نیز به‌طور کلی به حاجب و حجاب در تشکیلات اسلامی پرداخته که در نهایت اختصار به حجاب در دوره عباسیان نیز اشاره کرده‌اند.^۲ البته محبوبه فرخنده‌زاده در چند مقاله^۳ تشکیلات اداری، سیاسی و نظامی

۱. برای نمونه، نک: محمود عوده الذیابات، آمنة، الحجاب والوزارة في عصر الخلافة الأموية في الاندلس، رسالة الماجستير في تاريخ، جامعة موه، ۲۰۰۰ م؛ جبارپور، جمشید، حاجب. کارکردها و سیر تحول آن در دوره امویان اندلس، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۹۳ ش.

۲. خضری، احمد رضا، «حاجب»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۲، ۱۳۹۳ ش؛ یوزیکی، توفیق سلطان، «نظام الحجاب في النظم العربية الإسلامية دراسة مقارنة (۴۱-۴۴۷ق/۶۶۱-۱۰۵۵م)»، آداب الرفادین، ش ۲۲، ۱۹۹۱ م؛ سلیمان محمد، ادریس، نظام الحجاب في الدول العربية الإسلامية،

خلافت عباسی را بر اساس نظریه اقتدار سنتی ماکس وبر بررسی کرده است؛ ولی به حجابیت در دوره اول خلافت عباسی به عنوان یکی از مصادیق پاتریمونیال - بوروکراتیک نپرداخته است. بر این اساس، وجه تمایز پژوهش حاضر را می توان واکاوی نقش، جایگاه و اهمیت حاجب با تأکید بر خاندان ربیع در دوره اول عباسی (۱۳۲-۲۳۲ق) دانست. روش تحقیق در پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی است. در تحلیل داده ها از مفهوم و الگوی پاتریمونیال - بوروکراتیک ماکس وبر (نک: ادامه مقاله) به عنوان ناظر بر تحلیل نظام های سیاسی جوامع سنتی به کار گرفته شده است.

۱. مفهوم پاتریمونیال - بوروکراتیک

هر نظریه مجموعه ای از سازه ها (مفاهیم)، تعاریف و گزاره های به هم مرتبط است که از طریق مشخص ساختن روابط میان متغیرها، با هدف تبیین و پیش بینی پدیده ها، دید نظام یافته ای از پدیده ها ارائه می دهد و به همین دلیل، نظریه گستردگی و پیچیدگی تمام واقعیات را پوشش نمی دهد؛ بلکه بخشی از آن ها را بیان می کند. این موضوع در استفاده از مفهوم نظری پاتریمونیال - بوروکراتیک در تحلیل واقعیات دیوانسالاری دوره اول خلافت عباسی نیز صادق است.

جامعه شناسی ماکس وبر^۲ بر مشروعیت^۳ و سیادت^۴ استوار است. مشروعیت یعنی پذیرش قدرت حاکم از سوی افراد جامعه و سیادت به معنای اعمال قدرت است (وبر، ۱۴). از نظر وبر که نظریه پرداز مشروعیت سیاسی است، دعوای مشروعیت (اقتدار) بر سه نوع کلی است: قانونی - عقلانی، عقلانی (بوروکراتیک)^۵، کاریزماتیک^۶ (فره مند) و سنتی^۷. به نظر وبر، سیادت سنتی عبارت از آن است که مشروعیت و سلطه بر اساس باورها، روابط و ارزش های سنتی باشد (فروند، ۳۱۳-۳۱۲). از انواع سه گانه سلطه (حاکمیت) در اندیشه وبر، سلطه (اقتدار) سنتی مهم تر است. ریشه این حاکمیت در ریاست سرکرده

عمان، دار زهران، ۲۰۱۴م؛ موسوی، سیده زهرا، نقش و جایگاه حاجب در تشکیلات اسلامی (۲۸ق)، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه زنجان، ۱۳۹۴ش؛ SOURDEL, D., "HADJIB", *EI2*.

۱. فرخنده زاده، محبوبه، «حاکمیت خلافت عباسی بر مبنای نظریه اقتدار سنتی ماکس وبر»، *مطالعات تاریخ فرهنگی: پژوهش نامه انجمن ایرانی تاریخ*، سال هفتم، ش ۲۵، پاییز ۱۳۹۴؛ فرخنده زاده، محبوبه و لیلا نجفیان رضوی، «واکاوی تأثیر متقابل نظام اداری و ساختار اداری قدرت در دوره امویان و مقایسه آن با عصر اول عباسی»، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال هفتم، ش ۲۳، تابستان ۱۳۹۵؛ فرخنده زاده، محبوبه، «پادشاه زدگی؛ غلبه نظامیان بر ساختار سیاسی - اداری خلافت عباسی»، در *تاریخ اسلام*، سال هجدهم، ش ۱، بهار ۱۳۹۶.

۲. Maximilian Karl Emil Weber (1864-1920)

۳. Legit imitate-legitimacy

۴. Herrschaft

۵. Bureaucratic Authority

۶. Charismatic Authority

۷. traditional Authority

خاندان بر اعضای آن قرار دارد. در سلطه سنتی، منشأ اقتدار عادات و سنت است و تعیین رهبر نیز بر اساس سنت انجام می‌شود. اقتدار سنتی در اصل متشکل از نظام‌های سالمندسالاری^۱، پدرسالاری (پاتریارکال)^۲ و پاتریمونیال^۳ است. وجه تمایز این نظام‌ها بود و نبود سازمان اداری است. به این صورت که در نظام‌های پدرسالار و سالمندسالار^۴ سازمان‌های اداری وجود ندارد و پاتریمونیالیسم دارای سازمان‌های اداری است (اشرف، ۸۰-۸۱؛ بندیکس، ۳۶۸).

پاتریمونیالیسم^۵ در جامعه‌شناسی سیاسی و بر صورتی از حاکمیت سیاسی سنتی است که در آن خاندان پادشاهی، قدرت جابره‌ای را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کند. در این سیستم، پیروان به سبب اعتقاد به قواعد قراردادی^۶ یا به اعتبار موقعیت و مقامی که به پشتوانه سنت ایجاد شده، از فرمانروا پیروی می‌کنند (بندیکس، ۳۲۱). نظام پاتریمونیالیسم گسترده‌ترین، پیچیده‌ترین و برجسته‌ترین نوع سلطه سنتی است. ابن نوع نظام‌ها دارای دو جنبه به ظاهر متضاد اما مکمل یکدیگر هستند؛ یکی جنبه خودکامگی که حاکم در این نوع، حکومت را عرصه خودکامگی خویش قرار می‌دهد و دیگری بوروکراتیک بودن که وجه تمایز این نوع از انواع دیگر نظام‌های سیاسی است (شهابی و لینز، ۱۳).

۲. حاجب: مفهوم شناسی و تاریخچه

«حاجب» و «حجابت»، از ریشه «حَجَبَ» در لغت به معنای بازداشتن، منع و جلوگیری کردن است (دهخدا، ۸۷۲۶/۶). معانی دیگری نیز برای حاجب آمده است: پرده‌دار، دربان، هرچه از دیدن چیزی مانع شود (ابن منظور، ۲۹۸/۱؛ معین، ۱۳۲۹/۱)، حائل، چوب‌دار، بازدارنده (نفیسی، ۱۱۹۰/۲)، حداد، سادن، قاپوچی، آذن، خرم‌باش (دهخدا، ۸۴۳۶/۶). حاجب در ادبیات به نوعی از ردیف اطلاق می‌شود که قبل از قافیه واقع شود یا میان هر دو قافیه و هر مصرع بیت ذوقافیتین حائل گردد، به عنوان نمونه:

هر چند رسد هر نفس از یار غمی باید نشود رنجه دل از یار دمی

(دهخدا، ۸۴۳۶/۶)

حجابت در اصطلاح به معنای پرده‌داری و دربانی (نفیسی، ۱۲۱۱/۲)، بوابی و حدادی است (دهخدا، ۸۷۲۷/۶). حاجب در اصطلاح تشکیلاتی، از مناصب درباری به شمار می‌رفت که وظیفه داشت تا از

۱. gerontocracy

۲. patriarchal

۳. patrimonial

۴. سالمند سالاری (gerontocracy) نظامی است که در آن نظارت با سالمندان و ریش‌سفیدان است (اشرف، ۸۱).

۵. patrimonialism

۶. Stipulated

پادشاه برای دیدارکنندگان اجازه بگیرد و رابط میان پادشاه و دیگران بود (انوری، فرهنگ سخن، ۲۴۹۸/۳). بنابراین، معنای لغوی و اصطلاحی حاجب به نوعی هم‌پوشانی دارند.

حجاب در عربستان پیش از اسلام، به معنای پرده‌داری کعبه، شناخته شده بود (خوارزمی، ۱۱۹). منصب حجاب در دربار شاهان ایران باستان نیز وجود داشت. به نوشته جاحظ، میان پادشاه و ندیمان و مردم پرده‌ای افکنده بودند و مسئولیت تنظیم امور بر عهده پرده‌دار یا سِنِکبان^۱ بود که خرم باش نیز نامیده می‌شد (جاحظ، التاج، ۳۶). مسعودی نیز پرده‌دار را خرم باش نامیده و نوشته است که خرم باش‌ها از بین سوارزادگان انتخاب می‌شدند (مسعودی، مروج الذهب، ۲۷۰/۱).

با ظهور اسلام راندن ارباب حوائج از درگاه خلیفه از نظر شرعی حرام بود (ابن خلدون، ۴۵۴/۱). خلفای راشدین دربان و رئیس تشریفات نداشتند و همگان بدون مانع آن‌ها را ملاقات می‌کردند (زیدان، ۲۰۵/۱). البته گاهی خلفا دربان را بدین دلیل می‌گماشتند که مردم سرزده وارد نشوند و آن‌ها را از کار باز ندارند (همو، ۱۰۰۱/۵). یعنی وظیفه حاجب در ساده‌ترین شکل آن اجرا می‌شد. کسانی به عنوان حاجب خلفای راشدین نام‌برده شده‌اند که خدمتکار خاص و نزدیک‌ترین اشخاص به آن‌ها بودند؛ چنانکه فردی با نام یَرفا امور ملاقات‌ها را برای خلیفه اول تنظیم می‌کرد (ابن سعد، ۲۱۸/۳). بنابراین، می‌توان گفت از آن‌جا که هنوز دیوانسالاری مشخصی در صدر اسلام به وجود نیامده بود، در این زمان حاجب به معنای مقام و منصب تشریفاتی که بعدها در دربار سلاطین وجود داشت، مطرح نبود.

با دگرگونی وضع خلافت و تبدیل آن به پادشاهی، نیاز به حاجب احساس شد. از اولین اقدامات، قرارداد درگاه و بستن آن بر روی عامه مردم بود؛ زیرا خلفا از جان خویش بیمناک بودند؛ ضمن این‌که باز گذاشتن درگاه بر روی عامه مردم، ازدحام مانع انجام کارها می‌شد. به همین دلیل برای ممانعت از ورود عامه به درگاه فردی را به این سمت گماشتند و عنوان «حاجب» به وی دادند (ابن خلدون، ۴۵۴-۴۵۵/۱). میخائیل عواد در حواشی رسوم دارالخلافة آورده است که حاجب کسی است که اخبار رعیت را به امام می‌رساند و از او برای ایشان اذن می‌گیرد. او از این نظر حاجب خوانده می‌شود که خلیفه یا پادشاه را از کسانی که بخواهند بی‌اجازه بر او وارد شوند، در پرده نهان می‌کند (صابی، رسوم دارالخلافة، ۷۱؛ انوری، اصطلاحات دیوانی، ۲۹). جاحظ در رساله‌ای که درباره حجاب نوشته است، نشان می‌دهد که حجاب در زمان وی یکی از مهم‌ترین ابزار حکومت به شمار می‌رفته است (جاحظ، رسائل، ۱۷۵-۲۰۴/۱).

با بررسی این منصب در دوره اموی (حک: ۴۱-۱۳۲ق) می‌توان گفت خلفای اموی افرادی را به عنوان حاجب در دربار داشتند. معاویه را اولین خلیفه‌ای می‌دانند که حاجب اختیار کرد (ابن عبدربه، ۶۷/۱).

۱. سِنِکبان کلمه‌ای فارسی و به معنی اطاقدار یا پرده‌دار شاه است (جاحظ، تاج آئین کشورداری در ایران و اسلام، ۱۳۳).

ابویوب (ابن حبیب، ۲۵۹)، رباح (یعقوبی، ۲۳۸/۲) و صفوان (مسعودی، التنبیه و الإشراف، ۶۲۲) از حاجبان معاویه بودند و ابن اثیر سَعَد را رئیس حاجبان معاویه معرفی کرده است (ابن اثیر، ۱۱/۴). عبدالملک بن مروان (حک: ۸۶-۶۵ق) به حاجبش سپرده بود تا هیچ وقت مانع ورود قَبیصه (د. ۸۶ق) نشود؛ زیرا وی مسئولیت خواندن نامه‌های برید را داشت (ابن سعد، ۱۳۴/۵) و حضور وی نیز برای خلیفه امری حیاتی بود (همو، ۱۸۱).

هنگامی که عبدالملک برادرش عبدالعزیز را به امارت مصر می‌فرستاد مواردی را به وی گوشزد کرد که نکته‌هایی درباره حاجب نیز در آن دیده می‌شود: «خوشرویی پیشه کن و نرمخو باش، در کارها از رفق و مدارا پیروی کن که رفق و مدارا تو را بهتر به مقصد می‌رساند. درباره حاجب خود بیندیش که وی باید از بهترین نزدیکان تو باشد؛ زیرا حاجب رو و زبان تو است، باید کسی بر در خانه تو نایستد مگر آن که حاجبت تو را از وجود او آگاه کند تا شخص تو بدو اذن دهی و یا او را برگردانی» (ابن طقطقی، ۱۲۷-۱۲۶). البته در این دوران عاملان برخی از مناطق نیز حاجب داشتند به عنوان نمونه زیاد بن ابیه حاکم بصره و کوفه به حاجبش سفارش کرده بود تا هرگز مانع ورود این افراد حتی بدون هماهنگی به دربار نشود: کسی که شبانه خواهان دیدار با خلیفه است، فرستاده‌ای که از ثغور آمده باشد، مؤذن و صاحب طعام (ابن بکار، ۲۶۰؛ قلقشنندی، ۱۴۸-۱۴۹/۱).

۳. وظایف و اختیارات حاجب

تا پیش از عباسیان و در دوره امویان، (حک. ۴۱-۱۳۲ق) دیوانسالاری و تشکیلات منسجم شکل نگرفته بود و به نوعی سیادت سنتی از نوع پدرسالار (پاتریارکال)^۱ در جریان بود. اداره دعوت عباسی در مراحل آغازین با نظارت مستقیم و شخصی امام عباسی، داعیان و فعالیت‌های سیاسی آن‌ها مشخصات پدرسالاری داشت. گستردگی قلمرو و وسعت ساختار اولیه درباری و نظام اداری خاندانی مبنای گذار از نظام پدرسالاری به پاتریمونیا^۲ است. خلفای عباسی ضمن بهره‌گیری از آنچه بر خلافت امویان به دلیل نداشتن تشکیلات دیوانسالارانه گذشته بود، کوشیدند شیوه جدیدی اتخاذ کنند. آن‌ها با ایجاد شبکه منظم سازمانی و تبلیغات داعیان زمینه مناسب را برای ایجاد تشکیلات منسجم فراهم آوردند (خضری، ۱۴-۲؛ طقوش، ۲۵-۱۴). به تدریج انسجام درونی و مشارکت جمعی خاندان عباسی، درگیری‌های سیاسی امویان، اهمیت جغرافیایی خراسان، مشارکت خاندان‌های عرب و طرفدار عباسی و حمایت گروه‌های

^۱ patriarchal.

غیرعرب همگی سبب شد تا عباسیان پس از هم‌گرایی با علویان^۱ و موالی ایرانی و نیروهای تحت امرشان، خراسان را در اختیار بگیرند. به این ترتیب، با روی کار آمدن عباسیان و ورود موالی غیرعرب (ایرانیان) به دربار و نقش آن‌ها در اداره حکومت و همچنین تداوم سنت‌های ایرانی - ساسانی از طریق دبیران ایرانی (فرهمندپور، ۱۰۶-۱۱۳) سبب شد تا پاتریمونیالیسم عباسی به نظام پاتریمونیال - بوروکراتیک تبدیل شود (فرخنده‌زاده، «پادشاه‌زدگی»، ۱۱۹-۱۱۸).

مناصب درباری و سلطنتی از اولین مشاغل شکل گرفته در ابتدای دولت پاتریمونیال به شمار می‌روند؛ زیرا زمینه را برای شکل‌گیری سازمان اداری پاتریمونیال - بوروکراتیک فراهم می‌سازند (وبر، ۳۷۱؛ بندیکس، ۳۷۲). حکومت پاتریمونیال هرچه به جلو پیش می‌رود دچار تنیدگی ممتد و مداوم در ساختار سیاسی و اداری خود می‌گردد. تشکیلات اداری نیز به‌طور مداوم پیچیده‌تر و متمرکزتر می‌شود؛ به گونه‌ای که از نظام ابتدایی به شدت فاصله گرفته، به تشکیلات بوروکراتیک مدرن نزدیک می‌شود؛ با این همه، برخی تفاوت‌های ماهوی میان آن دو وجود دارد. با توسعه دولت پاتریمونیال نخستین مناصب و مقام‌های اداری که به شکل دیوان سالارانه ظهور کرده‌اند، تشکیلات مرتبط با دبیری، منشی‌گری و تشکیلات اداری مرتبط با مالیه و حسابداری هستند که نقش مهمی در اداره کارها بر عهده داشته‌اند؛ به شکلی که خاندان حاکم بدون وجود آن‌ها از ثبات و قدرت لازم برخوردار نیست. همچنین دیوان و مناصب موروثی شکل می‌گیرند (وبر، ۴۰۹).

در نظام پاتریمونیال - بوروکراتیک عباسی، خلیفه در رأس هرم قدرت قرار داشت و از لحاظ تشریفات و آداب ارتباط با خلیفه و برای حفظ شأن او به عنوان شخص اول مملکت به عنوان خلیفه خداوند و پیامبر (ص) که در این دوره برای کسب مشروعیت بسیار به آن تأکید می‌شد، مناصب متعددی چون حاجبان، جانداران، رکاب‌داران، چاشنی‌گیرها و غیره در دربار به وجود آمد.^۲ حاجب از ارکان دربار بود که بی‌نیازی از آن ممکن نبود (ابن ابی الریبع، ۱۰۸؛ خضری بک، ۷۳)، به‌طور دائم و در همه اوقات در کنار خلیفه حضور داشت (ابن طقطقی، ۲۲۵؛ ابن کثیر، ۸۴/۱۰)، معتمد خلیفه بود و خلیفه در امور مهم با وی مشورت می‌کرد (خضری بک، ۷۳). خلفای عباسی به اهمیت و جایگاه حاجب پی برده بودند؛ بنابراین از دوره سفاح (حک. ۱۳۲-۱۳۶ق) این منصب در زمره مناصب دربار به حساب آمد (توزری، ۱۳۲۶/۳).

با بررسی وظایف و اختیارات حاجب در دوره اول عباسی می‌توان دریافت که حجابت اگرچه از دوره پیشین تداوم داشته است اما گستردگی وظایف و اختیارات وی به خوبی نشانگر پیچیده شدن، تکمیل و

۱. عباسیان با ادعای حمایت از علویان و گرفتن انتقام خون آن‌ها پرچم سیاه برافراشتند (ابن حبیب، ۴۸۴). همچنین آنان شعار الرضا من آل محمد را نیز برای همسویی با علویان انتخاب کرده بودند (اخبار الدولة العباسية و فيه اخبار العباس و ولده، ۱۹۴).

۲. برای آگاهی بیشتر نک: ذیلابی، «دربار».

تکامل سازمان اداری و مناصب گوناگون است که از مشخصات نظام پاتریمونیال - بوروکراتیک عباسی است. اقتدار خلیفه از ویژگی‌های ساختار اداری پاتریمونیال - بوروکراتیک است (فرخنده‌زاده، «حاکمیت خلافت عباسی...»، ۸۰)، بنابراین، منصب حاجب می‌توانست به این امر کمک کند. برای نهادینه کردن این موضوع سعی شد تا ورود به نزد خلیفه صرفاً با اجازه حاجب انجام گیرد. درواقع، حاجب کلید دسترسی به خلیفه بود. وزرا، درباریان و افرادی که قصد ملاقات با خلیفه داشتند، از طریق وی به حضور خلیفه راه می‌یافتند. صابی می‌نویسد: حاجب کسی است که اخبار رعیت را به امام می‌رساند و از او برای ایشان اذن می‌گیرد (صابی، رسوم دارالخلافة، ۱۱). وقتی که محمد بن عبدالله در مدینه شورش کرد فردی به نام اوس عامری از مدینه حرکت کرد و شب هنگام به نزد منصور رسید تا خبر این شورش را به منصور برساند. او از ربیع خواست تا برایش اجازه ورود به محضر خلیفه را بگیرد و ربیع برای او کسب اجازه کرد (ابن طقطقی، ۱۶۴-۱۶۳).

افراد قبل از ورود به نزد خلیفه باید مورد شناسایی دقیق قرار گیرند که حاجب این کار را انجام می‌داد (غزالی، ۱۱۴؛ وکیع، ۱۲۱). در این زمینه می‌توان به ماجرای ورود سُدیف اشاره کرد: «سُدیف، شاعر معروف، در حیره نزد ابوالعبّاس سَفّاح، نخستین خلیفه عبّاسی، آمد. سَفّاح بر تخت نشسته بود و بنی‌هاشم اطراف او بر کرسی‌ها نشسته بودند و جمعی از بنی‌امیه پایین‌تر بر تشک‌هایی که برای ایشان گسترده بودند، جای داشتند. در این هنگام، حاجب وارد شد و خطاب به خلیفه عبّاسی گفت: ای امیرالمؤمنین، مردی حجازی و سیه‌چرده، که نقابی بر صورت دارد و بر اسبی سوار است، در قصر اجازه ورود می‌خواهد، نام خود را نمی‌گوید و سوگند می‌خورد تا امیرالمؤمنین را نبیند، نقاب از چهره بر ندارد! سَفّاح گفت: شناختم، او دوست و وابسته ما است، او سُدیف است. بگو نزد ما بیاید (اصفهانی، ۴/۴۹۱). حاجب حتی بر نحوه سخن گفتن افراد با خلیفه نظارت می‌کرد و از سخنانی که نباید در محضر خلیفه گفته شود اطلاع داشت. گاهی خلیفه به حاجب می‌گفت که برخی از مطالب در حضور وی گفته نشود. منصور خلیفه عباسی به حاجب خود عیسی بن روضه گفت: هیچ‌کس حق ندارد در سخنان خود درباره ابو مسلم صحبت کند (دینوری، الامامه و السیاسة، ۱۸۷/۲).

حاجب بر تشریفات دربار نیز نظارت داشت؛ به این ترتیب که سواره یا پیاده آمدن از درهای دربار شرایطی داشت که حاجبان آن‌ها را می‌دانستند و اجازه نمی‌دادند کسی از آن حد تجاوز کند (صابی، رسوم دارالخلافة، ۷۱). بعد از امان دادن منصور به ابن‌هبیره برای ورود به دربار، حاجب او را از اسب پیاده کرد و وی به تنهایی به دیدار منصور رفت (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۸/۳۴۲). گرفتن لگام استر خلیفه از جمله کارهایی بود که حاجب انجام می‌داد و این کار افتخار بزرگی به حساب می‌آمد؛ به طوری که یکی از افرادی

که جان خلیفه را نجات داده بود، لگام را از دست ربیع حاجب گرفت و گفت من به این مقام سزاوارترم (ابن طقطقی، ۱۵۷).

تمام صاحب منصبانی که در نظام پاتریمونیا - بوروکراتیک روی کار می آمدند، در کنار وظایف سیاسی اداری خود موظف بودند که از جان حاکم نیز محافظت کنند (وبر، ۴۱۱-۴۱۰). به همین دلیل، حفاظت از جان خلیفه از دیگر وظایف حاجب به حساب می آمد. بنابراین حاجب برای حفاظت از جان وی باید هوشیار و مراقب بود، تفتیش افراد مشکوک و خلع سلاح آن ها از جمله وظایف وی بود. بعد از احضار ابومسلم به دربار و قبل از دیدار با خلیفه، حاجب شمشیر وی را گرفت و اجازه ورود همراهان را به او نداد و از او خواست که به تنهایی داخل شود (دینوری، اخبارالطوال، ۳۸۲).

از دیگر ویژگی های نظام پاتریمونیا می توان به اصل «تقرب» اشاره کرد. تقرب به حاکم از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و افرادی که به وی نزدیک تر بودند جایگاه سیاسی بهتری نیز داشتند (بندیکس، ۳۶۴). از آن جا که حاجب از مقربان خلیفه بود در جلسات مهمی که برای امور نظامی تشکیل می شد، شرکت می کرد. هنگامی که منصور خلیفه عباسی برای تصرف افریقیه جلسه ای تشکیل داد، ربیع بن یونس حاجب در کنار ایوب موریانی وزیر و عبدالملک بن حمید کاتب حضور داشت (ثعالبی، ۹۶). همچنین انجام دستورات محرمانه خلیفه از جمله وظایف حاجب به شمار می رفت. حاجب منصور به دستور وی همه سادات حسنی را به زنجیر کشیده و حبس کرد (ابن طقطقی، ۱۶۱). افزون بر آن، زمانی که منصور می خواست بنا به دستور سفاح از دست ابن هبیره خلاص شود در ابتدا به حاجبش دستور داد که مانع ورود غلامان ابن هبیره به دربار شود و وی تنها به دیدارش بیاید (دینوری، اخبارالطوال، ۳۷۴). حاجبان حتی کارهایی مانند بازپس گیری مبلغی از خراج را که نزد عامل منطقه ای باقی مانده بود، بر عهده می گرفتند (ابن حجه، ۲۰۵؛ تنوخی، المستجد، ۷۸-۷۹) یا به عنوان نماینده خلیفه در دادگاه شرکت می کردند. ربیع بن یونس از طرف منصور در جلسه دادگاه به ریاست محمد بن عمران، قاضی مدینه شرکت کرد (وکیع، ۱۲۷). حاجب از معتمدان خلیفه بود. از این رو، خلیفه پذیرایی از مهمان و فراهم کردن امکانات آسایش وی را به حاجب می سپرد. زمانی که منصور، ابن بختیشوع را برای معالجه فراخواند از ربیع خواست که او را گرامی داشته و در یکی از زیباترین خانه های قصر جای دهد (ابن عبری، ۱۲۴). علاوه بر گرامی داشت سفرها و فراهم کردن زمینه آسایش آن ها به دستور خلیفه، همراهی نماینده برای گردش در شهر، از دیگر وظایفی بود که بر عهده حاجب بود. به عنوان نمونه ربیع بین یونس دستور داد سفیر روم را برای تفریح در شهر بغداد بگردانند (همو، ۱۲۳؛ ابن اثیر، ۵۷۴/۵).

در نظام پاتریمونیا شیوه های مختلفی برای حمایت از خدمتگزاران اعم از تغذیه در کنار سفره حاکم،

دریافت مزد، استفاده از زمین ارباب در قبال خدمات، تصاحب بهره زمین یا عوارض مالیات و اقطاع وجود دارد (وبر، ۳۷۴). به عنوان نمونه، منصور عباسی زمینی در داخل شهر و مهدی قسمتی در خارج شهر را به ربیع اقطاع داده بودند که یاقوت حموی از آن با عنوان «قطیعة الربیع» یاد کرده است (حموی، معجم البلدان، ۳۷۷/۴).

۴. نقش و تاثیر خاندان ربیع در وقایع سیاسی دوره اول عباسی

الف) ربیع بن یونس (حدود ۱۱۱-۱۷۰ق): از حجاب تا وزارت

وبر معتقد است که سلطه پدرسالار در تحول به نظام پاتریمونیا به سبب نیازها و ضرورت های خاص، عناصر بیرون از خاندان خود را به خدمت می گیرد. نظام های پاتریمونیا طبق ضرورت اداری شماری از صاحب منصبان را به خدمت می گیرد که از وابستگان و اعضای خاندانی نیستند، بلکه از تابعان حاکم پاتریمونیا به شمار می روند (وبر، ۳۶۶). عباسیان با درک فقدان ساختار سیاسی و اداری امویان به این ضرورت پی برده بودند که اداره قلمرو وسیع خلافت نیازمند تشکیلات اداری و سیاسی منسجم و قدرتمند است؛ از همین رو، با تسامح و تساهل، اقوام مختلف را پذیرا شدند و برخلاف امویان، فقط بر قوم عرب تکیه نکردند. پیامد این موضوع به ویژه در دوره اول، ظهور خاندان هایی مانند برمکیان، آل سهل و آل ربیع بود.

بررسی پیشینه خاندان ربیع مشخص می سازد که آن ها از تابعان خلفای عباسی بودند که توانستند با بهره گیری از فرصت به دست آمده و با درایت و موقعیت شناسی به جایگاه حجاب و سپس به وزارت برسند. سرسلسله این خاندان ابوالفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبدالله بن ابی قروه بود. ابی قروه جد ربیع، کیسان نام داشت (جهشیاری، ۸۰). تولد ربیع در حدود سال های ۱۱۱-۱۱۲ق رخ داد (خدایی، «ربیع بن یونس»). درباره پدر او اختلاف نظر وجود دارد. برخی پدرش را ناشناخته (ابن جوزی، ۳۳۲/۸؛ ابن خلکان، ۲۹۶/۲) و برخی دیگر وی را لقیط یعنی کودکی سرراهی یا فرزند نامشروع دانسته اند (ابن طقطقی، ۲۴۰؛ ابن قتیبه، ۵۹/۲؛ حموی، معجم الادباء، ۱۵۴۲/۴). این موضوع حتی در زمان قدرتش موجب سرافکنندگی و شرمساری او می شد (ابن خلکان، ۲۹۶/۲). با وجود پیشینه خانوادگی نه چندان روشن ربیع، وی در امور اداری به اندازه ای پیشرفت کرد که توانست ابتدا به مقام حجاب و سپس به وزارت برسد (زرکلی، ۱۵/۳). به رغم اختلاف درباره اولین حضور ربیع در دربار منصور (تنوخی، الفرج، ۵۴/۴؛ ابن اثیر، ۵۰۳/۵؛ ابن طقطقی، ۱۶۱)، مسلم است که وی در سال ۱۴۵ق و بعد از عیسی بن روضه به مقام حاجبی دربار منصور عباسی رسید (یعقوبی، ۳۸۹/۲) و منصور به وی اعتماد فراوانی داشت (ابن خلکان،

۲/۲۹۴) و بیشتر کارها در دست او بود (یعقوبی، ۲/۳۹۰). زیرا مقام‌های برگزیده در نظام پاتریمونیال به‌گونه‌ای هستند که حاکم به آن‌ها اعتماد کامل دارد (ویر، ۴۱۰).

از دیگر ویژگی‌های ساخت نظام پاتریمونیالیسم عباسی، رقابت رجال دولتی و مبارزه پنهانی بر سر قدرت بود (فرخنده‌زاده، «حاکمیت خلافت عباسی»، ۸۱). در اواخر وزارت ابویوب موریانی (د. ۱۵۴ق)^۱ و به دنبال توطئه و دسیسه‌هایی که برضد وی به جریان افتاد، وزارت به ربیع تفویض شد (مسعودی، التنبیه و الاشراف، ۲۹۶). قدرت و نفوذ ربیع در ماجرای مرگ منصور و بیعت برای مهدی آشکار گردید. در سال ۱۵۸ق، درحالی‌که منصور عازم سفر حج بود از دنیا رفت و وصیت‌های خود را به ربیع گفت. در این زمان مهدی پسر خلیفه در بغداد به نیابت از پدر به امور رسیدگی می‌کرد. ربیع خبر مرگ منصور را مخفی کرد، حتی مانع گریه و زاری زنان و اطرافیان شد تا بتواند برای مهدی از علویان و عباسیان بیعت بگیرد. ربیع بعد از گرفتن بیعت، زمینه کفن و دفن منصور را فراهم کرد. پس از آن، موسی بن مهدی و ربیع نزد مهدی رفتند و به او خبر دادند که منصور درگذشته و مردم با وی به عنوان خلیفه جدید بیعت کرده‌اند (طبری، ۱/۸۶-۶۰؛ ابن‌خیاط، ۲۸۲). بدین ترتیب، شاه‌دیم که حاجب به‌سرعت از یک مقام ساده فراتر رفت و به عنصری تأثیرگذار در دربار عباسی تبدیل شد و این موضوع در دوره مهدی نیز ادامه یافت.

منصب حجاب ربیع در دوره مهدی (ابن‌جوزی، ۳۳۳/۸) سبب شد تا در زمره خواص خلیفه به شمار آید (ابن طقطقی، ۸۰). مهدی که حجاب را نزدیک‌تر به خود می‌دانست، حاضر نشد ربیع را به وزارت انتخاب کند. او قصد داشت در امور مهم همچنان از درایت ربیع بهره‌برد (شامی، ۸۹). در این دوره نیز ربیع در اتفاقات مهم تأثیرگذار بود. به‌عنوان نمونه، مهدی ربیع را با هارون برای نبرد به ثغور فرستاد (طبری، ۱۵۲/۸). او در سرنگونی ابوعبیدالله معاویه بن یسار، وزیر مهدی، نیز نقش داشت و یعقوب بن داود را برای وزارت به مهدی معرفی کرد (ابن طقطقی، ۱۸۵-۱۸۲). ربیع در حمله به روم شرقی در سال‌های ۱۶۳ق و ۱۶۵ق شرکت داشت (طبری، ۱۴۶/۸). او با حفظ مقام حجاب، در سال ۱۶۷ق به ریاست دیوان رسائل منصوب شد (طبری، ۱۶۵/۸). هنگام لشکرکشی مهدی به ماسبذان به‌عنوان نایب خلیفه، فرماندهی سپاه پایتخت را در اختیار داشت (بلعمی، ۱۱۶۹/۴).

مرگ مهدی در سال ۱۶۹ق و شورش سپاهیان در بغداد برای دریافت مقرری سبب شد تا ربیع در موقعیت خطرناکی قرار گیرد و حتی در این ماجرا خانه وی ویران شد. سرانجام با کمک یحیی بن خالد و

۱. سلیمان بن ابی‌سلیمان مَخْلَد (د. ۱۵۴ق) از اهالی موریان یا موران خوزستان و از وزیران و دبیران منصور عباسی بود که پس از خالد بن برمک به وزارت رسید. اعتماد منصور به موریانی و نفوذ او چنان بود که مجالس سرور برای منصور بدون وی جلوه نداشت. سرانجام توطئه و رقابت بر سر قدرت باعث شد تا سخن‌چینان به دنبال یک رسوایی مالی، موریانی و فرزندانش به زندان افتادند و اموال‌شان مصادره شد (مؤذن جامی، «ابویوب موریانی»).

پرداخت مستمری سپاهیان، دوباره آرامش به بغداد بازگشت. ربیع برای جلوگیری از هرگونه اقدام هادی برضد خود، فرزندش فضل را به استقبال خلیفه فرستاد و در ادامه خود نیز به آن‌ها ملحق شد و عذرخواهی کرد، چون شورش در بغداد نزدیک بود به بحرانی برای خلیفه جدید تبدیل شود. سرانجام بعد از ورود هادی به بغداد، ربیع را به وزارت خود برگزید.^۱ آخرین سال زندگی ربیع پرحادثه بود. برخی معتقدند هادی وزارت را به وی سپرد (طبری، ۱۸۸-۱۸۹/۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ۱۸۵/۴؛ ابن طقطقی، ۱۹). با وجود این، طبری می‌نویسد ربیع از وزارت و دیوان رسائل عزل و به ریاست دیوان زمام منصوب شد (طبری، ۲۲۸/۸). در نظام‌های پاتریمونیال، مقامات تا زمانی که فرمانروا به آن‌ها اعتماد کامل دارد از خواص وی شمرده می‌شوند؛ اما با گسترش قدرت و غلبه مقامات بر شخص حاکم، وی ایشان را به‌عنوان تهدیدی برای خویش می‌پندارد (بندیکس، ۳۷۵) و سعی می‌کند تا استقلال صاحبان قدرت را به حداقل برساند (ترنر، ۱۵۸)؛ در غیر این صورت اقدام به برکناری یا قتل آن‌ها می‌کند. بنابراین، اگر مطالب مربوط به دست داشتن هادی در قتل ربیع در سال ۱۷۰ ق درست باشد (طبری، ۲۲۸-۲۲۹/۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ۳۲۶/۳؛ ابن خلکان، ۲۲۹/۲)، می‌توان دریافت که عزل و نصب ربیع در یک سال، نشانه‌ای از نارضایتی هادی از ربیع و ترس از قدرت وی بوده است.

ب) فضل بن ربیع (۱۳۸-۲۰۸ ق): جسور و باتدبیر

اطلاعات زیادی از وی تا پیش از حضور در تشکیلات مالی هارون الرشید در دست نیست. او در سال ۱۳۸ یا ۱۴۰ به دنیا آمد (خطیب بغدادی، ۳۰۵/۱۴؛ Sourdel, 2/73) باید توجه داشت افرادی که در حاکمیت پاتریمونیال - بوروکراتیک خدمت می‌کردند به خاطر صلاحیت‌های فردی، وفاداری، مقام و منزلت خاندانی و نیز داشتن مهارت‌های خواندن و نوشتن انتخاب می‌شدند (زرین کوب، ۱۰۴). علاوه بر این موارد، روابط شخصی نیز که در نظام‌های پاتریمونیال بسیار تأثیرگذار است، در انتخاب افراد مؤثر بود. بنابراین، با توجه به جایگاه ربیع نزد خلفای عباسی، فضل فرازوفرودهای حضور در تشکیلات عباسی را به‌خوبی آموخته بود؛ تا جایی که وی را از نظر تدبیر، عقل و زیرکی از رجال عصر خویش دانسته‌اند (طاش‌کوپری‌زاده، ۲۷۶/۲).^۲

انتصاب فضل به منصب حجابت را بعد از وزارت پدرش ربیع دانسته‌اند (جهشیاری، ۸۱). ابن طقطقی نیز فضل را حاجب «منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید» (۲۰۹) معرفی کرده است. با در نظر

۱. طبری در جای دیگر و ذیل حوادث سال ۱۷۰ ق آورده است که هادی در سال اول خلافت خود ربیع را از وزارت و دیوان رسائل عزل کرد (طبری، ۱۸۹، ۲۲۸/۸).

۲. «احوال ملوک و زندگی ایشان نیکو دانستی و چون به وزارت رسیدی و تحصیل زیاده نکرده بود، افاضل را به جمع خود راه داد و در اندک زمانی طرفی نیکو از علومی که آرزو داشت ضبط کرد» (هندوشاه نخجوانی، ۱۵۲).

گرفتن وزارت ربیع بعد از موریانی در سال ۱۵۴ق، فضل ۱۵ یا ۱۶ سال داشت که به حجابت رسید. اطلاعات درباره فضل در دوره مهدی و هادی اندک است. سلام بن ابرش (سلام الابرش)، حسن بن عثمان، خضر بن سلیمان، ربیع بن یونس و فضل بن ربیع را به عنوان حاجبان مهدی عباسی نام برده‌اند (توزری، ۱۵۶/۲؛ گردیزی، ۱۳۵؛ مسعودی، التنبه والاشراف، ۳۲۴؛ ابن حبیب، ۲۶۰). بنابراین، می‌توان گفت در اواخر دوره خلافت مهدی و خلافت امین، فضل منصب حجابت را در اختیار داشت. باوجوداین، منابع گزارش چندانی از فعالیت‌های وی در این دوران ارائه نمی‌دهند.^۱

بیشترین اطلاعات درباره فضل مربوط به دوره هارون الرشید (حک. ۱۷۰-۱۹۳) است. در سال ۱۷۲ق یا ۱۷۳ق فضل بن ربیع به دستور یحیی بن خالد مسئولیت دیوان نفقات را بر عهده گرفت (طبری، ۲۳۸/۸؛ جهشیاری، ۱۲۲). با توجه به پراکندگی اطلاعات نمی‌توان تاریخ دقیقی برای آغاز عهده‌داری منصب حجابت از سوی فضل مشخص ساخت. مسعودی به ترتیب بشر بن میمون، محمد بن خالد بن برمک و فضل بن ربیع را حاجبان دوره هارون دانسته است (مسعودی، التنبیه والاشراف، ۳۰۰). طبری و جهشیاری می‌نویسند فضل بن ربیع در سال ۱۷۹ق و بعد از برکناری محمد بن خالد بن برمک از حجابت، به این جایگاه رسید (طبری، ۲۶۱/۸؛ جهشیاری، ۱۴۹). البته قلشندی می‌نویسد فضل تا پیش از رسیدن به وزارت، همچنان جایگاه حجابت را در اختیار داشت (قلشندی، ۴۹۹/۱). در ادامه و با سرنگونی برامکه در سال ۱۸۷ق فضل بن ربیع به وزارت رسید و تا مرگ هارون در سال ۱۹۳ق در این مقام باقی ماند (ابن طقطقی، ۲۰۹).

فضل بن ربیع از نظر خصلت و رفتار شبیه پدر بود. او همانند پدر در دستگاه خلافت حضور داشت، اما رفتار وی با برامکه نشان از جاه‌طلبی وی داشت و شاید به همین دلیل نیز خیزران از وی بیزار بود. در روز مرگ خیزران، هارون درحالی‌که به ولایتعهدی مهدی قسم می‌خورد به فضل چنین گفت: «هنگام شب درباره تو تصمیمی می‌گرفتم از عاملی یا چیز دیگر اما مادرم مانع می‌شد و دستور وی را اطاعت می‌کردم» (طبری، ۲۳۸/۸). باوجوداین، فضل بن ربیع همواره سعی داشت تا از طریق زبیده به رشید نزدیک شود، اما جایگاه زبیده در مقایسه با خیزران نزد هارون چشمگیر نبود، زیرا هارون برای مادرش احترام زیادی قائل بود. از همین رو، تا مرگ خیزران در سال ۱۷۳ق، فضل قدرت اجرایی زیادی نداشت. با مرگ خیزران اوضاع به نفع فضل تغییر کرد؛ به این صورت که خلیفه علاوه بر دادن خاتم به او (صاحب مهر شد) (طبری، ۲۳۸/۸)، درآمدهای عامه و خاصه بادوریا و کوفه را نیز به وی سپرد (ابن‌اثیر،

۱. هنگامی که جعفر برمکی از امین خواست برای نشکستن عهدنامه بیعت، سوگند بخورد، در جواب گفت: «خدایم واگذار اگر وی را وانهم» و سه بار تکرار کرد و به فضل بن ربیع نیز چنین گفت: «ای ابوالعباس، من سوگند خوردم اما تصمیم به حيله دارم» (جهشیاری، ۲۲۲).

۱۱۹/۶). سپس در سال ۱۷۹ق فضل به جای محمد بن خالد بن برمک به مقام حجابیت رسید (طبری، ۲۶۱/۸).

ج) فضل بن ربیع و برامکه: رقابت پنهان و آشکار بر سر قدرت

نظام پاتریمونیا لیسزم بر تفرقه، حسادت، دشمنی و رقابت ناسالم بنا شده است و این امر نه تنها در نهاد خانواده بلکه تا دیوانسالاری نیز کشیده می شود و حاکم نیز این موضوع را دنبال می کند (بندیکس، ۳۶۴). برخی از مورخان بر این باورند که فضل بن ربیع به دسیسه و توطئه چینی علاقه مند بود و از همین رو، خلیفه را نسبت به برامکه بدبین ساخت. فضل بن ربیع با زیرکی و حيله، برضد برامکه به دسیسه مشغول بود. به این صورت که اسماعیل بن صُبَیح را به عنوان جاسوس و کاتب برامکه گماشت (طبری، ۲۸۹/۸)؛ یا این که فضل از آزادسازی یحیی بن عبدالله بن حسن (ع) از طریق یکی از گماشتگان خویش آگاه شد و رشید را از این ماجرا آگاه ساخت (همان؛ ابن کثیر، ۱۸۹/۱۰). همچنین برامکه را نزد هارون تخریب می کرد، به آن ها اتهام زندقه می زد یا این که می گفت در باطن علوی هستند (امین، ۸۰). البته فضل به این موارد اکتفا نکرد و حتی به هارون گفت که آنان به دنبال نابودی خلافت و انتقال آن به خاندان خویش اند (ابن کثیر، ۱۸۹/۱۰). سرانجام در سال ۱۸۳ق هارون الرشید فضل بن یحیی برمکی را از مناصب اداری برکنار کرد و فقط حضانت فرزندش امین را به وی داد (جهشیاری، ۱۴۵). اگرچه سقوط برامکه دلایل دیگری نیز دارد که در این مقاله نمی گنجد،^۱ به هر رو، سقوط برامکه را به فضل نسبت می دهند؛ تا آن جا که جهشیاری آورده است: «هنگامی که خداوند عزوجل هلاکت یک قوم و زوال نعمت آن ها را بخواهد، اسبابی را برای آن فراهم می سازد، اسباب سرنگونی برامکه نیز فضل بن ربیع بود» (جهشیاری، ۱۶۳).

هنگامی که هارون در بستر بیماری بود، امین به فضل بن ربیع، اسماعیل بن صُبَیح و بکر بن معمر نامه ای نوشت و از آنان خواست به بغداد بازگردند (همو، ۱۷۷). افزون بر آن، او نامه ای برای صالح بن هارون نوشت^۲ که در آن، از فضل بن ربیع به بزرگی یاد کرد و او را مسئول پرداخت عطایا و مقرری به سپاهیان دانست و تأکید کرد که بدون در نظر گرفتن رأی و نظر وی کاری انجام ندهد (طبری، ۳۶۹-۳۷۰/۸). مرگ هارون سبب شد تا فضل همان نقشی را ایفا کند که پدرش در زمان وفات منصور ایفا کرده بود. البته ارتباط میان امین و فضل از سال ۱۸۷ق آغاز شده بود. به این صورت که در سال ۱۸۶ق رشید پس از رسیدن به شهر انبار از سفر حج منصرف شد و به العمر وارد شد. فضل بن یحیی همراه با امین

۱. برای آگاهی بیشتر نک: خضری، ۴۷-۴۹؛ طقوش، ۹۳-۹۷.

۲. منابع درباره مخاطب این نامه اختلاف نظر دارند و او را صالح (طبری، ۳۷۸/۳) یا مأمون (جهشیاری، ۱۷۹) دانسته اند. با وجود این، به نظر می رسد نامه برای صالح فرستاده شده بود؛ زیرا او در زمان مرگ هارون، فرماندهی سپاهیان و سرپرستی خدم و حشم وی را برعهده داشت و مأمون در آن هنگام در مرو بود.

و جعفر بن یحیی همراه با مأمون نیز او را همراهی می‌کردند. در آن جا هارون به وی خلعت و حمایل داد و از وی خواست همراه با امین بازگردد (طبری، ۲۹۳/۸). ارتباط و علاقه میان امین و فضل نیز از همین جا آغاز شد و همواره برقرار ماند (ابن طقطقی، ۲۰۹).

فضل بن ربیع پس از بازگشت به بغداد، به امین پیوست و بر او تأثیرگذار بود تا این‌که به وزارت رسید. در مدت کوتاه خلافت امین، فضل صاحب اموال فراوانی شد و اختیارات نامحدود به دست آورد، قضیب و خاتم داشت، ولایت می‌داد، عزل می‌کرد و خلیفه را از مردم پنهان می‌ساخت (خطیب بغدادی، ۳۰۴/۱۴).

فضل بن ربیع در اختلاف میان امین و مأمون - که به مرگ امین انجامید - نقش داشت (مسعودی، مروج الذهب، ۴۱۴/۳-۴۱۳). او برای مدتی پنهان شد؛ اما هنگامی‌که مردم بغداد در محرم سال ۲۰۱ ق مأمون را خلع و با ابراهیم بن مهدی بیعت کردند، بار دیگر ظاهر شد (طبری، ۵۵۵/۸). با این‌همه، این اوضاع چندان دوام نداشت و با ورود مأمون به بغداد در صفر ۲۰۴ ق و خلع ابراهیم بن مهدی، غائله پایان یافت (طبری، ۵۷۵/۸-۵۷۴). موضوع بدگمانی خلیفه عباسی به یکی از کارگزاران خدمتگزار خویش برای فضل نیز اتفاق افتاد. «این امر از خصایل نظام‌های پاتریمونیال - بوروکراتیک است» (فرخنده زاده، حاکمیت خلافت عباسی، ۸۳) که اگر حاکم به وفاداری و سرسپردگی کارگزاران خویش بدگمان شود، ایشان را برکنار کرده یا از میان می‌برد؛ اما این بار مأمون فضل بن ربیع را شکنجه یا زندانی نکرد، بلکه وی را بر هیچ منصبی نگماشت (Sourdel, 2/731). تاریخ درگذشت وی را به اختلاف، سال ۲۰۷ ق (خطیب بغدادی، ۳۰۳/۱۴)، ذی القعدة سال ۲۰۸ ق (طبری، ۵۹۷/۸؛ ابن اثیر، ۳۸۶/۶) یا ربیع الاول سال ۲۰۸ ق در توس (ابن خلکان، ۲۰۸/۳) دانسته‌اند.

د) عباس بن فضل: زوال خاندان ربیع

اطلاعات درباره آخرین شخصیت از خاندان ربیع، عباس بن فضل، بسیار اندک است؛ زیرا در زمان

۱. در این باره ابونواس چنین گفته است:

لعمرك ما غاب الأمين محمد	عن الأمر يعنيه إذا شهد الفضل
و لولا مواريث الخلافة أنها	له دونه ما كان بينهما فضل
و إن كانت الأخبار فيها تباین	فقولهما قول و فعلهما فعل
أرى الفضل للدنيا و للدین جامعاً	كما السهم فيه الفوق و الریش و النصل

(ابن جوزی، همانجا).

به جان تو سوگند اگر فضل حضور داشت، امین از امری که مد نظرش بود، کنار نمی‌رفت. اگر میراث‌های خلافت که در اختیار امین است، وجود نداشت، هیچ برتری بین آن دو نبود. اگرچه گزارش‌ها متناقض است، گفتار و کردار هر دو یکی است. فضل دین و دنیا را یک جا گرد آورده است، چنان‌که تیر، زهگاه، پر و تیغه را با هم دارد.

حیات پدر، فضل بن ربیع، از دنیا رفت.^۱ عباس ادیب و شاعر بود. پس از انتخاب فضل بن ربیع به وزارت امین، عباس به مقام حجابت رسید. در منابع وی را «حاجب بن حاجب بن حاجب» نامیده‌اند (جهشیاری، ۱۸۷؛ خطیب بغدادی، ۸/۱۴؛ ابن عساکر، ۹۰/۱۸). همچنین وی مسئولیت ضرب سکه در زمان امین را بر عهده داشت. در رجب ۱۹۱ق نصف حبه از عیار دینارهای هاشمیه کاسته شد؛ از این رو، امین برای حل این مشکل، ضرب سکه‌ها را به عباس بن فضل بن ربیع واگذار کرد. وی در بالاترین قسمت سکه «ربی الله» و در پایین‌ترین قسمت «العباس بن الفضل» را حک کرد (براقی، ۳۲۵؛ رباح، ۲۳۹-۲۳۸).^۲

نتیجه

بررسی نقش و جایگاه حاجب به عنوان یکی از مناصب تأثیرگذار اداری در دوره اول خلافت عباسی (۱۳۲-۲۳۲) نشان می‌دهد حاجب به نوعی ریاست تشریفات دربار را بر عهده داشت، همواره مراقب امور جاری در دربار بود و مهم‌تر از همه اینکه ملاقات با خلیفه با هماهنگی او انجام می‌شد. این موضوع نشان می‌دهد حاجب از نزدیکان خلیفه به شمار می‌رفت. با ورود ربیع بن یونس به دربار و در اختیار گرفتن منصب حجابت، این منصب با درایت و توانایی وی و حمایت خلفا متحول و به سرعت به یکی از مناصب تأثیرگذار در دربار تبدیل شد. این منصب برای مدتی در این خانواده موروثی شد و اعضای این خاندان تا به قدرت رسیدن مأمون همواره حاجب یا وزیر بودند. به‌رغم این‌که در این دوره از افراد دیگری نیز با عنوان حاجب یاد شده است، قدرت و نفوذ خاندان ربیع سبب شده اطلاع چندانی از آن‌ها در دست نباشد. افرادی مانند منصور و هارون بیعت برای خلافت را تا حد زیادی مدیون خاندان ربیع بودند.

در دوره اول خلافت عباسی حاکمیت به گونه‌ای از نوع پاتریمونیال - بوروکراتیک بود. در این نوع حکومت، حکمران (خلیفه) می‌کوشد قدرت خویش را از طریق مناصب اداری گوناگون اعمال کند. منصب حجابت از جمله این مناصب درباری بود. در این میان، نفوذ بیش از حد مناصب در نظام پاتریمونیال - بوروکراتیک به بدبینی حاکم به صاحبان آن‌ها می‌انجامید. این بدبینی به نوعی در سرنوشت

۱. پس از درگذشت عباس، فضل بن ربیع چنان اندوهگین شد که از سخن گفتن، غذاخوردن و نوشیدن اجتناب می‌کرد (خطیب بغدادی، ۱۴/۱۴).

۲. ابونواس در تمجید از خاندان ربیع، از عباس نیز نام برده است:

سار الملوك ثلاثة ما منهم
 إن حصلوا إلا أعز قريع
 عباس عباس إذا اخترم الوری و الفضل فضل و ربیع ربیع

(ابن جوزی، ۳۳۳/۸).

شهریاران سه تن هستند که همه شکست‌ناپذیر و یگانه‌زمانند. آنگاه که مردمان آماج بلایا قرار گیرند، عباس شیر دژم است و فضل مایه فضیلت و ربیع بخشنده چون باران.

ربیع و فضل بن ربیع دیده می شود. البته رقابت های پنهانی در نظام پاتریمونیال - بوروکراتیک را می توان در رقابت ایرانیان و اعراب بر سر مناصب دریافت که در رفتارهای فضل بن ربیع برضد برامکه آشکار شد. در نهایت این که خاندان ربیع توانست از حجاب برای رسیدن به مناصب دیگر از جمله وزارت پلی بسازد. ناگفته نماند که تحقق کامل نظام پاتریمونیال - بوروکراتیک و به طور کلی، دیگر نظام ها در دنیای واقعی ممکن نیست و بنابراین، جوامع صرفاً از نظر ترکیب آن ها با یکدیگر متفاوت خواهند بود. به عبارت دیگر، این نظام ها بیشتر نمونه هایی آرمانی هستند که برای فهم تحولات اجتماعی و شناخت جوامع در طول تاریخ می توان از آن ها بهره برد.

فهرست منابع

- ابن ابی الربیع، شهاب الدین احمد، سلوک المالك فی تدبیر الممالك، دارکنعان، دمشق، ۱۹۹۶م.
- ابن اثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاریخ، دارصادر، بیروت، ۱۹۶۵م.
- ابن بکار، زبیر، الاخبار الموفقیات، تحقیق: سامی مکی المعانی، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۱۶ق.
- ابن حبیب، محمد بن حبیب، المحبر، دار الغد العربی، قاهره، بی تا.
- ابن حجه، تقی الدین بن علی، ثمرات الأوراق، المکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۲۶ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمة ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ش.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان و انباء ابنا الزمان، دارصادر، بیروت، ۱۳۹۸ق.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، محقق مفید محمد قمیحه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، الفخری فی الاداب السلطانیة و الدول الاسلامیه، ترجمه محمد وحیدگلپایگانی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ش.
- ابن عبری، غریغوریوس بن هارون، تاریخ مختصر الدول، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۹۲م.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ دمشق، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ۱۹۹۲م.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهایة، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دارصادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، الاغانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ق.

- ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق.
- اشرف، احمد، جامعه‌شناسی ماکس وبر، هومن، تهران، ۱۳۵۷ش.
- امین، احمد، هارون الرشید، موسسه هندووی، قاهره، ۲۰۱۲م.
- انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، طهوری، تهران، ۱۳۵۰ش.
- _____ فرهنگ سخن، سخن، تهران، ۱۳۸۱ش.
- براقی، حسین، تاریخ کوفه، ترجمه سعید راد رحیمی، به نشر، مشهد، ۱۳۸۱ش.
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق.
- بلعمی، ابوعلی، تاریخنامه طبری، تحقیق: محمد روشن، سروش، تهران، ۱۳۷۸ش.
- بندیکس، رینهارد، سیمای فکری ماکس وبر، ترجمه محمود رامبد، هرمس، تهران، ۱۳۸۲ش.
- ترنر، برایان. اس، وبر و اسلام، ترجمه حسین بستان و دیگران، حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۸ش.
- تنوخی، محسن بن علی، الفرج بعد الشده، دارصار، بیروت، ۱۹۷۵م.
- _____ المستجد من فعالات الاجواد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۶ق.
- توزری، ابومروان عبدالملک، الاكتفاء فی اخبار الخلفاء، تحقیق صالح بن عبدالله الغامدی، بی نا، مدینه، ۱۴۲۹ق.
- ثعالبی، عبد الملک بن محمد، تحفة الوزراء، الدار العربیة للموسوعات، بیروت، ۱۴۲۷ق.
- جاحظ، عمرو بن بحر، تاج آئین کشورداری در ایران و اسلام، ترجمه حبیب الله نوبخت، آشیانه کتاب، تهران، ۱۳۸۶ش.
- _____ رسائل الجاحظ: الرسائل السیاسیه، دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۲۰۰۲م.
- _____ کتاب التاج فی اخلاق الملوک، تحقیق: فوزی خلیل عطوی، شركة اللبنانيه للكتاب، بیروت، ۱۹۷۰م.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس، الوزراء والكتاب، دار الفكر الحديث، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- حسن، حسن ابراهیم و علی ابراهیم حسن، النظم الاسلامیه، مکتبه النهضة المصریة، قاهره، بی تا.
- حموی، یاقوت، معجم البلدان، دارصار، بیروت، ۱۹۹۵م.
- _____ معجم الادبا، تحقیق: احسان عباس، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۹۹۳م.
- خدایی، سید علی اکبر، «ربیع بن یونس»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۹، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۹۲ش.
- خضری، محمد، محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه (الدوله العباسیه)، المختار، قاهره، ۱۴۲۴ق.
- خضری، سیداحمدرضا، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، سمت، تهران، ۱۳۷۹ش.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ق.
- خلیفه بن خیاط، تاریخ، تحقیق: فواز، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- خوارزمی، محمد بن احمد، مفاتیح العلوم، دار المناهل، بیروت، ۱۴۲۸ق.

- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷ش.
- دینوری، ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، تحقیق: علی شیری، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشرنی، تهران، ۱۳۷۱ش.
- ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۳ق.
- ذیلابی، نگار، «دربار»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۷، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۹۳ش.
- رباح، اسحاق محمد، تطور النقود الاسلامیه حتی نهایه عهد الخلافه العباسیه، دار كنوز المعرفة، عمان، ۲۰۰۸م.
- رفاعی، انور، تشکیلات اسلامی، ترجمه سیدجمال موسوی، به نشر، مشهد، ۱۳۹۳ش.
- زركلی، خیرالدین، الاعلام، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۹م.
- زرین کوب، روزبه و حمیدرضا پاشازانوس، «نظام سیاسی ساسانی (۳۲۵-۵۷۹م) و نظریه پاتریمونیا - بوروکراتیک ماکس وبر»، پژوهش های تاریخی، سال سوم، ش ۳، ۱۳۹۰ش، صص ۹۹-۱۱۲.
- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲ش.
- شامی، فضیله، «الفصل بن الربیع الحاجب و الوزير (۱۳۸-۲۰۸ق)»، المؤرخ العربی، ش ۲۸، ۱۹۸۶م، صص ۸۸-۹۴.
- شهابی، هوشنگ و خوان لینز، نظام های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، شیرازه، تهران، ۱۳۸۰ش.
- صابی، هلال بن محسن، رسوم دارالخلافه، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶ش.
- _____ رسوم دارالخلافه، دارالرائد العربی، بیروت، تحقیق: میخائیل عواد، ۱۴۰۶ق.
- طاش کوپری زاده، احمد بن مصطفی، مفتاح السعاده و مصباح السیاده فی موضوعات العلوم، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- طبری، محمد بن جریر بن یزید، تاریخ، دارالتراث، بیروت، ۱۹۶۷م.
- طقوش، محمدهسپیل، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی و با اضافاتی از رسول جعفریان، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۳ش.
- غزالی، ابوحامد محمد، الثبر المسبوك فی نصیحه الملوك، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۴۲۹ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، هجرت، قم، ۱۴۰۹ق.
- فرخنده زاده، محبوبه، «پادشاه زدگی؛ غلبه نظامیان بر ساختار سیاسی - اداری خلافت عباسی»، تاریخ اسلام، سال هجدهم، ش ۱، ۱۳۹۶ش، صص ۱۱۳-۱۳۵.
- _____ «حاکمیت خلافت عباسی بر مبنای نظریه اقتدار سنتی ماکس وبر»، مطالعات تاریخی فرهنگی، سال هفتم، ش ۲۵، ۱۳۹۴ش، صص ۷۳-۹۶.
- فرهمندپور، فهیمه و محبوبه فرخنده زاده، «نقش دبیران ایرانی در تحول نظام اداری عباسیان»، مطالعات تاریخ اسلام،

سال ششم، ش ۲۰، ۱۳۹۳ ش، صص ۹۹-۱۲۱.

فروند، ژورن، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، توتیا، تهران، ۱۳۸۳ ش.

قلقشندی، احمد بن عبدالله، صبح الاعشى فى صناعة الانشاء، تحقيق: محمدحسين شمس الدين، دارالكتب العلميه، بيروت، بی‌تا.

گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، تحقيق: عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳ ش.

مجهول المؤلف، اخبار الدولة العباسية و فيه اخبار العباس و ولده، تحقيق: عبدالعزيز الدورى و عبدالجبار المطلبی، دار الطليعه، بيروت، ۱۳۹۱ ق.

مسعودی، علی بن الحسین، التنبيه و الاشراف، تصحيح: عبدالله اسماعيل الصاوى، دارالصاوى، قاهره، بی‌تا.

_____ علی بن الحسین، مروج الذهب، دارالهجره، قم، ۱۴۰۹ ق.

معین، محمد، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸ ش.

مؤذن جامی، محمد مهدی، «ابویوب موریانی»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ ش.

نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، تصحيح: عباس اقبال، طهوری، تهران، ۱۳۴۴ ش.

نفیسی، علی اکبر، فرهنگ نفیسی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۱۸ ش.

وکیع، محمد بن خلف، اخبار القضاة، عالم الكتب، بيروت، ۱۴۲۲ ق.

يعقوبی، احمد بن ابی‌يعقوب، تاريخ، دار صادر، بيروت، بی‌تا.

SOURDEL, D., "HADJIB", *EF*².



History & Culture

Vol. 50, No. 1, Issue 100

Spring & Summer 2018

DOI: <https://doi.org/10.22067/jhc.v50i1.75694>

تاریخ و فرهنگ

سال پنجاهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۰

بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۸۹-۱۱۰

تطور معنای رفض و تشیع در منابع رجالی - فرقه ای اهل سنت*

حسن نقی زاده^۱

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: naghizadeh@um.ac.ir

حسن نمکی نوقاب

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد

Email: namaki.ha14@gmail.com

چکیده

فهم معنای دقیق اصطلاح‌ها و توجه به تغییر و تحول مولفه‌های معنایی یک واژه یا اصطلاح در طول تاریخ، سبب شناخت واقع‌بینانه‌تری از مسائل و تحلیل درست موارد کاربرد آن می‌شود. از جمله واژگانی که به نظر می‌رسد در طول تاریخ دچار تحول معنایی شده باشند، دو عنوان تشیع و رفض است که هم در فرقه‌شناسی و هم در علم رجال از آن دو بهره گرفته می‌شود. این تحقیق با تحلیل قرائن تاریخی درصدد بازخوانی واژه‌های «رفض و تشیع» در سده‌های نخستین هجری برآمده و به این سوال پاسخ داده که آیا دو تعبیر رفض و تشیع در این قرون صرفاً به شیعیان امامی اطلاق می‌شود یا دایره معنایی فراتر از تشیع امامی داشته و فرقه‌ها و جریان‌های دیگری از تشیع را هم در خود جای می‌دهد؟ این جستار در پی اثبات این مدعا است که بر خلاف تصور اولیه، دو عنوان تشیع و رفض انحصاری بر فرقه امامیه ندارد و رجوع به تعاریف خود اهل سنت از این دو اصطلاح و انطباق آن با جریان‌های منتسب به تشیع، بیانگر نوعی توسعه معنایی این دو واژه در کاربردهای متقدمان است که به تدریج دچار نوعی تحدید معنایی شده و در تشیع امامی به اصطلاح امروزی خود منحصر شده و عدم توجه به این نکته از سوی برخی از پژوهشگران، تحلیل‌های نادرستی نسبت به کاربرد این دو تعبیر در توصیف راویان ایجاد کرده است.

کلیدواژه‌ها: شیعه، رفض، امامیه، زیدیه، عثمانیه، شیخین، امام علی (ع).

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۷/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۲/۰۴.

۱. نویسنده مسئول

Semantic Evolution of the Terms Rafida and Shi'ism in Rijal and Religious Sect Sources of the Sunnis

Hassan Naghizadeh(Corresponding author)

Professor of Ferdowsi University of Mashhad

Hassan Namaki Noqab

Ph.D. student in Quran and Hadith, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

Understanding the exact meaning of the terms and tracking the evolution of the semantic components of a word or term throughout history will offer a more realistic perception of the issues and the accurate analysis of its applications. Among the words that seem to have undergone a semantic change over the course of history are the two terms Shi'ism and rafida, which are used both in sectology and *Elm al-rejal* (Science of Narration). This research, by analyzing historical evidences, attempts to revisit terms " rafida and Shi'ism " in the early centuries and address the question whether the two terms of rafida and Shi'ism in these centuries have referred solely to the Imamiyyah Shia or the semantic scope of this term is far beyond Imamiyyah Shia, encompassing other Shia sects and movements. This paper seeks to prove that, contrary to the general perception, the two terms of Shi'ism and rafida are not exclusive to Imamiyyah Shia. The definitions of these two terms offered in Sunni sources and its adaptation to the movements attributed to Shi'a manifest a kind of semantic development of these two words in the discourse of earlier theorists. However, it has undergone a semantic delimitation over time, becoming constrained to its current meaning in the Imamiyyah Shia. Failure to recognize this point, some researchers have provided incorrect analysis of the application of these two terms in describing narrators.

Keywords: Shia, Rafida, analysis, Zaidiyyah, Osmaniyyah, Sheikhin, Imam Ali (AS)

مقدمه

واژه‌های «رفض» و «تشیع» که مورد استفادهٔ رجالیان و علمای اهل سنت بوده و در گزارش‌ها و شرح حال راویان به کار رفته، از جمله مفاهیمی است که در طول تاریخ اسلام، دچار قبض و بسط معنایی شده و عدم توجه به این مساله سبب تحلیل‌های نادرست برخی از علما در این باب شده است. آشنایی با چنین نمونه‌هایی ضرورت پرداختن به این مسأله را تبیین می‌کند. محمدتقی شوشتری (د. ۱۴۱۵ق) در مقدمهٔ قاموس الرجال در تعریف شیعه و رافضی نزد اهل سنت آورده است: معنای «فلاَنُ شیعی» و «فلاَنُ یتشیعُ» در کلام اهل سنت، اعم از امامیه است و مرادف با امامیه عبارت «رافضی» یا «شیعی غال» است (شوشتری، ۲۲/۱). نامبرده به توسعهٔ معنایی اصطلاح شیعه کاملاً توجه داشته و آن را اعم از امامیه می‌داند، ولی در مورد اصطلاح رفض، کاربرد عبارت «رافضی» و «شیعی غال» در توصیف یک راوی را نشانهٔ امامی بودن او می‌داند، هرچند که در مورد عبارت «شیعی غال» در پایان همین سخن خود انحصار آن به امامی بودن راوی را رد کرده است (همو، ۲۳/۱).

ذهبی از رجال‌شناسان مشهور اهل سنت نیز گرچه در میزان الاعتدال به تفاوت تعریف و تلقی متقدمان و متأخران اهل سنت از اصطلاح تشیع توجه داشته (نک: ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۱۸/۱-۱۱۹)، نسبت به اصطلاح رفض و تفاوت کاربرد آن میان متقدمان و متأخران سخنی نگفته است؛ با وجود این، بر اساس برخی عبارات به نظر می‌رسد او رفض را مرادف با تشیع امامی می‌دانسته است؛ وی در علت عدم نقل بخاری از علی بن هاشم بن برید (د. ۱۸۰ق) آورده است: «بخاری به علت غلو علی بن هاشم از او روایتی نقل نکرده است؛ زیرا بخاری به شدت از روافض پرهیز داشت، گویی وی از تدین و اعتقاد روافض به تقیه ترس داشته است...» (همان، ۱۹۴/۵). ذهبی (د. ۷۴۸ق) در حالی علت پرهیز بخاری از علی بن هاشم را به تقیه وی مربوط دانسته است که به اذعان «ملل و نحل» نویسان، تقیه از ویژگی‌های خاص فرقهٔ امامیه بوده است (اشعری، ۴۶/۱، ۵۷) و در کتب رجالی امامیه نیز جز شیخ طوسی (د. ۴۶۰ق)، کسی از علی بن هاشم نام نبرده است و به گواه کتب رجالی زیدی، وی در قیام‌های زیدیه شرکت داشته و از زیدیان شمرده شده (نک: مسوری، ۳۲) و از این رو، تحلیل یادشدهٔ ذهبی دربارهٔ نوع رفتار بخاری نسبت به راوی مذکور می‌تواند ناشی از اندیشهٔ یکسان‌انگاری رفض با جریان امامیه بوده باشد.

تصور ترادف میان دو عنوان شیعه و رفض با مفهوم شیعهٔ اثنی‌عشری را می‌توان در عبارات البیاس قاسمی از محققان معاصر شیعی به صورت واضح‌تر دید؛ آن‌جا که در مقام بیان راویان شیعی کتاب بخاری و پس از بیان سخنی از ذهبی، چنین برداشت می‌کند که منظور از رافضه در زبان رجال‌شناسان اهل سنت همان شیعه و پیروان مکتب اهل بیت (ع) و معتقدان به امامت آنان بوده و بخاری از این افراد - که آنان را

کافر و ملحد دانسته - در صحیح روایت آورده است (نک: قاسمی، ۷۸).

این موارد نشان‌دهنده غفلت این پژوهشگران نسبت به تطور دو اصطلاح رفض و تشیع در طول زمان است که در برخی موارد واژه شیعه را با مفهوم تشیع دوازده امامی خلط کرده‌اند و از سوی دیگر، اصطلاح رفض را منحصر در تشیع امامیه دانسته‌اند که در ادامه، نادرستی این دو موضع را نشان خواهیم داد. با لحاظ نکات مذکور، مقاله حاضر در درجه اول به دنبال اثبات تحول در معنای رفض و رافضی است و اهتمامی به اثبات توسعه معنایی عنوان تشیع ندارد؛ ولی از آن‌جا که شناخت تطور و گستره معنایی واژه «رفض» در میان رجال‌شناسان متقدم وابسته به شناخت تشیع ابتدایی صدر اسلام و مناسبات آن بوده، سخن گفتن از واژه «تشیع» نیز ضروری است؛ علاوه بر این، اقتران دو اصطلاح تشیع و رفض در توصیف یک راوی و در نتیجه، احتمال یکسان‌انگاری آن دو از سوی خواننده نیز بررسی مفهوم «تشیع» در این مقاله را بیشتر توجیه می‌کند.

در نگاهی کلی، در این مقاله در وهله اول، در پی شناخت ملاک‌های تعریف رافضی و شیعی و بیان افتراق این دو، در کتب رجال‌شناسان اهل سنت هستیم و سپس به جهت اثبات توسعه معنایی اصطلاح رافضی در میان متقدمان، به بررسی مؤلفه‌های فکری جریان‌های همسو با اندیشه رفض خواهیم پرداخت؛ آن‌گاه نشان خواهیم داد که گروه‌هایی غیر از امامیه نیز به همان عقاید و اندیشه رفض که در تعریف رافضی بدان اشاره شده، معتقدند؛ از این رو، طبیعی است که فردی رافضی را بتوان یافت که امامی اثنی‌عشری نباشد.

گفتنی است که در باب توسعه معنایی اصطلاح شیعه نوشته‌های زیادی در قالب مقاله و سخنرانی موجود است؛ چنان‌که کاربرد آن در غیرتشیع امامی در زبان محققان امری مسلم گرفته شده است و همان گونه که خواهد آمد، رجال‌شناسان اهل سنت نیز بر این نکته واقف بوده‌اند و بدان تصریح کرده‌اند. با این همه، در مورد اصطلاح رفض و دائرة معنایی رافضی در زبان آن عالمان مقاله‌ای مستقل نوشته نشده است. با وجود این، دو مقاله در مورد رفض و رافضی نوشته شده است که یکی کوشیده از ملاک‌های انتساب به رفض توسط فقیهان اهل سنت و بررسی احکام فقهی آنان در مورد کفر رافضی سخن گوید^۱ و دیگری به بحث از منشأ پیدایش اصطلاح رافضیه و اندیشه مقابل رفض در متون تاریخی اختصاص یافته است^۲. مقاله «ملل و نحل: با مفاهیم سه گانه، مرجئه، معتزله، رافضه، آشنا شویم» از جعفر سبحانی و مدخل «رافضی» در جلد ۱۹ دانشنامه جهان اسلام نیز به بررسی پیشینه و آراء پیرامون وجه تسمیه رافضی پرداخته‌اند. علاوه

۱. توکل‌یان اکبری، محمود، «تأملی در مفهوم رفض و کفر رافضی»، در تاریخ و فرهنگ، ش ۸۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.

۲. اعتصامی، عبدالمجید، «خاستگاه اندیشه رفض و نسبت آن با واژه رافضه»، در کلام اهل بیت، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.

بر این، در آثار مستشرقان نیز می‌توان به مقاله «رافضه» اتان کلبرگ اشاره کرد که به بازتفسیر «رافضی» در زبان ائمه پرداخته^۱ و همچنین فان اس در کتاب کلام و جامعه به معرفی «رافضی» به عنوان یکی از گرایش‌های تشیع کوفی پرداخته است.^۲

از پژوهش‌های پیشین دو مقاله اول به طور ضمنی و گذرا به تحول معنایی اصطلاح رافضی و رفض اشاره کرده‌اند. مقاله جعفر سبحانی و مدخل «رافضی» در دانشنامه جهان اسلام نیز با تحلیلی که از وجه تسمیه این عنوان ارائه کرده‌اند، اصلاح رافضی را یک اصطلاح سیاسی دانسته و عمومیت این اصطلاح را برای همه جریان‌ها متذکر شده‌اند، اما هیچ‌کدام از آن‌ها تحلیل جامعی درباره جریان‌هایی از تشیع که در معرض انتساب به رفض قرار گرفته‌اند و نیز در باب دلایل این انتساب ارائه نکرده‌اند. ادعای موجز مقالات مذکور توسعه معنایی واژه رافضی در میان متقدمان است و پژوهش حاضر این ادعا را از طریق شناسایی و بررسی مولفه‌های فکری جریان‌ها و مصادیق موجود، به داوری برده و به صورت مستدل تایید کرده است.

۱- مفهوم تشیع و رفض

برای فهم معنا و مفهوم رفض و تشیع، با اتکا به کتب لغت و رجال اهل سنت، به معنای لغوی و سپس معنای اصطلاحی آن‌ها می‌پردازیم.

۱-۱- شیعیه

۱-۱-۱- معنای لغوی

واژه شیعیه (جمع آن شیع و أشیاع) به معنای دوست و پیرو است. این واژه هم بر یک فرد و هم بر یک گروه اطلاق می‌شود (ابن اثیر، ۵۱۹/۲-۵۲۰؛ فیروزآبادی، ۴۷/۳). از این رو، شیعۀ یک فرد، یاران و پیروان اویند (جوهری، ۳۷۵/۴؛ ابن منظور، ۱۸۸/۸) که در اثر محبت و علاقه، به وی تمایل یافته‌اند (ابوهلال عسکری، ۳۰۷). همچنین هر گروهی که بر کاری اتفاق نظر داشته باشند یا به جهت انجام کاری کنار هم آیند، به آنان شیعیه اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۸۸/۸).

گویا این واژه و مشتقات آن در قرآن کریم، به کلی در معانی لغوی به کار رفته‌اند. شیعیه در قرآن به چند

۱. اتان کلبرگ در این مقاله به بررسی کاربردهای مثبت عنوان رافضی در زبان ائمه (ع) پرداخته و نشان داده است که آنان برای رهایی از معنای منفی و تحقیرآمیز رفض، معنای مثبت و ستایش‌آمیزی بدان داده‌اند (رک: Kohlberg, "the term Rafida in Imami Shia Usage", in *Journal of the American Oriental Society*, v.99, 1979, p.677-9).

۲. کتاب کلام و جامعه در سده‌های دوم و سوم هجری در شش جلد به زبان آلمانی اثر یوزف فان اس اسلام شناس آلمانی است که به زبان‌های انگلیسی و فارسی هم ترجمه شده است. فان اس در جلد اول کتاب به مناسبت بحث از سرزمین‌های اسلامی از عراق نام برده و ذیل این عنوان از رافضیه به عنوان یکی از گرایش‌های شیعیه یاد کرده و به بیان مشخصه‌های فکری و معرفی برخی از سرآمدان آن‌ها پرداخته است (رک: ترجمه انگلیسی، صص ۳۶۶-۳۱۴).

صورت به کار رفته است: یک بار به صورت مفرد و غیر مضاف (مریم/۶۹)، سه بار به صورت مفرد و مضاف (قصص/۲۸ و صافات/۸۳)، پنج بار به صورت «شیع» (حجر/۱۰، انعام/۶۵ و ۱۵۹ و...)، دو بار به صورت اشیاع و مضاف (قمر/۵۱، سبأ/۵۴) و یک بار به صورت فعل (نور/۱۹).

واژه شیعه همراه با ال و لام معرفه و به صورت غیر مضاف تنها بر پیروان امام علی (ع) اطلاق می شود؛ اما به صورت نکره، عموم پیروان فرقه ها و گرایش ها را در بر می گیرد و حتماً با یک قید می آید (رک: ابوحاتم رازی، ۳/۳۷). به همین دلیل، به پیروان عثمان شیعه عثمان و به پیروان معاویه شیعه معاویه گفته می شده و از همین رو، واژه شیعه در یک مفهوم عام، بر هواداران عثمان و معاویه هم اطلاق می شده است (منقری، ۵۱۰؛ طبرانی، ۱۲۹). با گذشت زمان، این عنوان به کسانی اختصاص یافت که نسبت به امام علی (ع) و خاندانش «محبت شدید» داشته یا ولایتش را پذیرفته بودند (ابن اثیر، ۲/۵۱۹-۵۲۰).

۱-۱-۲. معنای اصطلاحی

عالمات اهل سنت، به ویژه رجالیان، علی رغم ذکر راویان شیعی در آثار خود، تعریف واحد و روشنی از عنوان تشیع ارائه نکرده اند؛ جز آنکه هنگام ذکر تراجم این راویان به بیان مرتبه و شدت و ضعف تشیع آنان اشاره کرده و گاه به بیان ملاک و تعیین مرز میان اصطلاحات پرداخته اند. با رجوع به منابع رجالی اهل سنت با طیف مختلفی از تعبیرهای ناظر به تشیع راوی مواجه می شویم که می توان آن ها را در سه سطح دسته بندی کرد:

الف) تشیع خفیف: در این سطح، راوی با تعبیری توصیف شده است که از خفیف بودن تشیع او در آن برهه از تاریخ حکایت می کند. این تعبیر در کتب رجال از این دست است: شیعی (نک: ذهبی، میزان الاعتدال، ۱/۲۲۸، ۲/۱۵۷؛ مزی، ۹/۶۸)، یتشیع (نک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ۹/۵۵؛ عجللی، ۸۸؛ ابن سعد، ۷/۲۸۸)، فیه تشیع قلیل (خفیف) (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۰/۱۴۵، ۱۵۱)؛ رُمی بالتشیع (ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۰/۳۰۳)؛ مائل (ابن سعد، ۷/۲۵۲؛ مزی، ۱۲/۹).

ب) تشیع شدید: در این سطح، رجال شناسان سنی راویان را با عبارات و لحن تندتری توصیف کرده اند که از جمله می توان به این موارد اشاره کرد: غالباً فی التشیع، شیعی غال یا من غلاة التشیع (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱/۴۳۶؛ ابن عدی، ۳/۹۵۰؛ ابن حبان، ۲/۱۰۵)، شیعی رافضی (عقیلی، ۳/۳۴)، شدید التشیع (ابن ابی حاتم، ۶/۲۲۳)، شیعی بغیض (ذهبی، همان، ۴/۵۴۴)، شیعی جلد (ذهبی، همان، ۲/۳۶۳)؛ شیعی مُحترق (مزی، ۲۶، ۲۹۷ / ۱۹، ۱۶۹).

ج) اختلاف در تشیع راوی: گاهی در توصیفات رجالی در مورد یک راوی با تناقض ها و اختلافاتی ناظر به کیفیت تشیع او مواجهیم؛ به عنوان مثال، ابن سعد (د. ۲۳۰ق) درباره خالد بن مخلد قَطَوانی

(د. ۲۱۳ق) از راویان شیعی کتاب بخاری می‌گوید: «منکر الحدیث و دچار تشیع افراطی است» (ابن سعد، ۴۰۶/۶)، ولی عجللی (د. ۲۶۱ق) آورده است: او ثقة و تشیع اندکی دارد (عجللی، ۳۳۲/۱)؛ یا مثلاً در مورد عدی بن ثابت (د. ۱۱۶ق) ذهبی می‌گوید: «اگر شیعیان مثل او بودند شرشان کم بود» (ذهبی، همان، ۶۱/۳)؛ ولی ابن حجر (د. ۸۵۲ق) به نقل از دارقطنی (د. ۳۸۵ق) او را غالی دانسته است (ابن حجر، هدی الساری، ۴۲۳).

رجالیان اهل سنت علاوه بر انتساب راویان به تشیع با درجات مختلف، به بیان ملاک‌ها در کیفیت تشیع آنان نیز پرداخته‌اند و آشنایی با این عبارات می‌تواند ما را در فهم مفهوم تشیع نزد آنان یاری کند. یحیی بن معین (د. ۲۳۳ق)، از محدثان مشهور اهل سنت در نیمه نخست قرن ۳ق، معیار و ملاک تمایز شیعه از سنی را در مسأله تقدم و افضلیت بین عثمان و حضرت علی (ع) می‌دانست و هرکس علی (ع) را بر عثمان مقدم می‌شمرد، شیعه می‌دانست و معتقد بود مذهب ما این است که ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) را به ترتیب خلیفه بدانیم (نک: ابن معین، ۴۶۵/۳).

دارقطنی (د. ۳۸۵ق) از دیگر محدثان اهل سنت، ضمن بیان اجماع صحابه در مورد افضلیت عثمان بر حضرت علی (ع)، عقیده متمایزکننده اهل سنت از شیعیان را در همین نکته می‌داند و به نوعی سخن ابن معین را تکرار می‌کند و حتی پا را از این فراتر نهاده و مدعی می‌شود که اولین مرحله رافضی‌گری اعتقاد به تقدم علی (ع) بر عثمان است. ذهبی این سخن دارقطنی را آورده و با آن به مخالفت پرداخته و می‌گوید: «مسأله تقدم علی (ع) بر عثمان، نه رفض است و نه بدعت؛ زیرا صحابه زیادی معتقد به این بودند؛ بلکه بدون شک شیخین بر این دو افضل هستند و کسی که مخالف این باشد شیعی جلد است...» (رک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۷/۱۶، ۴۵۸).

ابن حجر نیز در فتح الباری می‌نویسد: تشیع، محبت به حضرت علی (ع) و تقدم او بر صحابه است و اگر کسی او را بر شیخین برتری دهد غلو در تشیع دارد و رافضی نامیده می‌شود... (ابن حجر، فتح الباری، ۲۳۱/۲-۲۳۲).

ذهبی از دانشمندان سده ۸ ق در آثار خود متعرض ویژگی‌های و درجات تشیع شده است. او در شرح حال حسن بن صالح کوفی (د. ۱۶۹ق)، بعد از بیان خودداری حسن از ترحم بر عثمان، اضافه می‌کند که هرکس از ترحم بر عثمان خودداری کند، رگه‌هایی از تشیع در او وجود دارد و کسی که نسبت به عثمان بغض و کینه‌ای داشته باشد و از او بدگویی کند، شیعه جلد است... (ذهبی، همان، ۳۶۹/۷-۳۷۰).

همو در میزان الاعتدال در ذیل شرح حال ابان بن تغلب (د. ۱۴۰ق)، او را شیعی جلد و به نقل از ابن عدی جرجانی، غالی در تشیع می‌خواند؛ ولی با وجود این، او را توثیق کرده و در جواب کسانی که می‌-

گویند چطور یک بدعت‌گذار را توثیق کرده، بدعت را به دو نوع صغری و کبری تقسیم کرده و بدعت صغری را غلو در تشیع یا تشیع بدون غلو می‌داند که در میان تابعان از این دسته زیاد وجود داشته‌اند. او بدعت کبری را رفض و غلو در تشیع می‌داند و روایات راویان معتقد بدان را مردود شمرده است. ذهبی در ادامه، تشیع ابان را از نوع بدعت صغری و او را از کسانی دانسته که به شیخین تعرض نکرده و فقط حضرت علی (ع) را بر شیخین افضلیت داده‌اند (ذهبی، میزان الاعتدال، ۵/۱).

با توجه به این عبارات و سخنان می‌توان از تعریف اصطلاحی تشیع یک تقسیم بندی فراهم کرد:

الف) تشیع عام و حداقلی: در این نوع از تشیع، شخص نسبت به حضرت علی (ع) محبت دارد و در یک مرحله بالاتر ایشان را بر سایر صحابه افضل می‌داند. این تشیع با عباراتی چون «فلان یتشیع»، «شیعه علی» و «تشیع قلیل» بیان شده است.

ب) تشیع خاص و حداکثری: در این نوع تشیع، فرد علاوه بر قبول افضلیت، امامت حضرت امیر (ع) را به عنوان خلیفه بلا فصل پیامبر (ص) منصوب می‌داند. این نوع از تشیع همان است که از آن به رافضی و یا شیعی جلد تعبیر شده است.

۱-۲- رفض

یکی از اصطلاحاتی که به صورت مطلق یا به همراه واژه شیعه در توصیف یک راوی به کار رفته، عبارت «فلان رفض» یا «فلان رافضی» است. در این جا نخست رفض را در لغت بررسی می‌کنیم و سپس به معنای اصطلاحی آن می‌پردازیم.

۱-۲-۱- معنای لغوی

فعل «رفض» در لغت یعنی ترک کردن و کنار گذاشتن کسی یا چیزی (جوهری، ۱۷۰۸/۳؛ ابن فارس، ۴۲۲/۲) و اسم «رفض» به شیء متفرق گفته می‌شود و جمع آن أرفاض است (ابن منظور، ۲۱۶/۵).

۱-۲-۲- معنای اصطلاحی

اصطلاح رفض در وهله اول به معارضان و مخالفان یک حکومت و نظام اطلاق می‌شود (نک: منقری، ۲۹)؛ از این رو، اصطلاح «رفض» اساساً یک اصطلاح سیاسی است؛ ولی در تاریخ اسلام به افرادی رافضی اطلاق می‌شده است که حکومت خلفا را مشروع نمی‌دانستند و از آن جا که شیعیان اثنی عشری یکی از این گروه‌ها بوده‌اند، این لفظ به آنان نیز اطلاق شده است. البته گزارش دیگری هم در وجه تسمیه شیعیان به نام «رافضی» وجود دارد و منابع سنی غالباً به این روایت تاریخی استناد می‌کنند. در این گزارش آمده است که پس از قیام زید و پیوستن جمعیت انبوهی از شیعیان به قیام ضد اموی او، بیعت کنندگان از او خواستند از شیخین تبری جوید، ولی او از این عمل خودداری نموده و اصحابش را نیز از آن منع می‌کرد و

از همین رو، عده زیادی از پیروانش او را رفض کردند (فیروزآبادی، ۳۳۲/۲؛ ابن کثیر، ۳۲۹/۹، ۳۳۰؛ ابن تیمیه، ۳۵/۱).

این اصطلاح نیز مانند واژه شیعه در زبان عالمان با ابهام روبه‌رو است و شاید گمان شود که ناظر به شیعه اثنی‌عشری است، ولی باید دقت کرد همان‌طور که گفته شد، در طول تاریخ اسلامی این اصطلاح به هر فرقه و یا فردی که مخالف با یک جریان و یا امری باشد و حکومت وقت را نپذیرد، اطلاق شده است؛ مثلاً معاویه، شیعه عثمان را که خلافت حضرت علی (ع) را نپذیرفتند رافضی نامید (سبحانی، ۱۱۶/۱-۱۱۷) و یا اینکه برخی از فرق نویسندگان همه شاخه‌های شیعه را رافضی دانسته‌اند و ذیل روافض از آن‌ها نام می‌برند (بغدادی، ۱۷-۱۵). علت جعل این اصطلاح هر چه باشد، آنچه به پژوهش حاضر مربوط می‌شود، این است که عده‌ای از راویان شیعی با این واژه توصیف شده‌اند و لازم است برای فهم مفهوم این واژه به عبارات خود رجالیان مراجعه کرد تا ویژگی‌ها و مؤلفه‌های راویانی که به این نام توصیف شده‌اند، دقیق‌تر شناخته شود.

احمد بن حنبل (د. ۲۴۱ق) بنا به گزارش فرزندش سبب شیخین را نماد رفض می‌دانسته است (ابن حنبل، ۹۹/۱). ابن حجر ضمن آن‌که تشیع را با ویژگی محبت حضرت علی (ع) توصیف می‌کند، افضل دانستن آن حضرت بر شیخین را رفض و همراه کردن سبب و لعن شیخین به این افضلیت را غلو در رفض می‌داند (ابن حجر، هدی الساری، ۴۵۹/۱). ذهبی نیز در سیر اعلام النبلاء نخست قول دارقطنی مبنی بر ادعای اجماع صحابه در رافضی شمردن فرد معتقد به تقدم حضرت علی (ع) بر عثمان را نقل کرده است و سپس دشمنی با شیخین و عدم قبول خلافت آنان را ملاک رفض دانسته است (۴۵۷/۱۶-۴۵۸). ذهبی در دو موضع دیگر از کتاب‌هایش (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۶۹/۷-۳۷۰؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۵/۱) ملاک رافضی را عداوت با شیخین و طرد خلافت آنان معرفی کرده است.

چنان‌که گفته شد، ابن حجر و ذهبی رفض را مربوط به عداوت با شیخین و عدم مشروعیت خلافت آنان معرفی می‌کنند. با این‌همه، گاهی این اصطلاح به کسانی هم که صرف محبت اهل بیت را داشته‌اند، نسبت داده شده است؛ به عنوان مثال، شافعی (د. ۲۰۴ق) که به دوستی با اهل بیت معروف بود، از سوی برخی به رفض متهم شده است. او در اشعاری که بدو نسبت داده شده، به رافضی بودن خود افتخار کرده و می‌گوید: اگر محبت آل محمد (ص) رفض است، پس جن و انس شهادت دهند، من رافضیم (زبیدی، ۳۵۴/۱۸). مضمون این‌گونه از اشعار نشان می‌دهد که برخی از بزرگان اهل سنت صرفاً به جهت محبت به خاندان پیامبر (ص) به رفض منتسب شده‌اند.

نسائی (د. ۳۰۳ق) نیز به سبب حب اهل بیت (ع) به رفض متهم شده است. او با نوشتن کتاب

خصائص امیرالمؤمنین مورد آزار قرار گرفت و از جانب دیگران به عنوان رافضی شناخته شد (نسائی، ۱۱)؛ حتی برخی دشنام و سرزنش صحابه را نیز رفض می‌دانستند (نک: ذهبی، میزان الاعتدال، ۳۲۴/۵). گویا این واژه از خاستگاه اصلی خود فاصله گرفته و به مرور زمان توسط مخالفان امامیه به شیعیان مخالف شیخین و قائل به تقدم حضرت بر آن دو و حتی صرفاً دوستان اهل بیت و دشمنان معاویه اطلاق شد. هدف این نام‌گذاری با توجه به معنای منفی این واژه می‌تواند حربه‌ای برای تخریب شخصیت راویان امامی و یا ایجاد یک جو خاص در مورد راوی و احادیث او باشد تا دیگران را از استفاده از او بر حذر دارند (نک: آقائوری، ۱۰۹).

به عنوان حاصل پژوهش تا بدین مرحله، می‌توان گفت که ابتدایی‌ترین نوع تشیع، محبت به آل محمد(ص) بوده است. این محبت در میان بیشتر صحابه، تابعان و اهل سنت قرون نخستین، غیر از ناصبیان، شایع بود؛ از این رو، ممکن بود یک راوی منتسب به تشیع شود و هیچ همسویی با اندیشه تشیع خاص یا همان تشیع مصطلح امروزی نداشته باشد. نکته دیگر این که در میان عموم محدثان و رجال اهل سنت، محبت به اهل بیت(ع) و اعتقاد به تقدم حضرت علی(ع) بر همه صحابه به جز شیخین، تشیع قلیل و سیر نامیده می‌شود. آنان روایات چنین راوی را می‌پذیرند. همچنین در میان ایشان، اعتقاد به افضلیت آن حضرت بر شیخین، نماد رفض، و عداوت با شیخین، غلو در رفض شناخته شده و سبب جرح راوی و طرد روایات او می‌شود.

۲- تشیع در سده‌های نخست هجری

پس از بیان معنا و مفهوم واژه شیعه و رافضی و ملاک‌های متمایزکننده این دو در زبان علمای اهل سنت، به جهت فهم دقیق معنای این دو اصطلاح در میان قدام و اختلاف تعبیر رجال‌شناسان در توصیف نوع تشیع یک راوی، به بررسی وضع شیعیان و دسته‌بندی‌های آنان در سده‌های نخست هجری خواهیم پرداخت. در این بخش ابتدا به دو موضوع اساسی تشیع کوفی و تقابل جریان عثمانی و علوی که در فهم معنای توسعه یافته تشیع و رفض در سده‌های ۱-۳ق نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، اشاره خواهیم کرد و سپس به بازخوانی مولفه‌های فکری جریان‌های منتسب به تشیع در سده‌های آغازین هجری می‌پردازیم و به این سوال پاسخ می‌دهیم که عنوان رافضی با کدام یک از این گروه‌ها و جریان‌های شیعی انطباق دارد؟ و اینکه آیا این اصطلاح می‌تواند به عنوان نشانه‌ای بر امامی بودن راوی مطرح شود؟

۲-۱- تشیع کوفی

یکی از مراکز تجمع شیعیان در قرون نخستین هجری شهر کوفه بوده است

(<http://hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?LanguageID=1&id=31079>).

سابقه تشیع در این شهر به دوران خلافت امام علی (ع) می‌رسد. دوران چند ساله اقامت امام در این شهر، موجب تثبیت تشیع در آن شد؛ به طوری که در پایان قرن اول هجری کوفه شهری شیعی تلقی می‌شد که محل تجمع سران شیعه در عراق و مرکز مخالفت با امویان بود. این غلبه تا حدی بود که برخی از عالمان نیز از وجود فردی ناصبی و موافق حکومت معاویه در این شهر اظهار شگفتی می‌کردند (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۷۲/۶).

درباره تشیع کوفی به عنوان یکی از جریان‌های معتدل شیعی و به ویژه، در بررسی ابعاد اندیشه‌های مذهبی و مکاتب فقهی آن، هنوز جای تحقیق بسیاری وجود دارد. تشیع شاخه‌ی هوادار امام باقر (ع) در کوفه و تا قبل از انقلاب عباسی و همچنین طیف‌هایی از تشیع کوفی که بر گرد زید بن علی حلقه زدند و به طور کلی، گونه‌شناسی تشیع در این منطقه، نیازمند پژوهش جداگانه‌ای است؛ ولی روایات تاریخی و عبارات ناظر به مذهب و اعتقادات موجود در این شهر از وجود یک مذهب عام و مشترک میان غالب کوفیان خبر می‌دهد. دلیلی که ما را به وجود یک مذهب عام مشترک میان شیعیان ابتدایی در کوفه، قبل از شفاف شدن اختلافات درون فرقه‌ای شیعیان رهنمون می‌کند، کاربرد عباراتی ناظر به مذهب کوفیان مانند «فلان کوفی المذهب» یا «فلان علی مذهب اهل بلده» است. در همین باره ابواسحاق جوزجانی (د. ۲۵۹ق) از محدثان نیمه نخست سده ۳ق درباره فضل بن دکین (د. ۲۱۸ق) از عبارت «کوفی المذهب» استفاده کرده است (جوزجانی، ۸۱). ناشی اکبر (د. ۲۹۳ق) در مسائل الامامه می‌نویسد: «وکیع بن جراح، اصحاب عبدالله (شاگردان ابن مسعود)، محمد بن ادریس شافعی، عبدالله بن نعیم و ابونعیم فضل بن دکین و اکثر بزرگان اصحاب حدیث کوفه معتقدند که برترین مردم بعد از پیامبر، ابوبکر، عمر، علی و سپس عثمان است. این مشایخ علی را بر عثمان مقدم می‌دارند و این تشیع اصحاب حدیث کوفه است. این بزرگان زبیر، طلحه، عایشه، معاویه و عمرو بن عاص را دوست دارند و از هیچ‌یک از اصحاب پیامبر برائت نمی‌جویند ...» (ناشی اکبر، ۶۵). ابن حجر در ذیل حدیثی که در آن یکی از راویان به علوی بودن توصیف شده، در تفسیر و مراد از این واژه چنین آورده است: او «علی (ع) را در فضل و علم بر عثمان مقدم می‌داند و این عقیده مشهور گروهی از اهل سنت در کوفه است» (ابن حجر، فتح الباری، ۱۹۱/۶).^۱ ذهبی در سیر اعلام النبلاء ذیل تراجم برخی از راویان و در توضیح نوع تشیع آنان از عبارت «مذهب اهل بلده» و یا «کدأب

۱. ابن حجر با وجود تفضیل امام علی (ع) بر عثمان از جانب برخی، آنان را از دایره تسنن خارج نکرده است. با وجود این، چنان‌که در متن مقاله خواهد آمد، جریان مقابل علویان کوفه، یعنی عثمانیه، همین مقدار از اعتقاد را موجب خروج از دایره تسنن می‌دانستند.

اهل بلده» استفاده کرده و در میان این افراد، راویان کوفی نیز دیده می‌شوند: شریک بن عبدالله نخعی (د. ۱۷۷ق) (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۰۲/۸)؛ اسماعیل بن ابان وراق (د. ۲۱۶ق) (نک: ذهبی، همان، ۳۴۸/۱۰). همچنین در جای دیگر چنین آورده است: بخاری هنگامی که در مورد ابوغسان مالک بن اسماعیل مورد سوال قرار گرفت که چرا با وجود تشیع از او نقل حدیث می‌کنی، در جواب گفت: «او با همشهریان «خود هم عقیده است و اگر شما عبیدالله بن موسی و ابونعیم و گروهی از مشایخ کوفی ما را می‌دیدید [بر مذهب‌شان آگاه بودید] هرگز در مورد ابوغسان از ما سوال نمی‌پرسیدید» (همان، ۴۳۲/۱۰). وی در ادامه، وضع فکری این دو شخص را این طور بیان می‌دارد: ابونعیم فضل بن دکین و عبیدالله بن موسی نسبت به شیخین احترام می‌کردند؛ ولی نسبت به معاویه و اصحابش عناد می‌ورزیدند (همان، ۴۳۲/۱۰). از این عبارت بخاری می‌توان دریافت که وی به تنوع طیف‌های شیعی در میان اصحاب حدیث توجه داشته است (پاکتچی، ۱۱۳/۹).

نتیجه آنکه قبل از شفاف شدن مرزهای میان گرایش‌های درون‌فرقه‌ای شیعیان کوفه، اعتقاد عامه کوفیان، تقدیم حضرت علی (ع) بر عثمان در افضلیت و خلافت بوده است و صرف این اعتقاد سبب می‌شد که جریان عثمانی راوی را به تشیع منتسب کند.

۲-۲- جریان‌های عثمانی و علوی و تاثیر آن‌ها بر مفهوم «تشیع»

جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی در خلأ به وجود نمی‌آیند؛ بلکه همیشه در تعامل و تقابل با سایر جریان‌های موجود در جامعه رشد می‌کنند. جریان شیعه نیز از این قاعده مستثنی نبوده است؛ از این رو، برای شناخت و درک بهتر عبارات و داوری‌های رجالیان و پیش از ورود به بحث درباره تلقی اهل سنت از مفهوم تشیع باید به جریان تقریباً هم‌زاد آن، عثمانیه و تمایزات آن با شیعه، توجه کرد. اهمیت شناخت این جریان به سبب آن است که در مواجهه با تراجم راویان در منابع اهل تسنن عده‌ای از راویان به دلیل اعتقاد به آرائی مخالف این جریان، شیعی قلمداد شده‌اند.

اگرچه شیعه به عنوان یک باور و به تعبیری منش ارزشی، و نه یک فرقه و جریان سیاسی و اجتماعی، در زمان پیامبر (ص) مطرح بوده (نک: سیوطی، ۵۸۹/۶)، ولی انسجام و شکل‌گیری هویت اجتماعی آن را باید در حوادث و وقایع بعد از وفات پیامبر (ص) جستجو کرد. از جمله این رخدادها، حادثه قتل عثمان و شکل‌گیری جریان‌های سیاسی پیرامون این ماجرا بوده است. با کشته شدن عثمان در شورش مسلمانان معترض در سال ۳۵ق، حضرت علی (ع) به خلافت برگزیده شد. پس از آن، مسلمانان در نوع نگرش و واکنش به این حوادث به گروه‌های متعدد سیاسی تقسیم شدند. گروهی به دلیل حمایت از امام علی (ع) با

لقب علوی شناخته می‌شدند و گروهی هم به حمایت از عثمان، عثمانی لقب گرفتند. بر اساس اعتقاد عثمانیان، عثمان مظلومانه کشته شد. آنان معتقدند که حضرت علی (ع) مخفیانه با گروه‌های شورشی همکاری و یا رهبری آن را به عهده داشته است (طبری، ۴۴۹/۳؛ مفید، ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۱۸). آنان دست‌کم می‌گفتند که او با سکوت و کناره‌گیری خود با آنان هم‌نوایی کرده است. در نتیجه تمام این گروه‌ها مجرم‌اند و باید قصاص شوند و علی (ع) نیز در جرم آنان سهیم است. همچنین خلافت او، به دلیل مخالفت و عدم بیعت گروهی از مسلمانان شام و بصره، مشروعیت نداشته و دوران خلافت او جز دوران فتنه نام دیگری ندارد. از نظر فضیلت و برتری نیز عثمان را بر او مقدم می‌داشتند (رک: عجللی، ۱۰۸/۱؛ ابن حجر، فتح الباری، ۱۳۲/۶، ۲۷۱/۱۲). کسانی که چنین تفکری داشتند، عثمانی و شیعه عثمان خوانده می‌شدند و چنین عقیده‌ای دین عثمان در مقابل دین علی (ع) دانسته می‌شد.

اولین بروز تفکر عثمانی و تقابل سیاسی - نظامی آن با تفکر علوی، در سال ۳۶ در جنگ جمل به رهبری عایشه، طلحه و زبیر بود؛ اگرچه این جنگ به پیروزی حزب علوی انجامید، پیامدهایی داشت که نخستین آن‌ها گرایش مردم بصره به تفکر عثمانی بود. این مذهب در میان آنان چنان گسترش یافت که برخی آن را قسمتی از شام می‌دانستند که در سرزمین عراق قرار گرفته است (صنعانی، ۵۰/۴؛ ابن سعد، ۳۳۳/۶). یک سال پس از جنگ جمل، جنگ صفین با وسعت بیشتری دو تفکر عثمانی و علوی را در مقابل هم قرار داد و نتیجه آن، رهایی سپاه عثمانی از شکست حتمی و ضعف شدید سپاه علوی بود. پس از صلح امام حسن (ع) و به قدرت رسیدن معاویه، مذهب عثمانی رونق بیشتری گرفت و در شهرها و مناطق و شهرهای دیگری غیر از بصره و شام مانند جزیره، یمن، ری و حتی کوفه گسترش یافت. در این میان، نوع تفکر عثمانی شام و بصره و ری از گونه افراطی آن، یعنی ناصبی بوده است (ابن اعثم، ۳۵۰/۲؛ طبری، ۱۰۷/۴؛ اسکافی، ۳۲). در مقابل این مراکز ناصبی، شهر کوفه به دلیل پنج سال حکومت عادلانه امام (ع) در آن و شرکت کوفیان در قیام برضد عثمان، جنگ جمل و صفین، بر خلاف بصره، رویکردی علوی داشت و اکثر محدثان بزرگ اصحاب حدیث کوفه رویکردی شیعی داشتند، یعنی علی (ع) را برتر از عثمان می‌دانستند و یا نسبت به عثمان سکوت می‌کردند.

در بیان موضع‌گیری‌های مناطق مختلف جهان اسلام نسبت به مسأله تقدم عثمان و حضرت علی (ع)، گزارش‌هایی تاریخی نیز روایت شده است. سفیان ثوری (د. ۱۶۱ق) نقل کرده است: «وقتی در شام حضور داری، مناقب علی (ع) را بیان کن و هنگامی که در کوفه به سر می‌بری، مناقب ابوبکر و عمر را بگو» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۶۰/۷). به گفته یحیی بن معین، «هنگامی که علی بن مدینی به بغداد می‌آمد،

سنت را اظهار می‌کرد و هرگاه به بصره می‌رفت اظهار تشیع می‌کرد». ذهبی در توضیح این عبارت می‌نویسد: «علی بن مدینی در بصره از مناقب علی (ع) می‌گفت؛ زیرا بصریان عثمانی مذهب بودند و درباره علی (ع) انحرافی داشتند» (ذهبی، همان، ۴۷/۱۱). ذهبی به نقل از ابن حنزابه (د. ۳۹۱ ق) می‌گوید: شنیدم محمد بن موسی مأمونی، دوست نسائی، می‌گفت: روزی انکار قوم نسبت به کتاب خصائص را به گوش نسائی رساندم. او گفت: داخل دمشق شدم و چون منحرف از علی در این شهر زیاد بود خواستم برای هدایت آنان کتابی بنویسم. او بعد از این نیز فضائل الصحابه را نوشت (ذهبی، همان، ۱۲۵/۱۴-۱۳۵). نمونه عملکرد اسماعیل بن عیاش (د. ۱۸۱ ق) در ذکر فضائل امام علی (ع) در شهر حمص نیز در همین راستا قابل تفسیر است (نک: همان، ۵۵۹/۷، ۴۴۶؛ بغدادی، ۱۳/۹-۱۰).

ابتدایی‌ترین برداشت از رفتار دوگانه محدثان بر اساس شرایط اعتقادی مناطق در نقل فضائل، اثبات وجود جو ضد علوی در شام است. نتیجه بعدی، فهم بهتر «متشیع» خواندن غالب کوفیان است. با این توضیح که جریان عثمانیه به علت سخت‌گیری زیاد، روزگاری هرکسی را که تمایل جدی به امام علی (ع) داشت، شیعه معرفی می‌کردند. از نظر آنان، اگر کسی امام علی (ع) را بر عثمان مقدم می‌داشت، یک شیعه به حساب می‌آمد و اگر امام علی (ع) را بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌داد - و اگرچه خلافت شیخین را قبول داشت - شیعه غالی و حتی رافضی شناخته می‌شد.

عثمانیه دست‌کم تا نیمه قرن ۲ ق به انحصار خلافت در سه خلیفه اول معتقد بودند و به سخن عبدالله بن عمر (د. ۷۳ ق) استناد می‌کردند که می‌گفت: «ما در زمان پیامبر ترتیب تفضیل را چنین می‌دانستیم: ابوبکر، عمر و عثمان و بعد ساکت می‌شدیم و کسی را بر کسی تفضیل نمی‌دادیم» (بخاری، ۱۳۵۲/۳). از این رو، در این بازه زمانی، عثمانی به کسی گفته می‌شد که مخالف خلافت و افضلیت امام علی (ع) بود و شیعی فردی بود که حداقل خلافت حضرت را قبول داشت (نک: خیرخواه علوی، ۱۱۵-۱۱۸). در این دوره شام و بصره مرکز اصلی عثمانیان بود و در برابر آن کوفه مرکز شیعه شناخته می‌شد و این امر تا آنجا پیش رفت که به اعتقاد برخی، یافتن عثمانی مذهب در کوفه و شیعی در بصره از عجایب تلقی می‌شد (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۳۷۳/۵).

۲-۳- مشخصه‌های فکری جریان‌های منتسب به تشیع

شناخت همه جریان‌های شیعی قرون متقدم و پرداختن به مولفه‌های فکری آنان از رسالت این پژوهش خارج است، ولی آنچه که برای ما مهم است، انشعاب گروه‌هایی از شیعه در قرون متقدم است که به علت پاره‌ای از اعتقادات و مواضع خود به تشیع و رفض منتسب شده‌اند؛ گرچه ممکن است با معنای اصطلاحی

و امروزی از تشیع و رفض مرتبط نباشند.

۲-۳-۱- تشیع امامی

یکی از گرایش‌های شیعی موجود در کوفه متقدم جریان تشیع امامی^۱ بود که در مورد امامت قائل به خلافت بلافصل حضرت علی (ع) به واسطه تعیین و تصریح به نص، از جانب پیامبر (ص) بودند و این اعتقاد را جزو مسائل اساسی دین می‌شمردند (شهرستانی، ۱۶۲/۱). همچنین امامت را صرفاً در فرزندان حضرت فاطمه (س) و امام علی (ع) می‌دانند (شهرستانی، ۱۴۶/۱) و این امامت منحصر در اولاد امام حسین (ع) است و در حالی که می‌گویند زمین خدا از حجت خالی نمی‌شود، حکم به عدم جواز وجود دو امام در یک زمان می‌دهند (نوبختی، ۹۰). علاوه بر این، دو مولفه مهم دیگر شیعیان امامی در رابطه با مبحث امامت، بحث علم لدنی و عصمت ائمه است. آنان معتقدند که علم حلال و حرام و هر آنچه مردم به آن نیاز دارند به امامان سپرده شده و آنان از عصمت نیز برخوردارند (نوبختی، ۱۹-۱۸؛ شهرستانی، ۱۴۶/۱).

لازمه اعتقاد به منصوص بودن خلافت امیر مومنان (ع) بعد از پیامبر (ص)، نفی مشروعیت خلافت دیگران و حکم به انحراف و کفر و فسق آنان به واسطه سرپیچی از نص است. از این رو، شیعیان امامی خلافت شیخین را نامشروع و پیروان آن‌ها را شمات می‌کردند (نک: شهرستانی، ۱۶۴/۱). نفی قیام به سیف و هرگونه حرکت نظامی برضد حاکمیت جور بدون اذن امام معصوم (نک: اشعری، ۵۸/۱) از دیگر اعتقادات متمایزکننده این گروه است؛ علاوه بر این، اعتقاد به رجعت و تقیه نیز از سایر مولفه‌های متمایزکننده شیعه امامی است (نک: اشعری، ۴۶/۱، ۵۷).^۲

۲-۳-۲- زیدیه

زیدیه از دیگر جریان‌ها و فرقه‌های شیعی، در اوایل قرن ۲ ق شکل گرفت. در باب علت پیدایی این گروه و انشعاب آن از امامیه از نقطه نظر تاریخی می‌توان گفت: حرکت و قیام سیاسی زید به علاوه ناسازگاری سیره سیاسی و عملی وی با سیره صادقین (ع) زمینه مناسب و نقطه عطفی را برای تقسیم شیعیان به زیدی و جعفری فراهم آورد (آقانوری، ۲۵۷). معمولاً فرقه‌نگاران زیدیه را در سه گروه جارودیه، بتریه و سلیمانیه جای می‌دهند (نک: شهرستانی، ۱۵۷/۱). با وجود نقاط مشترک میان آنان، در مسأله امامت و شرایط و ویژگی‌های آن، با یکدیگر اختلاف داشتند. بیان نقاط افتراق و دلایل آن در میان زیدیان نیازمند

۱. برای اطلاع از کاربردهای عنوان «امامیه» در زبان فرق‌نویسان و ارتباط آن با «شیعه» و «اثنی عشریه» رک: الویری، محسن، «گونه‌شناسی انتقادی دیدگاه‌ها در پیدایش تشیع»، در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۸، پاییز ۱۳۹۱، صص ۵۲-۷.

۲. برای اطلاع بیشتر درباره آموزه‌های اعتقادی، فقهی، کلامی و دیگر موضوعات پیرامون امامیه، نک: پاکتچی، احمد، «امامیه»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص ۱۷۶-۱۵۸.

تحقیقی مجزاست؛ بنابراین، در این جا به بیان نقاط مشترک و متمایزکننده این جریان از سایر گروه‌های شیعه بسنده می‌کنیم.

زیدیه امامت سیاسی زید را قبول داشته و معتقد به افضلیت مقام امام علی (ع) بر دیگران بودند و او را برای مقام خلافت اولی و شایسته‌تر نسبت به دیگر اصحاب می‌دانستند (نک: بغدادی، ۲۲/۱-۲۴)؛ ولی بر خلاف باور امامیه با قاعده تقدیم مفضول بر افضل با خلافت شیخین کنار آمدند (نک: محمود صبحی، ۸۴/۱-۸۴/۳). علاوه بر این، آنان درباره امامت معتقد بودند که هر شخص عالم و شجاع که از اولاد فاطمه (س) باشد و برضد حکومت جور قیام کند، امام واجب الطاعه است (شهرستانی، ۱۵۴/۱). اینان امامت را بر خلاف دیدگاه شیعه منحصر در اولاد امام حسین (ع) نمی‌دانستند (ناشی اکبر، ۴۲؛ اشعری، ۶۷/۱). زیدیه اعتقادی به رعایت تقیه نداشتند و در مواجهه با ظالم و حکومت جور، معتقد به قیام به سیف و حرکت نظامی بودند، از این رو، یکی از شروط امامت را خروج و دعوت به مبارزه برضد حکومت جور می‌دانستند (نک: شهرستانی، ۱۵۴/۱). زیدیه در قبال عثمان نیز موضعی متفاوت داشت و به دلیل عملکرد وی در زمان خلافت، او را شمات می‌کردند و برخی از آنان آشکارا از او تبری می‌جستند (نک: اشعری، ۶۸/۱-۶۹).

در میان گروه‌های زیدی شاخه جارودیه به علت قرابت بیشتر با تفکر امامیه و برخی تعالیم امامی از شدت عمل بیشتری نسبت به موضوع امامت برخوردار بود و از این نقطه نظر، امکان انتساب رفض بر این گروه بیشتر بود. پیروان این شاخه از زیدیه اعتقاد داشتند پیامبر (ص) به طور ضمنی و در قالب توصیفات، به جانشین پس از خود اشاره کرده است. از این موضوع به نص خفی و یا «نص بالوصف لا بالتسمیه» تعبیر شده است (شهرستانی، ۱۵۸/۱؛ اشعری، ۶۷/۱). در این مساله جارودیان هیچ تسامحی به خرج نمی‌دادند؛ به طوری که گفته شده آن‌ها از دیگر همکیشان زیدی خود به دلیل عدم رعایت این حق برای امام علی (ع)، تبری می‌جستند و آنان را تکفیر می‌کردند (بغدادی، ۲۴/۱). از آن جا که جارودیه امام را واجب الطاعه و متخلف از او را کافر می‌دانستند (نوبختی، ۴۸)، به متخلفان از امامت حضرت علی (ع) خرده می‌گرفتند و حکم به تکفیر صحابه از جمله شیخین می‌دادند (اشعری، ۶۷/۱) و از خلیفه اول و دوم برائت می‌جستند (ناشی اکبر، ۴۲).^۱

۲-۳-۳- سنی متشیع

پس از وفات پیامبر (ص) حوادثی مانند ماجرای سقیفه و به خصوص قتل عثمان جو ضدشیعی سنگینی

۱. برای اطلاع بیشتر درباره زیدیه و گرایش‌های درون‌فرقه‌ای آن رک: حمیدالدین، عبدالله بن محمد، *الزیدیه قراءه فی المشروع و بحث فی المکنونات*، صنعاء، ۱۴۲۴ق. برای اطلاع از جارودیه و میزان قرابت آن با شیعه رک: تاره، مسعود، «جارودیه»، در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۷، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص ۲۶۲-۲۶۴.

را پدید آورد؛ با وجود این، عده‌ای از مردم، حتی در زمان خلافت اموی، همچنان مراتب وفاداری حداقلی خود را به خاندان پیامبر (ص)، در سطحی چون ابراز محبت به ایشان، ذکر فضائل اهل بیت (ع) و حتی اعتقاد به افضلیت حضرت علی (ع) در علم و سابقه و فضل نسبت به دیگران، حفظ کردند. چنان‌که گذشت، این جوّ ضد شیعی در خلافت اموی به خصوص با رشد جریان عثمانیه، سبب شد که عده‌ای از اهل سنت که در اکثر مسائل موافق اندیشه رایج اهل سنت بوده و صرفاً به اعتقادات حداقلی شیعی (مانند افضلیت امام و حب او) پایبند بودند، شیعی و حتی رافضی خوانده شوند (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۰۷/۵).

ابن حجر در تفسیر معنای واژه علوی، که ناظر به یک راوی در متن سند حدیثی در صحیح بخاری بود، می‌گوید: «فلانی علوی بود؛ یعنی علی (ع) را در فضل و علم بر عثمان مقدم می‌داند و این مذهب و اعتقادی مشهور، برای گروهی از اهل سنت ساکن در کوفه بوده است» (ابن حجر، فتح الباری، ۱۹۱/۶). همانطور که ملاحظه می‌شود، ابن حجر جماعتی از کوفیان سنی را که معتقد به نوعی افضلیت (در اینجا تقدم بر عثمان) برای حضرت علی (ع) بوده‌اند، «علوی سنی» خوانده و آن را مذهب مشهور و غالب کوفیان دانسته است.

به طور کلی، در طول تاریخ کسانی که به امامت اهل بیت (علیهم السلام) معتقد نبوده و با وجود این، دوستدار ایشان بوده و در اظهار دوستی ایشان به شیعیان شباهت داشتند، «مُتَشَبِّه» خوانده می‌شده‌اند؛ چنان‌که از حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ق) به «متشبیحا ظاهر التشیع» (ابن جوزی، ۱۳۴/۱۶) و نیز از برخی دیگر از رجال اهل سنت به «متشبیحا سنیا و کان موالیا لآل رسول الله علیه السلام» (نک: ابن خلدون، ۵۱۲/۴) یاد شده است.

نظر به آنچه گفته شد، در تعریف این گروه می‌توان گفت: سنی متشیع به افرادی گفته می‌شده است که دوستدار آل محمد (ص) و به نوعی قائل به افضلیت حضرت علی (ع) بوده‌اند؛ هرچند اعتقادی به وجود امامت منصوص و خلافت بلافصل حضرت علی (ع) (وجه افتراق با امامیه) نداشته و به دنبال مقدمه‌سازی برای حکومت یک فاطمی قائم به سیف (وجه افتراق با زیدیه) نیز نبوده‌اند؛ بلکه تنها عامل اساسی که آنان را زیر یک پرچم گردآورده و به آن‌ها هویت می‌بخشید، ابراز محبت به خاندان پیامبر (ص) و به طور خاص شخص امیرالمؤمنین علی (ع) بوده است.

۳- انطباق مولفه‌های رفض و تشیع با جریان‌های منسوب به تشیع

تا این جا معنا و مفهوم رفض و تشیع و ملاک‌های متمایزکننده این دو در میان علمای اهل سنت و

مولفه‌های فکری جریان‌های منتسب به تشیع در قرون ابتدایی گفته شد. همچنین مشخص شد که لفظ شیعه به گروه‌های متعددی با حداکثر و یا حداقل قرابت فکری و اعتقادی با آموزه‌های شیعه اثنی عشری اطلاق می‌شود؛ ولی برای رسیدن به سوال اصلی تحقیق، یعنی انحصار یا عدم انحصار واژه رافضی در شیعه امامی، باید در گام بعدی به انطباق ملاک و مولفه‌های فکری رفض با جریان‌هایی از تشیع که مشخصه‌های آن سابقاً گفته شد، پرداخت تا روشن شود آیا به‌جز امامیه، گروهی دیگر هم در معرض انتساب به این عنوان بوده است.

چنان که گفته شد، رافضی در کتب رجال اهل سنت به نحو قضیه مانعة الخلو، دست‌کم دارای یکی از این ملاک‌های فکری است: ۱- اعتقاد به عدم مشروعیت خلافت شیخین؛ ۲- سب و لعن صحابه و از جمله شیخین به دلیل تمرد از نص درباره خلافت امام علی (ع). از میان فرقه‌های منتسب به تشیع، امامیه به دلیل اعتقاد به وجود نص بر خلافت حضرت علی (ع) و در نتیجه عدم مشروعیت خلافت شیخین در معرض انتساب به رفض بوده‌اند؛ ولی به دلیل اعتقاد به تقیه و رعایت دستور امامان خود در این مورد، اقدام به سب و لعن علنی نمی‌کردند و اعتقاد خود را هم پنهان نگاه می‌داشتند؛ از این رو، کمتر در معرض اتهام به ترفض قرار می‌گرفتند؛ از سوی دیگر با توجه به مطالب پیش‌گفته، شیعیان زیدی به دلیل اعتقاد به افضلیت حضرت علی (ع) بر همه صحابه و حتی شیخین و با عنایت به وجود جریان عثمانی که حتی اندک علاقه و محبت به اهل بیت (ع) را بر نمی‌تابید، در موضع انتساب به رفض قرار می‌گرفتند؛ به‌ویژه شاخه جارودیه از فرقه زیدیه که علاوه بر اعتقاد به افضلیت حضرت علی (ع)، به وجود نص خفی بر خلافت بلافصل امیرمومنان (ع) نیز معتقد بودند (شهرستانی، ۱۵۸/۱) و بر خلاف دیگر فرقه‌های زیدی متمردان از این نص و از جمله شیخین را مورد تکفیر و لعن قرار می‌دادند (اشعری، ۶۷/۱) و از آن دو برانت می‌جستند (ناشی اکبر، ۴۲). این اعتقادات زیدیه و به خصوص جارودیه به دلیل عدم باور آنان به تقیه سبب می‌شد به صورت علنی عقیده خود را ابراز کنند و بیشتر از هر جریان منتسب به تشیع، به عنوان مصداق رافضی شناخته شوند؛ از این رو، ابن حبان (د. ۳۵۴ق) درباره هارون بن سعد عجلی می‌نویسد: «غالباً فی الرفض وهو رأس الزیدیه» یعنی او غلوکننده در رفض و از رهبران زیدیه است (۹۴/۳)؛ یعنی با وجود اینکه تصریح به عقیده رفض او دارد، او را از رئوس و رهبران زیدیه دانسته است. افزون بر امکان وقوعی انتساب گروه‌های غیرامامی به رفض، در عمل نیز با نام افرادی مواجهیم که زیدی مذهب‌اند، ولی منتسب به رفض شده‌اند که در ادامه به چند مورد از این راویان اشاره می‌کنیم:

عبدالله بن موسی (د. ۲۱۹ق): منابع اهل سنت عبدالله را شیعه افراطی دانسته‌اند و برخی از آن‌ها نیز انتساب اعتقاد رفض به او را بعید ندانسته‌اند. ابوعبیدالله آجری درباره او می‌نویسد: «او شیعه‌ای آتشین

بود که روایت از وی جایز است» (مزی، ۱۶۹/۱۹). ساجی (د. ۵۰۷ ق) می‌گوید: «صادق و گرفتار تشیع افراطی است» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۷/۷). یعقوب بن سفیان (د. ۲۷۷ ق) نیز درباره او چنین گفته است: «او شیعی است، ولی اگر کسی بگوید او رافضی است، آن را انکار نمی‌کنم» (همان، ۴۷/۷). با وجود این، کتب رجالی زیدیه او را زیدی معرفی کرده‌اند (ابن ابی‌الرجال، ۳۰۹/۲) و ذهبی اعتقاد به افضلیت شیخین را به او نسبت داده است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۵۶/۹) و منابع شیعی جز شیخ در رجالش (طوسی، رجال، ۲۳۵) از او حرفی به میان نیاورده‌اند؛ از این رو، عبید الله بن موسی را با وجود اتهام به رفض نباید امامی دانست؛ بلکه قرائن و تصریح کتب رجال، دلالت بر زیدی بودن او دارد.

عباد بن یعقوب (د. ۲۵۰ ق): عباد توسط برخی رجالیان اهل سنت متهم به رفض نیز شده است. ابن حبان درباره وی آورده است: «او رافضی و مبلغ اندیشه رفض است» (ابن حبان، ۱۷۲/۲). ابن حجر نیز او را رافضی دانسته است (ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۹۱/۱) و ذهبی پس از ذکر سخن وی مبنی بر براءت از دشمنان خاندان پیامبر (ص)، این رفتار او را مبدأ رفض دانسته است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۳۷/۱۱). با وجوی این، شیخ طوسی از منابع شیعی، او را عامی المذهب معرفی کرده است (طوسی، الفهرست، ۳۴۳) و ابوالفرج اصفهانی (د. ۳۵۶ ق) از منابع زیدی نیز وی را از وجوه زیدیه و خروج‌کنندگان با محمد بن قاسم از امامان زیدی در ایام خلافت معتصم برشمرده است (ابوالفرج اصفهانی، ۴۶۵). عباد در اثر ابن ابی‌الرجال، از دیگر کتب رجالی زیدیه، نیز زیدی شمرده شده است (نک: ابن ابی‌الرجال، ۱۸/۳).

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که برخلاف تصور رایج و اعتقاد صریح برخی از علمای رجالی شیعی (نک: شوشتری، ۱/ مقدمه، ۲۲) و سایر محققان شیعه و اهل سنت که در مقدمه بیان کردیم، وقتی لفظ رافضی در توصیف یک راوی به کار رود، نمی‌توان صرفاً او را شیعه امامی دانست و احتمال زیدی بودن او هم وجود دارد.

نتیجه

بر اساس آنچه که گفته شد می‌توان موارد زیر را به مثابه دست‌آوردهای این مقاله عنوان کرد:

۱- جریان‌های عثمانی و علوی که در قرن اول هجری و بعد از ماجرای قتل عثمان به وجود آمدند، سبب تأثیر بر نحوه تلقی جامعه مسلمانان از عنوان تشیع و رفض شدند. جریان عثمانی به علت عداوت شدید با اهل بیت (ع) جو سنگینی برضد پیروان ائمه (ع) ایجاد کرده بود؛ به نحوی که گاهی صرف ابراز محبت و اظهار اندک تمایلی به اهل بیت (ع) نیز سبب شیعی و حتی رافضی شمرده شدن یک راوی می‌شد و این در حالی بود که گاه «شیعه» به معنای مصطلح امروزی نبود و حتی در برخی موارد مانند شافعی از

مشاهیر عالمان اهل سنت بود.

۲- بر اساس اظهارات عالمان رجالی اهل سنت، در عرف اهل سنت متقدم، شیعی به کسی اطلاق می‌شد که اندک تمایلی به اهل بیت (ع) داشت یا قائل به مرتبه‌ای از فضیلت برای حضرت علی (ع) نسبت به خلفاء و صحابه بود. علاوه بر این، به کسی که اعتقاد به عدم مشروعیت خلافت شیخین داشت و یا صحابه و شیخین را سب و لعن می‌کرد رافضی گفته می‌شد.

۳- زیدیان به دلیل اعتقاد به فضیلت امام علی (ع) بر همه صحابه در معرض انتساب به رفض بودند. گروه جارودیه، از شاخه‌های ایشان، نیز به دلیل اعتقاد به وجود «نص خفی بر خلافت» حضرت علی (ع) و تبعاً تکفیر متمردان از این نص از جمله شیخین، مانند امامیه منتسب به رفض شدند؛ خاصه آنکه زیدیه بر خلاف امامیه به تقیه اعتقادی نداشتند و همین سبب می‌شد که نسبت به امامیه بیشتر در معرض انتساب به رفض قرار گیرند.

۴- واژه رفض در میان متقدمان، توسعه معنایی داشته است و بر خلاف تصور برخی از پژوهشگران، منحصر به امامیه نبوده است. ممکن است برخی به اشتباه رافضیان را به معنی شیعیان اثنی عشری دانسته باشند، اما این برداشت تلقی عموم نیست و به هر گروهی که خلافت شیخین را مردود دانسته و یا آنها را لعن می‌کردند، رافضی گفته می‌شد. به هر رو، در زمان حاضر مفهوم این واژه محدود شده و تنها به شیعیان امامیه اختصاص یافته است.

فهرست منابع

قرآن کریم.

آقائوری، علی، خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۵ ش.

ابن ابی الرجال، مطلع البدور و مجمع البحور، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

ابن تیمیه، ابوالعباس احمد، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشریعه، دار النشر، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

ابن حبان، محمد، کتاب المجروحین، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

ابن حجر، احمد بن علی عسقلانی، تهذیب التهذیب، دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

_____ تقریب التهذیب، تحقیق: محمد عوامه، دارالنشر و دارالرشید، سوریه، ۱۴۰۶ ق.

_____ فتح الباری، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی و محب الدین الخطیب، دار احیاء التراث العربی،

بیروت، ۱۴۰۸ق.

- _____ هدی الساری لفتح الباری؛ مقدمة صحیح البخاری، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۷۹ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: خلیل شحاده، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الإستیعاب، به کوشش علی محمد البجاوی، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ابن عدی، عبدالله، الکامل، به کوشش یحیی مختار غزاوی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ق.
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، دار الکتب العلمیه، بی جا، بی تا.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- ابن منظور، جمال الدین محمد، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ق.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
- ابن اثیر، مجدالدین، النهایة، به کوشش طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ش.
- ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق اللغویه، قاهره، ۱۳۵۳ق.
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۹ق.
- ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان، الزینه، تحقیق: عبدالله سلوم سامرائی، بی جا، بی تا.
- ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث، السنن، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، به کوشش هلموت ریتر، دار النشر، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- الویری، محسن، «گونه‌شناسی انتقادی دیدگاه‌ها در پیدایش تشیع»، در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۸، پاییز ۱۳۹۱، صص ۷-۵۲.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، دارالنشر و دار ابن کثیر، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجية، دارالنشر، بیروت، ۱۹۷۷م.
- پاکتچی، احمد، «اصحاب حدیث»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ش، صص ۱۱۳-۱۲۶.
- _____ «امامیه»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص ۱۵۸-۱۷۶.
- تاره، مسعود، «جارودیه»، در دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۷، بنیاد دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص ۲۶۲-۲۶۴.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفاية فی علم الرواية، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۹ق.
- ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، به کوشش عمر تدمری، دار الکتب العربی،

بيروت، ١٤٠٧ ق.

_____ سير أعلام النبلاء، به كوشش شعيب الأرنؤوط و حسين أسد، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٣ ق. -

_____ ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقيق: شيخ على محمد معوض و شيخ عادل أحمد عبدالموجود، دار النشر، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٥ م.

زبيدي، محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق مجموعة من المحققين، دارالنشر، بی جا، بی تا.

سبحاني، جعفر، الملل و النحل، مركز مديريت حوزة علميه، قم، ١٣٣٦ ش.

شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ١٤١٠ ق.

شهرستاني، محمد، الملل و النحل، به كوشش محمد سيد كيلاني، دار النشر، بيروت، ١٣٩٥ ق.

صبيحي، احمد محمود، في علم الكلام، بی جا، ١٤١١ ق.

صنعاني، عبدالرزاق بن همام، المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن اعظمی، المجلس العلمي، بيروت، بی تا.

طبرانی، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، مكتبة العلوم و الحكم، موصل، ١٤٠٤ ق.

طوسی، محمد بن حسن، رجال، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ١٤٢٧ ق.

_____ الفهرست، تصحيح: محمدصادق بحر العلوم، مكتبة المرتضوية، نجف، ١٤٢٠ ق.

عجلی، احمد بن عبدالله، تاريخ الثقات، به كوشش امين قلجی، دار الكتب العربی، بيروت، ١٤٠٥ ق.

عقبلي، محمد بن عمرو، كتاب الضعفاء الكبير، به كوشش عبدالمعطي امين قلجی، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٤ ق.

فيروزآبادی، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، دارالفكر، تهران، ١٤٠٣ ق.

قاضی مسوری، احمد بن سعدالدين، الرسالة المنقذة من الغواية في الطرق الرواية، تحقيق: حمود بن عبدالله اهنوی، مكتبة البدر، بی جا، ١٤١٧ ق.

قاسمی، الیاس، امام بخاری و جایگاه صحیحش، مرکز چاپ و نشر، بی جا، ١٣٩٠ ش.

مزی، یوسف بن زکی، تهذیب الکمال، تحقيق: بشار عواد معروف، دار النشر، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٩٨٠ م.

نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة آية الله مرعشی، قم، ١٣٨٢ ق.

ناشي اكبر، ابوالعباس عبدالله، مسائل الامامه، تحقيق: فان اس، بيروت، ١٩٧١ م.

نسایي، احمد بن شعيب، خصائص اميرالمؤمنين على بن ابي طالب، قم: دارالثقلين، ١٣٧٧ ش.

نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشيعه، مطبعة الدولة، استانبول، ١٩٣١ م.

Kohlbeig, "the term Rafida in Imami Shia Usage", in *Journal of the American Oriental Society*, v.99, 1979, pp.677-679.

Van Ess, Josef, *Theology and Society in the Second and Third Centuries of the Hijra*, translated by John Okan, Leiden, Brill, 1990.



History & Culture

Vol. 50, No. 1, Issue 100

Spring & Summer 2018

DOI: <https://doi.org/10.22067/jhc.v50i1.76713>

تاریخ و فرهنگ

سال پنجاهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۰

بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۱۱۱-۱۳۲

فرآیند ایجاد و تغییر لباس نظامیان عصر قاجار*

فریبا مهرمند

دانشجوی دکتری تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Email: pary.mand@yahoo.com

دکتر علی اکبر خدري زاده^۱

استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: khedrizeh@yahoo.com

چکیده

قشون نامنظم ایلی ایران که در آغاز حکومت قاجار از نظر اداری، آموزشی، جنگ افزار و لباس، اوضاع آشفته‌ای داشت، پس از گسترش روابط ایران و غرب و آمدن افسران اروپایی به ایران، این قشون ناهمگون به تجهیزات، فنون و لباس جدید آراسته و متحول گردید. هدف اصلی مقاله حاضر، مطالعه و بررسی نحوه ایجاد و تغییر لباس نظامیان عصر قاجار به عنوان یک پدیده متحول کننده قوای نظامی است؛ بنابراین، مقاله پیش رو می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که لباس قشون نامنظم ایران در دوره قاجار تحت تأثیر چه علل و عواملی تغییر یافت؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان از این فرضیه سخن گفت که پس از شکست ایران در جنگ با روسیه، لباس قشون نامنظم ایران به منظور تشکیل ارتش منظم، افزایش توان نظامی، یکپارچگی، تحرک، سبکی، سرعت و چالاکی بیشتر در انجام وظیفه تغییر یافت. روش تحقیق در این مقاله روش تاریخی است و بر توصیف و تطبیق داده‌های تاریخی استوار است و نتایج پژوهش دلالت بر آن دارد که عواملی همچون جنگ، ارتباطات، سفر شاهان قاجار به اروپا، ضرورت گذار از قشون نامنظم ایلی به ارتش منظم جدید و ورود افسران اروپایی به ایران، بیشترین تأثیر را در تغییر لباس نظامیان داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: قاجار، افسران اروپایی، روسیه، ارتش، لباس.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۸/۲۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۱۰/۲۶.

۱. نویسنده مسئول

Process of Designing and Changing Qajar Military Uniforms

Fariba Mehrmand, Ph.D. student in History, Faculty of Humanities, Yadegar Imam Khomeini Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Dr. Ali Akbar Khedrızadeh (Corresponding author), Assistant Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Yadegar Imam Khomeini Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Abstract

The irregular tribal military forces of Iran, which at the beginning of the Qajar era were disorganized in administrative, training, armament and uniform affairs, after the development of Iran-West relations and the arrival of European officers in Iran, were adorned with new equipment, techniques and uniforms, which completely transformed the troops. The main purpose of the present article is to study how the design and change of Qajar military uniform transformed military forces. Therefore, this paper attempts to answer this question "What factors did contribute to the change of uniform in irregular Iranian military forces during Qajar era?" In response to this question, one can put forth the hypothesis that following the defeat of Iran in the war with Russia, the uniform of irregular military forces of Iran was changed in a bid to establish a regular army and improve military power, integrity, mobility, style, speed and agility in execution of tasks. The research method adopted in this research is historical, which relies on the description and comparison of historical data. The results of the research suggest that factors such as war, communications, Qajar kings' trips to the Europe, the necessity of transition from irregular tribal squads to a new regular army and the visits of Europeans officers from Iran have had the greatest impact on changing military uniforms.

Keywords: Qajar, European Officers, Russia, Army, Uniform

مقدمه

اگرچه مطالعاتی درباره رویدادهای نظامی عصر قاجار و چگونگی گذار از قشون نامنظم ایلی به ارتش منظم جدید به انجام رسیده، در میان پژوهش‌های این حوزه، پژوهش مستقلی درباره علل و عوامل ایجاد و تغییر لباس رسمی نظامیان ایران به چشم نمی‌خورد. هرگونه مطالعه در حوزه پوشاک نظامیان نیز مستلزم پژوهش درباره این علل و عوامل است. از یک سو، تغییر لباس ارتش هر کشور بدون فراهم شدن زمینه‌ها و ضرورت‌های نظامی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اتفاق نمی‌افتد و از سوی دیگر، یکی از راهکارهای مهم برای ایجاد ارتش منظم جدید در ایران تغییر در اونیفورم نظامیان بوده است؛ زیرا هم از جنبه روانشناسی، هیئت بیرونی افرادی با ظاهری آراسته دلپذیر است و توانمندی فرد پوشنده را به نمایش می‌گذارد و هم از نظر افزایش توان و کارایی نظامی نقش بسزایی دارد. به عبارت دیگر، نظم و آراستگی لباس نظامیان یکی از ویژگی‌های بارز ارتش هر کشوری به شمار می‌آید.

قشون نامنظم ایلی ایران از دوره آقا محمدخان تا دوره فتحعلی‌شاه لباس متحدالشکلی نداشت؛ ولی با آمدن افسران فرانسوی، تلاش‌هایی برای ایجاد قشون منظم در دسته‌های پیاده، سوار و توپخانه با لباس متحدالشکل مبذول داشته شد (راوندی، ۸۱۵/۴؛ شمیم، ۶۵). این تلاش‌ها لازم و سودمند بود، اما کافی و مؤثر به نظر نمی‌رسید. در دیگر ادوار حکومتی قاجار نیز اقدامات مهمی در جهت تشکیل ارتش جدید و لباس متحدالشکل صورت گرفت لیکن اقدامات مزبور به سبب بی‌ثباتی سیاسی و فشارهای خارجی عصر مشروطه از جمله راهزنی ایلات و عشایر و ناامنی در جاده‌ها (آبراهامیان، ۱۳۴-۱۳۶) نیمه‌کاره رها شد. با وجود این، در واپسین سال‌های حکومت قاجار، سردار سپه، به عنوان وزیر جنگ، تغییراتی اساسی در ساختار نظامی و طرح لباس نظامیان پدید آورد. به فرمان وی، البسه نظامیان از نظر رنگ پارچه، رنگ نوارها، نشان‌ها، سردوشی‌ها و رسته‌ها، همه یکنواخت و یکسان گردید (ذکاء، ۲۵۸).

پیشینه تحقیق در موضوع مقاله فاقد برجستگی خاصی است. به بیان دیگر، اگرچه تاکنون تحقیقاتی درباره چگونگی تشکیل ارتش جدید و یا در زمینه تاریخ پوشاک ایران به انجام رسیده، چنان‌که پیشتر گفته شد، در موضوع مورد مطالعه این مقاله پژوهش مستقلی به چشم نمی‌خورد. در این راستا با مطالعه تطبیقی منابع و مآخذ تاریخی، عکس‌ها، روزنامه‌ها و آثار موزه‌ها تلاش شده است تا نشان داده شود که لباس قشون نامنظم ایران در دوره قاجار چگونه و تحت تأثیر چه عواملی تغییر یافته است.

مروری بر دگرگونی سازمان ارتش اروپا در سده ۱۷م

در اروپا تا قبل از انقلاب صنعتی و پیدایش تمدن جدید، سازمان ارتش تفاوت چندانی با قشون ممالک

شرقی نداشت. سلاطین و امرا، افراد بی اطلاع و ناوارد را بدون این که آموزش صحیحی فراگیرند به میدان جنگ می فرستادند و پس از آن که دشمن را شکست داده یا از وی شکست می خوردند، افراد جمع آوری شده را رها می کردند. این افراد نه تنها اطلاعات نظامی نداشتند، بلکه از لحاظ لباس و پوشاک و سلاح و ملیت و نژاد و زبان هم با یکدیگر هماهنگی نداشتند. از قرن هفدهم میلادی در اثر تغییرات بزرگی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی اروپا روی داد، دولت های مقتدر و مستبد برای ادامه حکومت و سرکوبی آثار نظام فئودالی و اداره حوزه فرمانروایی خود، احتیاج مبرمی به وجود ارتش منظم و دائمی داشتند. از این رو، دولت ها جوانان شایسته را تحت آموزش و نظامات واحدی تربیت کرده و فنون جنگی را به آنان می آموختند. آنان لباس لشکریان را نیز به صورت یکسان و یکرنگ درآوردند و سربازان هر صنف را با اسلحه یکسان مجهز ساختند (راوندی، ۷۹۶/۴). این سبک تربیت و آموزش قشون جدید با یک قرن تأخیر در ایران آغاز شد. بدین ترتیب از دوره قاجار به بعد تلاش های جدی در جهت برطرف ساختن ضعف نیروی نظامی و تهیه لباس متحدالشکل در قشون نامنظم ایلی ایران صورت پذیرفت.

لباس قشون ایران در دوره آقا محمدخان

دوره فرمانروایی سلسله قاجار بر ایران (۱۲۱۰-۱۳۴۴ق) عهد گسترش روابط ایران و غرب در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی بوده است. در بدو این سلسله، آقا محمدخان در مدت کوتاهی قسمتی از نواحی از دست رفته ایران در شرق و غرب کشور را پس گرفت (نفیسی، ۶). شاه قاجار که در مدت سلطنتش همواره در حال نبرد با مدعیان داخلی و قدرت های خارجی بود، کمترین توجهی به ارتقاء کیفیت صنایع و حرف نداشت. لباس قشون ایران در دوره آقا محمدخان قاجار تقریباً همان لباس قشون ایران در دوره زندیه بود؛ به عبارت دیگر، هنوز تا این زمان خبری از تأثیر لباس نظامیان کشورهای اروپایی بر قشون ایران نبود. در این دوره لباس قشون نامنظم ایلی ایران به مانند گذشته سرداری بلندی بود که روی آن کمر بند پهن می بستند و قمه ای به روی آن می آویختند و محل باروت و کیسه سرب را به طرف راست می بستند و تفنگ را به روی دوش حمل می کردند. کلاه سربازان، کلاه پوستی بدون مقوا و از وسط چاک خورده و تاشده بود و طول آن ۲۵ سانتیمتر بود. شلوار، نسبتاً گشاد و معج آن بسته بود (شمیم، ۸۰۴).

لباس قشون ایران در دوره فتحعلی شاه

دوران فرمانروایی فتحعلی شاه (۱۲۱۲-۱۲۵۰ق) با وقوع رخداد های مهم تاریخی همراه شد (نفیسی، ۶). مهم ترین این وقایع جنگ ایران و روسیه بود که راه را برای ایجاد تغییرات در ساختار قوای نظامی ایران

تسریع کرد. با تصرف گرجستان در سال ۱۲۱۸ق و تمام ماوراء قفقاز تا حدود ارس توسط دولت روسیه، دوره اول جنگ‌های ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۲۸ق) آغاز شد. در طی این جنگ‌ها عباس میرزا و میرزا قائم مقام فراهانی به نقص فنی ارتش ایران و علل شکست سربازان پی بردند و تصمیم گرفتند با اعزام محصل به اروپا، ارتش ایران را به وسایل و فنون جدید مجهز سازند (راوندی، ۵۳۴/۲). عباس میرزا نایب السلطنه متوجه این نکته شده بود که ایران باید نخستین گام‌ها را به سوی تجدید بردارد. البته بیشترین کوشش او این بود که ایران را از پیشرفت‌های نظامی اروپا برخوردار سازد (نفیسی، ۶۹۳). بدین منظور موافقت‌نامه دوجانبه‌ای بین عباس میرزا و سر هارد فورد جونز منعقد شد و اولین گروه از جوانان اعیان برای کسب علم و معرفت همراه جونز روانه انگلستان شدند. ظاهراً مهم‌ترین موضوعی که درباره این دو (محمدکاظم پسر نقاش‌باشی و حاجی‌بابا) در انگلستان مطرح شد تغییر یافتن آداب و رسوم و لباس آن‌ها بود. به فاصله کمی دومین گروه پنج‌نفری دانشجویان ایرانی به منظور تقویت قشون و فراگرفتن فنونی که ارتش ایران بدان نیاز داشت به انگلستان اعزام شدند. این اقدام خواه‌ناخواه گامی در جهت انتقال آداب و رسوم اروپایی به جامعه ایران بود (شریعت‌پناهی، ۷۸-۷۹). مقارن با جنگ‌های ایران و روسیه و پس از انعقاد عهدنامه فین‌کنشتاین میان ایران و فرانسه (۱۲۲۲ق/۱۸۰۷م)، دولت فرانسه، چهارده افسر و درجه‌دار را به ایران اعزام کرد. این هیئت در مدت اقامت‌شان سه مرکز تعلیمات نظامی در تهران، تبریز و اصفهان تشکیل دادند و هزاران سرباز ایرانی را با فنون نظامی جدید اروپایی آشنا ساختند (راوندی، ۸۱۵/۴).

پس از اجرایی شدن اصول یک ارتش پیشرفته به سبک اروپایی در ایران، نوبت به هماهنگی در پوشش ظاهری قشون ایران فرا رسید و تلاش‌هایی در این خصوص صورت پذیرفت. چنان‌که از یک سو در خوی به امر نایب السلطنه بنای کارگاه ساخت پارچه ماهوت نهادند تا به تولید ماهوت اقدام کنند و استادان ماهری برای تولید این محصول تلاش زیادی کردند اما موفق نشدند که پارچه ماهوت به سبک فرنگی تولید کنند. این در حالی بود که برای این منظور، حتی اسباب و افزار آن را از روسیه به ایران وارد کرده بودند. هدف از ساخت این پارچه آن بود که پوشش و لباس اکثر ایرانیان از جمله اعیان و اشراف و سربازان و چاکران مهیا گردد تا در نتیجه آن، در واردات پارچه صرفه‌جویی شود (دنلی، ۱۶). از سوی دیگر، عباس میرزا خود نیز برای غلبه کردن بر تعصبات هم‌میهنانش لباس متحدالشکل نظامی اروپایی پوشیده و در تمرین‌های روزانه شرکت می‌کرد (سایکس، ۴۵۲/۲). همین امر سبب شد تا نظامیان ایرانی از اونیفورم جدید استقبال کنند. گام بعدی طراحی لباس به منظور ایجاد دسته‌بندی میان قشون صورت پذیرفت تا از این طریق افراد مافوق و زیردست از هم تشخیص داده شوند. بر این اساس لباس پیاده‌نظام ماهوت آبی یا قرمز انگلیسی و

لباس توپچی‌ها ماهوت آبی انتخاب شد. نوار لباس سربازان و صاحب‌منصبان به ترتیب پشمی و نقره‌ای یا طلایی بود. به‌علاوه، صاحب‌منصبان مانند نظامیان انگلیسی، اشارپ ابریشمی قرمزرنگی بر تن می‌کردند. شلوارها عموماً سفید و گشاد و کلاهی به رسم معمول مملکت از پوست بره بر سر می‌گذاشتند که البته به این لباس نمی‌آمد (بوئه، ۱۰۵). این کلاه گلکی یا طاق سرخ‌رنگی داشت و گاه پری به پهلوی راست آن می‌زدند. همه نظامیان چکمه یا نیم‌چکمه می‌پوشیدند و ساقه شلوار را در درون آن می‌گذاشتند. دو بند سفید پهن از روی شانه‌های چپ و راست حمایل می‌شد که از یکی سرنیزه تفنگ و از دیگری باروت و ساچمه‌دان آویخته می‌شد و در جلو سینه دارای قلاب برنجی بود. کمر بند پهن سیاه‌رنگی از روی لیفه شلوار بسته می‌شد و گاهی سربازان به جای کمر بند از شال سفید استفاده می‌کردند و سربازان تفنگ و سرنیزه و افسران شمشیرهای کج با خود داشتند (ذکاء، ۲۴۲).

لباس قشون ایران در دوره محمدشاه

در دوره فرمانروایی محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق) جنگ هرات (۱۲۵۳ق) و قیام آقاخان محلاتی (۱۲۵۳ق) روی داد که زمینه مشکلات سیاسی داخلی و خارجی را به وجود آورد (نفیسی، ۶). افزون بر مشکلات یاد شده ارسال تجهیزات و لباس در بین قشون کشور یکسان نبود به‌طوری‌که چهار هنگ مستقر در تهران که پشتیبان قدرت سلطنت بودند مواجب و لباس مرتبی دریافت می‌کردند؛ اما سلاح‌های آنان وضع رضایت بخشی نداشت و در فارس سربازان اسلحه داشتند ولی از نظر لباس و تجهیزات دچار کمبود بودند و هنگ سمنان و مازندران همواره فاقد اسلحه، لباس و تجهیزات بودند (استودارت، ۱۲۹-۱۳۰). محمدشاه که در پی حل مسائل پیرامونش بود فرصت چندانی نیافت تا به ادامه اصلاحات عباس میرزا و فتح‌علی‌شاه در ارتش بپردازد اما همچون دیگر شاهان پیش از خود گام‌هایی در جهت ایجاد تحول در لباس سپاه برداشت. چنان‌که لباس نظامیان ایران در دوره فتح‌علی‌شاه، از نظر طرح و برش و دوخت آن از لباس نظامیان فرانسوی و انگلیسی الگوبرداری شده بود، در دوره محمدشاه همان ترکیب حفظ شد؛ اما با اندک تغییراتی در اجزاء لباس، تلفیقی از طرح ایرانی و اروپایی پدید آمد. در خصوص علت تغییرات در اجزاء و رنگ پوشاک قشون ایران، یکی از سیاحان فرانسوی‌تبار که در دوره سلطنت محمدشاه به ایران سفر کرده بود، نوشته است: متحدالشکلی اولین عامل پیشرفت ارتش ایران گردید؛ زیرا لباس‌های بلند شرقی برای انجام کارهای نظامی مناسب نداشتن این لباس کنار گذاشته شد و به جای آن نیم‌تنه بدون دامن، شلوارهای تنگ تا قوزک پا و پوتین چرمی معمول شد. لباس توپچی‌ها یک‌شکل و به‌مانند سربازان اروپایی بود. نیم‌تنه آبی با سردست‌های سرخ‌رنگ برتن داشتند و شلوارشان از کتان آبی یا سفید بود که دم پای آن را در چکمه فرو می‌بردند. کلاه‌شان از پوست بره سیاه یا سرخ با موهای بلند به شکل کلاه پشمی بود. لباس افسران

متفاوت با سربازان و قابل تشخیص بود. روی سینه، سه ردیف تکه‌ها با یراق‌های طلایی دیده می‌شد و یقه و سردست‌ها نیز نواری طلایی بود. سردوشی‌هایی شبیه به سرهنگان روسی نصب می‌کردند و چنین به نظر می‌آمد که از داشتن آن راضی بوده و به خود می‌بالیدند (فلاندن، ۱۴۹-۱۵۰). گاهی امرا و فرماندهان نیز در تغییر وضع ظاهر قشون نقش داشتند.

حضور افسران اروپایی در سپاه قاجار نیز تبلیغ مهمی برای پوشاک غربی بود. از آن جمله در قشون محمدشاه افسری اروپایی حضور داشت که لباسش، به عنوان لباس فرمانده قوا، اختراع خودش بود. لباس وی عبارت بود از اونیفورمی نیمه انگلیسی، زردوزی شده، با پاگون‌های ژنرالی، چکمه‌های یرغور، شلوار سفید، دستکش‌های مخصوص افسری، کلاه یراق‌دوزی شده مزین به پری سفید و بلند، شمشیری منحنی و مهمیزهای^۱ طلایی (کورف، ۱۷۶). در اواخر سلطنت محمدشاه تغییرات جزئی در طرح لباس انجام شد، به نحوی که لباس قشون، متحدالشکل و کوتاه شد؛ ولی فرماندهان باز هم لباس بلند بر تن می‌کردند. آنان به‌ویژه در مواقع سلام، جبه می‌پوشیدند و شال‌کلاه بر سر می‌گذاشتند (مستوفی، ۷۰/۱). روحانیون در دوره محمدشاه به مانند دیگر رجال حکومتی در تغییر لباس نظامیان نقش داشتند. حامد الگار در این باره می‌نویسد: تا روزگار حاجی میرزا آقاسی، اصلاح نظامی ادامه یافت و توجه به مسأله لباس متحدالشکل قشون سبب شد بار دیگر برای معمول کردن لباسی که به‌وضوح اروپایی بود، از مقامات مذهبی کسب اجازه کنند (الگار، ۱۹۳).

لباس قشون ایران در دوره ناصرالدین‌شاه

ناصرالدین‌شاه چهارمین پادشاه قاجار چهل‌ونه سال (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) در ایران با استبداد سلطنت کرد (تیموری، ۱). در این دوره که دولت ایران خود را در برابر تمدن جدید غرب ناتوان می‌دید، یگانه راه توانایی خود را دشمنی و ستیزه با رواج تمدن اروپایی و اندیشه‌های آزادی‌خواه می‌دانست (نفیسی، ۷). در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه، به تدریج تغییراتی در پوشاک نظامیان با رویکردی سنتی صورت گرفت؛ اما از اواسط این دوره، در ترکیب‌بندی اجزاء لباس، نحوه برش و دوخت برای راحتی و سبکی لباس قشون دگرگونی‌هایی صورت پذیرفت. در این میان تنوع‌طلبی و تمایلات افراد والامقام باعث شد تا طرح لباس سپاه ایران مدام در حال تغییر باشد. به همین منظور برای مقایسه بهتر، دو تصویر از لباس قشون ایران و فرد نظامی فرانسوی ارائه شده است. در تصویر ۱، نظامی فرانسوی با لباسی تنگ و چسبان و در تصویر ۲، لباس قشون ایرانی با تغییرات جزئی در همان طرح، گشادتر و بلندتر با کلاه ایرانی دیده می‌شود. این

۱. ابزاری فلزی که هنگام سواری بر پاشنه چکمه می‌بندند (عمید، «مهمیز»)

تصویر توسط لوئیجی مونتابونه، عکاس هیئت ایتالیایی مأمور در ایران، در سال ۱۲۷۹ ق/۱۲۴۱ ش گرفته شده است.



تصویر ۱- نظامی فرانسوی (۱۸۰۰م)، کتابخانه براون



تصویر ۲- سربازان ایرانی، آلبوم خانه کاخ گلستان

پوشیدن این اونیفورم کمابیش با رتبه‌بندی افراد نظامی در جنس، رنگ لباس، نوارهای روی لباس و نشان روی کلاه با تزیینات جزئی هماهنگ می‌شد. در دورهٔ صدارت امیرکبیر برای یکسان کردن لباس، کلیجه^۱ و شلوار تنگ اتریشی معمول شد. در پی آن اقتباس مليله‌دوزی و مفتول‌دوزی از اتریش و دوختن دکمهٔ شیر و خورشید وارد شده از انگلیس برای نخستین بار مرسوم شد و سپس دکمه‌ها را در ایران ساختند. به‌علاوه، مقرر شد تا برای لشکر سالی پنجاه‌هزار دست لباس در تهران و اصفهان بدوزند. کار زردوزی لباس صاحب‌منصبان به فردی به نام خورشید خانم، «ضعیفهٔ تهرانی»، واگذار شد و بر طبق قرارش با دولت با افزایش شمار شاگردانش، به مدت پنج سال در انحصار او قرار گرفت (آدمیت، ۲۹۹). در خصوص تغییر طرح لباس قشون ایران توسط امیرکبیر یکی از رجال بانفوذ دورهٔ ناصری چنین می‌نویسد: «دیدم امیرکبیر سرپا ایستاده‌اند. لباس سرباز را دستورالعمل می‌فرمایند که تغییر بدهند ... فرمودند لباس را می‌خواهم این وضع نمایم، به سلیقهٔ شما چطور است؟ عرض کردم بسیار خوب است، البته لباس از منسوجات ایرانی باشد خیلی بهتر از این ماهوت‌های بی‌مصرف فرنگی است» (سهام الدوله بجنوردی، ۴۶). افزون بر اجرای طرح پوشش قشون، منسوجات وطنی برای دوخت توسط امرای دولتی و با دستورالعمل نواب ناصرالدوله، حکمران کرمان و بلوچستان، پارچه‌های نکو و مناسبی برای لباس تمام افواج می‌بافتند و از جنس نمد کرکی پالتوهای نظامی بسیار نفیس خوب مثل ماهوت درست می‌کردند (عین‌السلطنه، ۲۰۴۰/۳-۲۰۴۱).

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۶ق که برای بار دوم رهسپار اروپا شد (ذکاء، ۲۵۰)، هنگام عبور از کشورهای روسیه و اتریش، مجذوب سوار نظام این دو کشور شد و از دولت اتریش خواست تا عده‌ای از افسران خود را برای ایجاد قشون مشابه ارتش اتریش به ایران اعزام کند (کاظمی، ۲۸). مدتی بعد تعدادی از سربازان و افسران اتریشی وارد ایران شدند. در تصویر ۳، قشون سربازان اتریشی مستقر در تهران و در تصویر ۴، مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر ارشد ناصرالدین‌شاه با صاحب‌منصبان فوج جلالی اصفهان که همگی لباس نظامیان اتریشی بر تن دارند، دیده می‌شوند. شلوار راستهٔ آنان و درز دکمه‌خور بالاتنه و سردست‌های نواردوزی شده، حاکی از آن است که طرح لباس کاملاً از لباس نظامیان اتریشی اقتباس شده و فقط در تزیینات با هم اختلاف دارند.

۱. کلیجه (شاپکین): نیم‌تنهٔ بلند ولی کوتاه‌تر از لباده و سرداری که دامن آن تا روی ران می‌رسید و کمرش نسبتاً تنگ و چسبان با زیر بغلی شکاف‌دار که حرکت دست‌ها را آسان می‌کرد. کلیجه را از جنس ماهوت یا برک یا مخمل سرخ یا عنابی درست می‌کردند و با پیراق آن را می‌آراستند (کمپانی، ۱۱۳-۱۱۴).



تصویر ۳- سربازان اتریشی، سایت کافه تاریخ



تصویر ۴- مسعود میرزا ظل السلطان و افسران با لباس نظامیان اتریشی

ناصرالدین شاه همچنین هنگام گذشتن از قفقاز و روسیه، مجذوب سپاهیان قزاق و اونیفورم‌های زیبا و درخشان آن‌ها شد (ذکاء، ۲۵۰). روس‌ها که دیدند لباس چرکزی بلند قزاق‌های روس مورد تحسین شاه واقع شده، موافقت وی را برای تأسیس یک بریگاد قزاق در ایران تحصیل کردند (سپهر، ۱۱۸). فوریه^۱، پزشک دربار ناصرالدین شاه، نیز از شیوه لباس پوشیدن نظامیان در هنگام حضور در دربار می‌نویسد که از

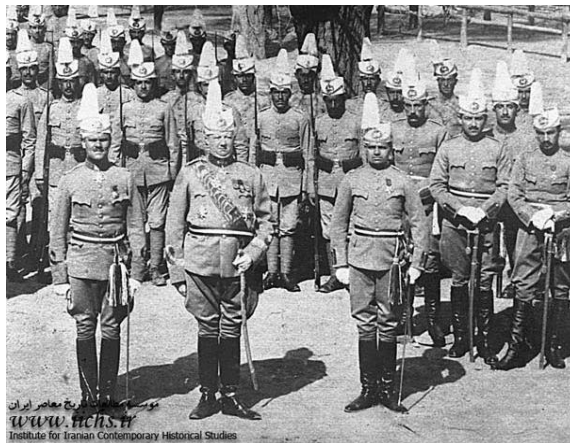
۱. Jean-Baptiste Feurier

میان اعیان و نمایندگان عالی رتبه، نظامیان را به سهولت از کلاه‌شان می‌توان شناخت. این کلاه از پوست بخارا^۱ است و به کلاه ملی ایرانیان می‌ماند، با این تفاوت که کلاه نظامی کوتاه‌تر و استوانه‌ای شکل است. این در حالی است که سایر کلاه‌ها را مخروطی و بلندتر می‌سازند. صاحب‌منصبان، نیم‌تنه‌ای از ماهوت آبی تیره بر تن دارند و درجات‌شان یا به سبک نظام روسیه روی دوش یا به رسم اتریش بر یقه نیم‌تنه‌شان دوخته شده است (فوریه، ۱۰۲). جذاب‌ترین رسته نظامیان، با شرایط خاص در دستگاه حفاظتی و تشریفاتی در خدمت ملکه مه‌د علیا بودند. جامه این گارد ویژه لباسی کوتاه، از الگوی لباس سربازان فرانسوی و انگلیسی ردنگت^۲مانندی با یقه کیپ با دکمه‌هایی از زیر گلو تا پائین، کمر تنگ با چاک در پشت لباس، یراق و پاگون (سردوشی) تهیه شده بود که با آن شلوار پاچه تنگ به همراه کلاه‌پوست شکل، چکمه، کمر بند با گل میخ طلا، بند شمشیر زرکوب و شمشیرهایی با غلاف مرصع می‌پوشیدند (شهری، ۹۸/۲). به تدریج تغییراتی در تکه‌های البسه داده شد و یکی از این اجزاء مهم در دوره ناصری کلاه بود که به دلیل تغییر فرم کلاه‌پوستی، خراب و فرسوده شدن زود آن، برای خرید کلاه‌پوست بخارا در طی سال سه یا چهار بار مبالغ هنگفتی از مملکت خارج می‌شد. با فرمان شاه از بلندی کلاه کاسته و در ساختن آن، از پوست بره‌های داخلی به کار بردند و در روزنامه‌های رسمی مقررات و دستورهای درج شد که پاسبان‌های گماشته شده در معابر از بلندی اضافه کلاه عابران بی‌هیچ گذشتی ببرند؛ اما با مقاومت منظم و متشکل از طرف صدراعظم و وزرا، فرمان او خنثی شد و حتی مردم حاضر بودند که اموال‌شان مصادره شود؛ اما کلاه‌شان کوتاه نشود. تنها در این اواخر که لشکرکشی‌هایی بر ضد ترکمانان، افغان‌ها و انگلیسیان صورت گرفت، کلاه کوتاهی موسوم به «کلاه نظامی» برای نظامیان برگزیده شد (پولاک، ۱۰۴). افزون بر کلاه، در سایر لباس‌های قشون ایران در عصر ناصرالدین‌شاه تغییراتی پدید آمد. لباس قشون در موارد عادی باید با سرداری یقه‌عربی و شلوار تنگ بامغزی قرمز یا سفید یا آبی یا زرد بود که از صنف آن‌ها حکایت می‌کرد. در موارد رسمی، سرداری آن‌ها مبدل به نیم‌تنه شد و نشان شیر و خورشیدی هم به جلو کلاه نصب می‌کردند و این نشان در پایین‌ترین درجات نظامی به کلی از نقره بود و هر قدر بر رتبه افزوده می‌شد، قطعات آن به طلا مبدل می‌گشت. بعدها در حدود ۱۳۰۴ق این نشان کلاه را افسران در موارد عادی هم به کار بردند و این در زمانی بود که کلاه از سر تا ته یک اندازه و کوتاه شد تا از حیث کلاه هم با غیرنظامی‌ها از نظر درجات نظامی فرق داشته باشند. میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) در نشان‌های نظامی هم اصلاحاتی به عمل آورد؛ رنگ حمایل سرتیپی اول در وسط سرخ و طرفین سفید و امیر تومانی را در وسط سبز و در طرفین سرخ مقرر داشت. از روی نشان «لژیون دتر» فرانسه نشان پنج‌درجه‌ای به اسم نشان شیر و خورشید برقرار کرد که درجه اول آن با حمایل سبز بود؛ اما نشان اقدس و قدس به حال خود باقی ماند

۱. منظور شهر بخارا در ماوراءالنهر است.

۲. ردنگت قسمی جامه مردانه مانند پالتو، طویل‌تر و عریض‌تر از بالاپوش معمولی (دهخدا، «ردنگت»).

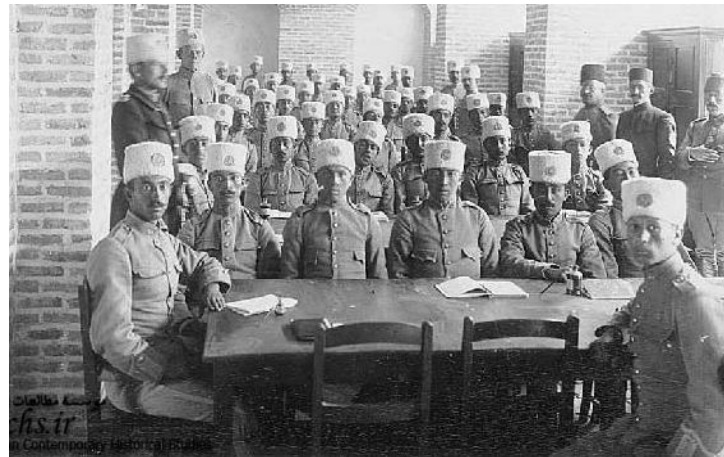
(مستوفی، ۱۱۸/۱). عین السلطنه نیز درباره تغییرات لباس ژاندارم‌ها می‌نویسد: کلاه آنان به شکل کلاه‌های اتریش و رنگ لباس و کلاه آبی بود و از پارچه‌های ایرانی تهیه می‌شد (همو، ۲۸۹۱/۴). وی همچنین در توصیف لباس این دسته امنیتی می‌نویسد: در سال ۱۲۹۰ ش کلنل هارالد اوسیان یا المارسن^۱ سوئدی به همراه چهل نفر صاحب‌منصب سوئدی ژاندارمری ایران را اداره می‌کردند ... تا یک ماه قبل کلاه ژاندارم‌ها کاسکت انگلیسی بود. پالتو و سایر فرم لباس آنها مخلوطی از سوئدی و طرح نظام اتریشی بود. به سبب سرزنش‌های مردم، وزارت داخله حکم به تغییر کلاه داد. کلاه از پوست بره سفید، اما نه به قطر و قواره کلاه قزاق‌ها، بلکه نظیف و نازک به اندازه کلاه‌های ایرانی بود (همو، ۳۸۱۹/۵). پس از گذشت یک سال در سال ۱۲۹۱ ش گوستاو وستداهل^۲ در وضع لباس افسران و آژان‌های پلیس تغییراتی دیگر داد و حتی آیین‌نامه‌ای هم برای آن تنظیم کرد. لباس رئیس کل نظمیه با درجه سرهنگی و کلیه افسران یک‌شکل بود. درجات از روی یراق سردست و سردوشی معلوم می‌شد. لباس آژان پلیس نیم‌تنه و شلوار سواری بود و روی بازوی راست درجات وی مشخص شده بود: آژان درجه ۱ با سه رج نوار، آژان درجه ۲ با دو رج نوار و آژان درجه ۳ با یک رج نوار. کلاه افسران و افراد کلاه‌پوستی که نشان فنوج شیر و خورشید بود (سیفی قمی تفرشی، ۲۹۶). در تصویر ۵ وستداهل، رئیس سوئدی تشکیلات نظمیه ایران، به همراه عده‌ای از افسران ایرانی با لباس ترکیبی سوئدی و اتریشی دیده می‌شوند و در تصویر ۶ سربازان ایرانی در یکی از کلاس‌های درس اداره نظمیه در دوران سرپرستی مأموران سوئدی به چشم می‌خورند و لباس ترکیبی سوئدی و کلاه‌پوستی ایرانی با نشان فنوج شیر و خورشید به تن دارند.



تصویر ۵- وستداهل سوئدی

۱. Harald Ossian Hjalmarson

۲. Gustav Westdahl



تصویر ۶- سربازان ایرانی و افسران ایرانی

لباس قشون ایران در دوره مظفرالدین شاه

در دوره یازده ساله سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۳۲۴ق) ایران به راه زوال رفت (نفیسی، ۷). ضعف و بیماری مظفرالدین شاه و مسافرت‌های پیاپی او به اروپا برای معالجه و بی‌اطلاعی از اوضاع مملکت سبب گردید تا کشور در زمان او با سرعت بیشتری به پرتگاه نابودی و انحطاط نزدیک شود. بنابراین، ارتش نیز در زمان سلطنت این پادشاه مانند دیگر شئون و امور مملکتی قوس نزولی پیمود (کاظمی، ۳۴). تنها نیروی منظم موجود در این دوره همان بریگارد (تیپ) قزاق بود که به همت افسران روس همچنان به کار خود ادامه می‌داد و دارای لباس منظم و متحدالشکل و آموزش خوب بود و از حقوق دائمی نیز استفاده می‌کرد (همو، ۳۷). هنری بایندر از لباس‌های متحدالشکل دسته‌های نظامی در رنگ‌های شگفت‌آور این دوره تعجب کرده و آورده است: «بالا تنه به رنگ سبز متمایل به آبی با شلوارهای نارنجی، مزین به نوارهای بنفش، یراق‌دوزی و علاقه‌بندی‌های بسیار و سردوشی‌های خارج از اندازه است، تقلیدی ناشیانه از لباس‌های نظامی اروپایی‌ها را به نمایش گذاشته است» (بایندر، ۴۴۹).

لباس قشون ایران در دوره محمدعلی شاه

دوره فرمانروایی محمدعلی شاه (۱۳۲۵-۱۳۲۷ق) دوره کشمکش و زد و خورد میان هواخواهان حکومت مشروطه و درباریان بود (نفیسی، ۶). محمدعلی شاه از نظر سیاسی متمایل به روس‌ها بود، به

همین دلیل بریگارد قزاق رونق بیشتری یافت و بر چهار فوج (هنگ) سوار آن، یک گردان پیاده و یک آموزشگاه نظامی نیز اضافه گردید (کاظمی، ۳۷) در این دوره آشفته‌گی لباس نظامیان همچنان برقرار بود تا این‌که بار دیگر روس‌ها، اختیار قشون را به دست گرفتند و مسلم بود که لباس سپاهیان را از الگوی البسه نظامیان خود ترتیب می‌دهند (شهری، ۵۰۴/۲) ز در تصویر ۷ رضاخان میرپنج و کاپیتان مارکوف در بین افسران ایرانی و روسی قزاق‌خانه و تصویر ۸، پالکونیک لیاخوف فرمانده مرکزی قوای قزاق به اتفاق وزیر مختار روسیه با همسرش در ایران مشاهده می‌شوند. وضع پوشش افسران و سربازان قزاق ایرانی و روسی تماماً یکسان بود. جامه زیرین دارای یقه‌ای ایستاده، روی این بلوز بالاپوشی بلند تا وسط ساق پا، آستین‌های بلند و گشاد، با یقه‌هفت که دو بر آن به وسیله کمربندی روی هم محکم می‌شد و خنجری در وسط جلو کمربند قرار می‌گرفت. دمپای شلوار تا زانو درون چکمه گذاشته می‌شد. جامه افسران و پیادگان قزاق یکی بود، با این تفاوت که رتبه افسران با نصب سردوشی مشخص می‌شد.

تصویر ۷



تصویر ۸

پس از اندک زمانی طرح جدیدی از لباس قزاق‌ها باب شد. این لباس پیراهنی کوتاه بود با جلو سینه بسته، یقه لبه‌دار، چاک دکمه‌خور سمت چپ شانه و شلوار (نیم گالیفه) و چکمه، با کلاه پوستی و کمر بند باریک و دو چاک کوچک در پهلوها، با تغییر و تبدیلی مختصر در پارچه، دوخت، زیور سرآستین‌ها، لبه دامن و دور یقه‌ها به تناسب مناصب بالا و پستی مقام متفاوت بود (شهری، ۵۰۴/۲). در تصویر ۹، با بررسی جزئیات لباس نمونه دیگر قزاق قفقازی، در مقایسه با لباس سرتیپ فضل‌الله زاهدی فرمانده قوای فارس در تصویر ۱۰ پی می‌بریم که تأثیرپذیری طرح لباس قزاق قفقازی بر البسه نظامیان اواخر دوره قاجار تماماً اجرا شده است؛ با این تفاوت که افسر قفقازی کلاه کاسکت و افسر ایرانی کلاه پوست (کلاه ملی) بر سر دارند و پیراهن افسر ایرانی بلندتر از پیراهن افسر روسی است.



تصویر ۱۰- افسر ایرانی



تصویر ۹- قزاق قفقازی

یک سفرنامه‌نویس آلمانی نیز به نوعی پوشش سرشش تن از نگاهبانان قدبلند محمدعلی‌شاه که دو طرف پله‌ها خبردار ایستاده بوده‌اند، اشاره کرده است. این پوشش کلاه‌خودهای پروسی با نوک تیز بود که یکی دیگر از سوغات‌های سفر فرنگ شمرده می‌شد (گروته، ۲۱۲).

لباس قشون ایران در دوره احمدشاه

احمدشاه در سال ۱۳۲۷ق در سن ۱۲ سالگی پس از خلع محمدعلی‌شاه به سلطنت رسید و در ربیع

الثانی ۱۳۴۴ق از سلطنت برکنار شد (مکی، ۴). این دوره را باید یکی از بحرانی‌ترین و خطرناک‌ترین ادوار تاریخ ایران دانست، زیرا در این دوره، استقلال کشور متزلزل شد. دورانی متلاطم و پر آشوب که همه چیز هم‌زمان سوخت و نابود شد بنابراین، از ارتش جز نامی و از نیروهای مسلح جز شبحی در سراسر کشور به جای نمانده بود (کاظمی، ۳۹). در این عصر نیز لباس قزاق‌ها همچنان مشابه قزاقان روسی بود (همان، ص ۴۱)؛ اما در رسته پلیس جنوب لباس نظامیان ایرانی کاملاً شبیه به لباس افسران انگلیسی تهیه شد. همچنان که در تصویر ۱۱ به چشم می‌خورد، تنها در کلاه و ملحقاتی نظیر نشان‌های روی کلاه و لباس متناسب با فرهنگ بومی ایرانی تفاوت وجود داشت.



تصویر ۱۱- جمعی از نیروهای پلیس جنوب به فرماندهی افسران انگلیسی

با توجه به مطالب گفته شده می‌توان پی برد که در مدت پادشاهی شاهان قاجار طرح پوشش نظامیان مدام در حال تغییر بود و از وحدت و انسجام مستمر برخوردار نبود؛ زیرا قشون ایران تا قبل از سال ۱۳۰۰ش و تشکیل ارتش نوین، هنوز از نظر سازمان اداری و فرماندهی، آموزش، اسلحه و لباس در وضع آشفته‌ای به سر می‌بردند. در اواخر دوره قاجار، سردار سپه اولین گام را برای اصلاح قشون رنگارنگ برداشت و در یکنواخت کردن آموزش و اسلحه قشون کوشید (ستاد بزرگ ارتشتاران، ۱۰۰). سپس بنا به فکر و ابداع شخص سردار سپه، لباس نظام جدیدی برای افراد ارتش در نظر گرفته شد؛ به گونه‌ای که همه نظامیان آن را در بر کرده و اتحاد شکل حاصل کردند. این لباس به قدری با بهت و جاذب بود که خود احمدشاه و محمدحسن میرزا ولیعهد نیز آن را پوشیده و درجه سرهنگی برای خود قرار داده و سردوشی آن را زده بودند (قدیمی، ۶۸-۶۹)؛

با این همه، هنگامی که رضاخان میرپنج به سمت وزیر جنگ رسید، لباس آژان‌ها را نیز متحدالشکل کرد. چنان‌که در روزنامه اطلاعات اعلانی در باب یکنواختی طرح و رنگ لباس از طرف اداره کل تشکیلات نظمیه به امضای سرتیپ فضل‌الله زاهدی صادر شد و در آن چنین آمده بود: «لباس جدید آژان‌ها طوسی‌رنگ و دارای نوار زرد، کلاه آن‌ها دارای دو لبه است که به طرز قشنگی تهیه شده، لباس مزبور نیم‌تنه و شلوار با مچ پیچ هست. دستور داده شده است از همین فرم برای کلیه آژان‌ها در تمام نقاط مملکت تهیه کنند» (روزنامه اطلاعات، ۱۶۸). سرانجام در ۲۹ بهمن ۱۳۰۱ ش مجلس لایحه‌ای تصویب کرد که همه کارکنان خدمات شهری، اعضای کابینه و نمایندگان مجلس را ملزم به پوشیدن دوخت ایران در طول ساعات کار می‌کرد. این دستورالعمل در اول میزان ۱۳۰۲ ش بنا بر حکم وزیر جنگ، سردار سپه، پرسنل نظامی را نیز دربرگرفت (رنج‌دوست، ۱۷۹).

در مجموع، فرآیند ایجاد و تغییر لباس قشون عصر قاجار در ادوار مختلف را می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:

۱. در دوره آقامحمدخان به علت تداوم فعالیت قشون نامنظم ایلی، طرح لباس قشون همانند دوره زند بود. قشون ایلی ایران با همان لباس بلند و کفش‌های معمولی که راه رفتن و سوارکاری را برای نظامیان دچار مشکل می‌کرد، به نبرد می‌پرداخت.
۲. دوره سلطنت فتحعلی‌شاه با تجربیات به‌دست‌آمده از شکست در جنگ با روسیه، لباس‌های بی‌روح و گوناگون قشون نامنظم ایلی از لحاظ جنس، رنگ و طرح متحول شد؛ تا آن جا که تغییرات اعمال شده در برش و دوخت نیز تا حدودی بر نظم ظاهری قشون ایران مؤثر واقع شد.
۳. محمدشاه همانند فتحعلی‌شاه در تحول پوشاک قشون تلاش کرد، اما با مقاومت مخالفان گریزان از تغییرات مواجه شد و به همین سبب به طرح لباس دوره پیشین اکتفا کرد.
۴. در دوره ناصرالدین‌شاه دگرگونی لباس قشون در ابتدا تدریجی بود؛ اما در میانه سلطنت شاه به سبب پیوندهای نزدیک وی با اروپاییان دگرگونی در لباس قشون سرعت گرفت؛ تا جایی که شاه و امیران به راحتی در طرح لباس سپاهیان نظر می‌دادند. این آزادی به گونه‌ای بود که بیشترین تغییرات اعمال شده در پوشاک سلسله قاجار، در این دوره احساس شد.
۵. مظفرالدین‌شاه همچون فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه، به سبب علاقه زیادی که به هنر و هنرمندان داشت، فضایی مستقل برای تحولات فرهنگی - هنری به وجود آورد؛ اما در زمینه لباس نظامیان، همان لباس قزاقان دوره ناصری را با اندک تغییراتی در تزیینات مورد استفاده قرار داد.

۶. سرتاسر دوره سلطنت محمدعلی شاه به کشمکش‌های سیاسی داخلی و خارجی گذشت. از این رو، جایگاه هنر و هنرمندان متزلزل بود و سفارش برای اجرای تغییرات در لباس قشون کم‌اهمیت به نظر می‌رسید.

۷. در دوره احمدشاه، عناصر اروپائی بر عناصر ایرانی غلبه بیشتری یافت. سفرهای پیاپی احمدشاه به اروپا، وی را کاملاً غربی کرده بود. با این همه، در دوخت لباس‌های کارکنان دولت و مردم، بر لباس ایرانی تأکید می‌شد. در این میان، سردار سپه، وزیر جنگ، با اختیاراتی که به دست آورد، وحدت لباس را با ارتش نو درآمیخت و ظاهر نظامیان ایران، با رعایت سلسله مراتب و رده‌بندی مناصب، ظاهری آراسته و تشکیل پیدا کرد.

نتیجه

ایران عصر قاجار، همواره صحنه جنگ و رقابت‌های استعماری کشورهای انگلستان و روسیه بود. در این دوره پوشاک قشون ایران به سبب ضرورت افزایش توان نظامی و گذار از قشون نامنظم ایلی به ارتش جدید، دستخوش تغییر گردید. پس از شکست ایران در جنگ با روسیه، ولیعهد، عباس میرزا، قشون ایران را به وسایل و فنون جدید و لباس یکسان و یکرنگ مجهز کرد. نیروی نظامی ایران در این دوره همچون گذشته از دودسته سواره و پیاده نظام ایلی تشکیل شده بود که با ابزار و تجهیزات ساده و بدون آموزش‌های لازم با لباس‌های عادی و الوان مختلف به نبرد با دشمنان خارجی می‌پرداخت. با تحولاتی که در دهه سوم قرن ۱۳ در انتظام بخشیدن به قوای نظامی انجام گرفت، موضوع یونیفرم سپاهیان قاجار به یکی از موضوعات اساسی در فرآیند تحولات نظامی ایران تبدیل شد؛ زیرا در آن زمان بهره‌مندی از قشونی منظم با ظاهری آراسته و همگون نشان از صلابت، اقتدار و استحکام تشکیلات نظامی ایران داشت. نخستین گام برای تشکیل ارتش مدرن و یکسان‌سازی ظاهر سپاه ایران، استفاده از طرح پوشاک نظامیان فرانسوی و انگلیسی بود. در دوره فتحعلی شاه تنها تفاوت لباس نظامیان ایران با لباس نظامیان اروپایی، کلاهی به سبک ایرانی بود. در اواخر سلطنت محمدشاه تغییرات جزئی در پوشاک قشون ایران به وجود آمد و لباس نظامیان، کوتاه و یکسان گردید. در دوره ناصرالدین‌شاه با اصلاحات نظامی امیرکبیر، عناصری از لباس نظامیان اتریشی به لباس قشون ایران افزوده و در دوخت آن، از پارچه‌های داخلی استفاده شد. علاوه بر آن، در دوره صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، رنگ حمایل فرماندهان سپاه ایران تغییر یافت. ناصرالدین‌شاه در سفر دومش به فرنگ (۱۲۹۶ق)، تحت تأثیر نظم و لباس سواره نظام دو کشور روسیه و اتریش قرار گرفت و دستور داد تا

در سپاه ایران از نمونه اونیفورم‌های سپاهیان روس استفاده شود. با تشکیل ژاندارمری، لباس فرم ژاندارم‌ها ترکیبی از پوشش نظامیان سوئدی و اتریشی بود. درجات افراد امنیه نیز از روی یراق‌دوزی سردست و سردوشی آنان مشخص می‌شد. لباس نظامیان ایران از دوره مظفرالدین شاه تا پایان دوره قاجار همچون گذشته متأثر از لباس ارتش کشورهای اروپایی به‌ویژه روسیه و سوئد بود، لیکن به دلیل آشفتگی‌های سیاسی پس از مشروطه توجه چندانی به این موضوع نشد.

اگرچه پوشش قشون دوره قاجار در هر دوره‌ای دستخوش تغییراتی شد، به‌طورکلی لباس نیروهای نظامی ایران تلفیقی از لباس ارتش کشورهای اروپایی نظیر فرانسه، انگلیس، روسیه، اتریش و سوئد بود که در تزیینات (نشان‌ها و سوزن‌دوزی‌های سنتی) با فرهنگ بومی و سنتی ایران آمیخته بود. حاصل پژوهش حاضر را می‌توان در جدول تطبیقی زیر خلاصه کرد:

دوره	طرح لباس	اجزاء، جنس، رنگ و تزیینات
آقا محمدخان	ایرانی	سرداری بلند، کلاه‌پوستی از وسط چاک خورده و تاشده با ارتفاع ۲۵ سانتیمتر، شلوار نسبتاً گشاد و مچ آن بسته، کمر بند پهن.
فتحعلی شاه	-فرانسوی -انگلیسی	لباس پیاده‌نظام از ماهوت آبی یا قرمز، لباس توپچی‌ها از ماهوت آبی، لباس صاحب‌منصبان: اشارپ ابریشمی قرمز رنگ مانند نظامیان انگلیس. - شلوار عموماً سفید و گشاد و پرچین جمع شده در ناحیه قوزک پا، کلاه از پوست بره سیاه بسیار بلند (ایرانی)، چکمه یا نیم چکمه. دو بند سفید پهن چپ و راست روی شانه‌ها، جلو سینه دارای قلاب برنجی، کمر بند پهن سیاه‌رنگ و گاه کمر بندی شال سفید.
محمدشاه	-انگلیسی -روسی	نیم تنه بدون دامن، شلوار تنگ تا قوزک پا، پوتین چرمی، لباس توپچی‌ها: یک‌شکل، نیم تنه آبی با سردست سرخ‌رنگ، شلوار کتان آبی یا سفید، کلاه از پوست بره سیاه یا سرخ با موهای بلند. لباس افسران: روی سینه سه ردیف دکمه با یراق‌های طلایی، یقه و سردست‌ها نیز نواری طلایی و با سردوشی.

دوره	طرح لباس	اجزاء، جنس، رنگ و تزیینات
ناصرالدین شاه	-ایرانی -اتریشی	اوایل سلطنت: کلاه ملی ایرانی، بالاتنه ساده، کمر چین دار، آستین های بلند و گشاد، از جنس ماهوت، لبه آستین نواردوزی شده، شلوار راسته، کفش های چرمی با پنجه گرد، اقتباس مللیله دوزی و مفتول دوزی از اتریش، دکمه شیر و خورشید وارداتی از انگلیس.
	-روسی -فرانسوی -انگلیسی -سوئدی	اواسط سلطنت: الگوبرداری از لباس قزاقان روس، جامه های سرخ یا سفید یا سیاه، کلاه پوستی، پراق و سردوشی، کمر بند با گل میخ طلا، بند شمشیر زرکوب برای صاحب منصبان. محافظان مهد علیا: الگوبرداری از لباس فرانسوی و انگلیسی، کمر تنگ و یقه کیپ، چاک در پشت لباس، شلوار پاچه تنگ، کلاه پوست، چکمه. موارد عادی: سرداری یقه عربی، شلوار تنگ بامغزی قرمز یا سفید یا آبی یا زرد و در موارد رسمی: سرداری مبدل به نیم تنه شد و نصب نشان شیر و خورشید به جلو کلاه. پالتو بلند چاکدار سوئدی با کلاه پوست ایرانی. لباس آژان پلیس: نیم تنه و شلوار سواری، با درجات روی بازوی راست.

دوره	طرح لباس	اجزاء، جنس، رنگ و تزیینات
مظفرالدین شاه	-روسی	بالاتنه به رنگ سبز متمایل به آبی، شلوارهای نارنجی مزین به نوارهای بنفش، تقلیدی ناشیانه از لباس های نظامی اروپاییان، پراق دوزی و علاقه بندی های بسیار و سردوشی های بزرگ.
محمدعلی شاه.	-روسی	نیم تنه قزاقی، از پیراهن ماندلی کوتاه، جلو سینه بسته با دو چاک کوچک در پهلوها، یقه لبه دار، چاک دکمه خور سمت چپ شانه، شلوار (نیم گالیفه)، چکمه، کلاه پوستی و یا کلاه خودهای پروسی، کمر بند باریک، زیور سرآستین ها، لب دامن و دور یقه ها متناسب با مناصب افراد.
احمدشاه	-ایرانی -روسی -انگلیسی	لباس نظامیان همچنان مشابه قزاقان روسی بود، لباس پلیس جنوب: لباس آنان کاملاً شبیه به لباس افسران انگلیسی بود، کلاه با نشان شیر و خورشید، اتحاد شکل لباس ارتش توسط سردارسپه لباس فرم آژان ها: طوسی رنگ و دارای نوار زرد با کلاه دولبه، لباس نیم تنه، شلوار، حمایل برای نگه داشتن سلاح کمری.

فهرست منابع

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، نی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- استودارت، چارلز، «گزارشی درباره ارتش ایران»، ترجمه احسان اشراقی، بررسی های تاریخی، ش ۲۶، خرداد و تیر ۱۳۴۹، صص ۱۲۳-۱۳۵.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- الگار، حامد، دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، ترجمه ابوالقاسم سری، توس، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- بایندر، هنری، سفرنامه هنری بایندر (کردستان، بین النهرین و ایران)، ترجمه کرامت الله افسر، فرهنگسرا (یساولی)، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- بوئه، موریتس وان کوتسه، مسافرت به ایران، ترجمه محمود هدایت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- پولاک، یاکوب ادوارد، *سفرنامه پولاک: «ایران و ایرانیان»*، ترجمه کیکاووس جهانداری، خوارزمی، ۱۳۶۸ ش.
- تیموری، ابراهیم، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، اقبال و شرکاء، تهران، ۱۳۳۲ ش.
- دنبلی، عبدالرزاق بیگ، مآثر سلطانیه (تاریخ جنگهای اول ایران و روس)، موسسه روزنامه ایران، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۲۵-۱۳۵۲ ش.
- ذکاء، یحیی، ارتش شاهنشاهی ایران از کوروش تا پهلوی - شورای ارتشی جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، بی جا، ۱۳۵۰ ش.
- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، نگاه، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- رنج دوست، شبنم، تاریخ لباس ایران، جمال هنر، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، افسون، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- سپهر، احمدعلی، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- ستاد بزرگ ارتشتاران، تاریخ ارتش نوین ایران (بخش نخست از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی)، چاپخانه ارتش، بی جا، بی تا.
- سهام الدوله بجنوردی، یارمحمد، سفرنامه های سهام الدوله بجنوردی، تصحیح: قدرت الله روشنی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- سیفی قمی تفرشی، مرتضی، نظم و نظمیه در دوره قاجاریه، یساولی (فرهنگسرا)، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- شریعت پناهی، سید حسام الدین، اروپایی ها و لباس ایرانیان، قومس، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، مدبر، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۱۳۲	تاریخ و فرهنگ	شماره ۱۰۰
-----	---------------	-----------

- شهری (شهری‌باف)، جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، رسا، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی جیبی، راه رشد، تهران، ۱۳۸۹ ش.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، تصحیح: مسعود سالور و ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، تصحیح: مسعود سالور و ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی اشراقی، اشراقی، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- فوریه، ژان باتیست، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، نشر علم، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- قدیمی، ذبیح‌الله، تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی ایران، چاپخانه مجلس شورای ملی و بانک ملی ایران و برادران فردین و دانشگاه، تهران، ۱۳۲۶ ش.
- کاظمی، محمد و البرز، منوچهر، تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، به اهتمام علی وزیری، بی‌جا، آبان ماه ۲۵۳۵ ش.
- کمپانی، نسیم، فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران (از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱ ش.
- کورف، بارون فیودور، سفرنامه بارون فیودور کورف (۱۸۳۴-۱۸۳۵)، فوت فتحعلی‌شاه، به سلطنت رسیدن محمد میرزا و سقوط قائم مقام، ترجمه اسکندر ذبیحیان، فکرروز، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- گروته، هوگو، سفرنامه گروته، ترجمه مجید جلیلووند، مرکز، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، زوار، تهران، ۱۳۸۸ ش.
- مکی، حسین، مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار، کتابفروشی محمدعلی علمی، ۱۳۲۳ ش.
- میرزائی، محسن، روزنامه خاطرات عزیزالسلطان (ملیجک ثانی)، زریاب، تهران، ۱۳۷۶.
- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، اهورا، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- نفیسی، سعید، تاریخ معاصر ایران (از چهارم اسفند ماه ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریور ماه ۱۳۲۰)، فروغی، تهران، ۱۳۴۵ ش.

دیگر منابع

آلبوم‌خانه کاخ گلستان

روزنامه اطلاعات، ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان.

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

<http://www.cafetariikh.com>

<https://library.brown.edu/collections>



History & Culture

Vol. 50, No. 1, Issue 100

Spring & Summer 2018

DOI: <https://doi.org/10.22067/jhc.v50i1.76046>

تاریخ و فرهنگ

سال پنجاهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۰

بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۱۵۱-۱۳۳

اقدامات قرچقای خان و خاندان او در دوره صفویه *

دکتر علی یحیائی^۱

استادیار دانشگاه حکیم سبزواری

Email: a.yahyaei@hsu.ac.ir

اعظم گنجی هرسینی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه بیرجند

Email: a_ganjiharsini@yahoo.com

چکیده

با غزوات شاهان صفوی در ارمنستان و گرجستان، شمار فراوانی از مردم آنجا اسیر و به ایران آورده شدند و برخی از آنان در ساختار سیاسی-نظامی، اجتماعی و اقتصادی به جایگاه والایی دست یافتند. قرچقای، از نامدارترین ایشان، به همراه فرزندان به مرتبه‌ای والا در دوره صفویه رسیدند. هدف پژوهش حاضر، شناساندن قرچقای و خاندان اوست. اینکه او از چه پایگاهی برخاست و فرزندان و نوادگان او چه کسانی بودند و نحوه جهش اجتماعی آن‌ها از پایین‌ترین سطح به بالاترین لایه‌های جامعه چگونه بود و چه اقداماتی انجام دادند؟ در پاسخ باید گفت قرچقای که در شمار غلامان ارمنی به ایران آورده شد، پس از تعلیم در دربار و گروش به اسلام و تشیع و با نشان دادن شایستگی و سرسپردگی به شاه، خود را تا مقام سپهسالاری ایران و حکومت بر دو ایالت مهم و استراتژیک آذربایجان و خراسان بالا کشید. فرزند او منوچهر و نوه‌اش، قرچقای دوم، نیم قرن بعد از او بر مشهد حکومت کردند. دیگر افراد خاندان به درجه‌ای از کمال رسیدند که علاوه بر تولید آثار هنری، مناصبی مانند تولیت حرم حضرت معصومه (ع) را نیز در دو نسل بر عهده داشتند. اقدامات فرهنگی و هنری شایانی که با حمایت آنان به ثمر رسید، به بنیانی برای مکتب هنری خراسان تبدیل شد.

کلیدواژه‌ها: صفویان، غلامان خاصه، قرچقای خان، مکتب خراسان.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۷/۲۶؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۲/۲۲.

۱. نویسنده مسئول

The Roles and Actions of Qarachaghay Khan and His Family During the Safavid Period

Dr. Ali Yahyaie

Assistant Professor, Hakim Sabzevari University

Azam Ganji Harsini

MA in Islamic History, Birjand University

Abstract

A score of people were captured and brought to Iran in the wake of the battles of the Safavid kings in Armenia and Georgia, some of whom managed to gain senior positions in the political, military, social and economic structure of Iran. One of the most renown figures is Qarachaghay, who along with his descendants were promoted to higher ranks during the Safavid period. The goal of the present research is to introduce Qarachaghay and his family, discuss the process of his rise to power along with his progenies, describe the way they climbed the social ladder from the lowest to the highest levels of society and the measures they took. In this regard, it should be noted that Qarachaghay, who was brought to Iran as an Armenian slave, was educated in the Safavid court after converting to Islam and the Shia. By demonstrating his competence and allegiance to the Shah, he was promoted to positions as high as the generalissimo of Iran and the ruler of two important and strategic states of that time, Azerbaijan and Khorasan. His son Manouchehr and his grandson, Qarachaghay II, ruled over the city of Mashhad half a century later. Other members of his family came to the forefront of perfection, producing prominent artistic works in addition to holding positions such as the custodian of the Shrine of Hazrat Masoumeh (AS) for two generations. The cultural and artistic achievements were gained with thanks to their support laid the foundation for the establishment of Khorasan art school.

Keywords: Safavids, Special Servants, Qarachaghay Khan, Khorasan School

مقدمه

صفویان (۹۰۷-۱۱۳۵ق) به عنوان یکی از سلسله‌های مهم ایران بعد از اسلام، با محور اندیشه تصوف و حمایت قزلباش‌ها وارد عرصه سیاسی شدند. قزلباش‌ها که به پاس خدمات‌شان، حکومت نواحی مختلف و مناصب مهم را دریافت کردند، بعد از مرگ اسماعیل اول (۹۳۰ق)، با توجه به خردسالی طهماسب، قدرت خود را افزایش دادند. قدرت‌طلبی که به اختلافات سیاسی و نظامی شدیدی میان آنان انجامید، نظام نوپای صفوی را به مخاطره انداخت. شاه عباس با درک خطر در صدد کاهش قدرت آنان برآمد و با تکیه بر غلامانی که طی سالیان دراز از ناحیه قفقاز به ایران آورده شده و تنها مطیع شخص او بودند با آن‌ها مقابله کرد. ورود این غلامان از زمان جنید و حیدر آغاز شد و در زمان شاه طهماسب به اوج رسید؛ زیرا او برای رها شدن از توطئه قزلباش‌ها و جلوگیری از رقابت‌های سیاسی آنان با یکدیگر، آنان را به انجام غزا و کسب غنائم از حملات متعدد به قفقاز و گرجستان واداشت و شمار زیادی از مردمان آنجا را به اسارت درآورد. او برای استفاده از این اسیران به تربیت آنان در دربار پرداخت. کم‌کم این غلامان به تجارت، امور نظامی و درباری راه یافتند. ورود آنان به جامعه ایران دگرگونی‌های ژرفی در ساختار سیاسی، نظامی، اداری، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پدید آورد. طهماسب علاوه بر تربیت این غلامان، رسم تعلیم و تربیت شاهزادگان را همراه اولاد ذکور سران مملکت در دربار مرسوم کرد. در نتیجه، نیروی زبده و تعلیم‌یافته‌ای به صورت نامحسوس در دربار ظهور کرد که می‌توانست جایگزین مناسبی برای قزلباش‌ها باشد. شاه عباس، این نیرو را - که برتری خود را مدیون شاه و نه از شمشیر خود می‌دانستند و رقیبی برای حکومت نبودند - به کار گرفت و بسیاری از مناصب مهم نظامی و اداری را به آنان واگذاشت (فلور، ۱۳۲).

یکی از این افراد سرسپرده، دلیر، کاردار و تأثیرگذار قرچقای خان بود. از آنجا که درباره او و خاندانش نه به زبان فارسی و نه انگلیسی پژوهش مستقلی صورت نگرفته، این مقاله می‌کوشد بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و با استفاده از روش تحقیق تاریخی، به نقش، شخصیت و اقدامات قرچقای و اخلافش در صحنه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی ایران عصر صفوی بپردازد؛ زیرا از سرگذشت او و خاندانش در قیاس با غلامانی چون الله‌وردی خان (سازنده پل الله‌وردی خان) و محبعلی (سازنده مسجدشاه) غفلت شده است. ویلم فلور^۱ در *Safavid Government institutions* که مباحث زیادی از آن به ساختار و زیرمجموعه‌های نهادهای نظامی آن دوره اختصاص دارد، تنها در دو جا از قرچقای نام برده است. در یک - جا می‌نویسد: از چگونگی مراتب رشد او چندان اطلاعی نداریم؛ ولی باید همان راه الله‌وردیخان را پیموده

۱. Willem M. Floor

۲. *Safavid government institutions*, Costa Mesa, Calif., Mazda Publishers, 2001.

باشد (فلور، ۱۷۲) و در جای دیگر آورده است که او در اقدامات نظامی در برابر عثمانی‌ها مطیع دستورات شاه بود (همو، ۲۶۰). تنها پژوهش برجسته‌ای که درباره این خاندان اطلاعات مهمی دربردارد، نوشته سوسن بابایی^۱ و همکاران او با عنوان *Slaves of the Shah; New Elites of Safavid Iran*^۲ است که با نام غلامان خاصه: نخبگان نوحاسته دوران صفوی^۳ ترجمه شده است. نویسندگان این کتاب با نگاهی ژرف و تحلیلی، به نقش‌های مختلف و مهم سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی غلامان پرداخته و گاه به برخی نقش‌ها و اقدامات هنری و فرهنگی قرچقای و پسرانش نیز اشاره کرده‌اند و آنان را «کوشاترین سفارش‌دهندگان و گردآورندگان آثار هنری منقول در نیمه نخست قرن ۱۷م» دانسته‌اند (همو، ۱۲۱). البته به نظر می‌رسد در این کتاب، نقش غلامان بیش از اندازه برجسته شده است؛ مثلاً در آن به اقدامات فرهنگی پیش از آنان مانند فعالیت‌های ابوالفتح ابراهیم میرزا صفوی در مشهد تقریباً هیچ اشاره‌ای نشده است (نک: آل‌داود، «ابراهیم میرزا صفوی»؛ یحیائی، «ابراهیم میرزا صفوی»). در مقاله‌های «علی‌قلی بیگ جبه‌دار کتابدار»^۴، «شاهنامه قرچقای خان»^۵ و «نقش خاندان قرچقای خان در پیشبرد هنرهای مکتوب قرن یازدهم شهر مشهد»^۶ عمدتاً از دیدگاه هنری و به برخی از دستاوردهای فرهنگی و معرفی آثار پرداخته و گاه به اجمال از سرگذشت شماری از افراد این خاندان سخن گفته شده است. از آن‌جا که این خاندان سه نسل در امور نظامی و فرهنگی ایران دخیل بوده‌اند، در این مقاله با استفاده از منابع متقدم تقریباً تمامی افراد این خاندان مورد شناسایی قرار گرفته و به مهم‌ترین اقدامات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آنها پرداخته شده و برخی از مطالب نادرست پژوهش‌های پیشین تصحیح گردیده است.

۱- قرچقای خان اول (د. ۱۰۳۳ ق)

۱-۱- اصل و نسب و ورود به ساختار سیاسی صفویان

نام او در منابع «قرچقای» (اسکندربیک ترکمان، ۶۱۹/۲، ۹۲۱/۳؛ منجم، ۲۶۴) و «قرچقای» (وحیدقزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۱۵۱) آمده است. دلاواله ایتالیایی که در زمان شاه عباس در ایران

1. Babaie

2. Babaie, Sussan, Kathryn Babayan, Ina Baghdiantz-mcCabe and Masume Farhad, *Slaves of the Shah New Elites of Safavid Iran*, I.B. Tauris & Co Ltd, London and New York, 2004.

۳. بابایی، سوسن، کاترین بابایان، اینا باغدیان‌تس - مک‌کیب و معصومه فرهاد، *غلامان خاصه: نخبگان نوحاسته دوران صفوی*، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران، ۱۳۹۰ ش.

۴. آژند، یعقوب، «علی‌قلی بیگ جبه‌دار کتابدار»، در *هنرهای زیبا*، ش ۱۶، زمستان ۱۳۸۲، صص ۹۲-۸۳.

۵. حسینی، مهدی، «شاهنامه قرچقای خان (شاهنامه وینزور)»، در *هنرهای زیبا: هنرهای تجسمی*، ش ۴۵، ۱۳۹۰ ش، صص ۱۳-۲۱.

۶. ناصحی، ابوذر و سیدمحمد فدوی، «نقش خاندان قرچقای خان در پیشبرد هنرهای مکتوب قرن یازدهم شهر مشهد»، در *هنرهای زیبا: هنرهای تجسمی*، دوره ۱۹، ش ۳، پاییز ۱۳۹۳، صص ۲۷-۳۸.

حاضر بود، می نویسد: واژه «قرچقا»، نام خاص او، به معنی عقاب، همان پرندۀ شکاری است (دلواله، ۷۲۱/۱). او سردودمان خاندان قرچقای و از ارامنه مسیحی ایروان بود که در کودکی به دست سواران تاتار اسیر شد (فلسفی، ۲۲۳/۱). به نوشته مینورسکی، اسم او به زبان ارمنی کارچیکا بوده است (میرزا سمیعا، ۲۶). با این فرض که واژه قرچقای لقب وی بوده، انتساب وی به خاندان کارچیکا محتمل است؛ زیرا در حکم حکومت قرچقای خان دوم بر مشهد (جنگ منشآت و نثرها؛ جنگ خاتون آبادی، برگ ۱۹۴ب) و نسخه طالع همین قرچقای (قرچقای خان بن منوچهر، کتابخانه ملی، ش ۳۶۱۷/۱ف) و نسخه لمیۀ اختصاص المنطقه بموضع معین من الفلک (ملاصدرا، ش ۱۷۲۱/۳) نام وی «قرچقای» آمده، همین ضبط در این مقاله مبنا قرار داده شده است.

اسکندریبگ می نویسد: «وی از طبقۀ مسیحیۀ ایروان بود [که] در کودکی و فتور آن ولایت، به ذل اسیر گرفتار گشته، چون نیکبخت بود در سلک عبید و غلامان خاصۀ شریفه انتظام یافته» (اسکندریبگ ترکمان، ۱۰۴۰/۳) و چون مورد توجه ویژه قرار گرفت در شمار «غلامان خاصۀ شریفه» درآمد. او مانند بسیاری از غلامان دیگر با قرآن و احکام شرعی و سایر تعالیم اسلام و به ویژه، مذهب تشیع آشنا و با آداب و فرهنگ ایرانی مانوس بود و از آن متأثر شده بود. فلور نیز به نوعی از آموزش درباری غلامان سخن رانده و نوشته است که پس از مدتی آنها را زیر نظر ناظر بیوتات و در بخش های نظامی به کار می گرفته اند (فلور، ۱۷۲). بنابراین، قرچقای ابتدا در کارگاه های دربار و زیر نظر ناظر بیوتات مشغول شده است: «چون جوهر ذاتش قابل بود در خدمت اشرف مورد تربیت گشته روزبه روز به درجۀ علیا ترقی می کرد و به حسن خدمات منصب قیاجیگری [سرپرستی خیاط خانه] یافت» (اسکندریبگ ترکمان، ۱۰۴۰/۳).

۱-۲. جایگاه قرچقای در امور نظامی؛ از غلامی تا سپهسالاری و حکمرانی

قرچقای چندی بعد به دلیل شایستگی در فنون نظامی به امیری توپخانه و سرداری تفنگچیان رسید (اسکندریبگ ترکمان، ۱۰۴۰/۳).^۱ از زمان ورود رسمی او به واحدهای نظامی اطلاع دقیقی نداریم؛ اما می توان پنداشت که او بعد از اتمام آموزش اولیه و ورود به خدمات کارگاهی، با بخش نظامی مرتبط شده و استعدادش در این حوزه مورد توجه شاه و مقامات نظامی واقع شده است. ورود او به سپاه، فصل جدیدی در زندگی او گشود و خدمات ارزنده ای برای سلسلۀ صفوی به ارمغان آورد. نام او اولین بار در منابع با عنوان قرچقای غلام در سال ۹۹۹ق در سرکوب مخالفان داخلی شاه عباس در ایالت فارس آمده است

۱- توپچی باشی، توپخانه را اداره می کرد و عده ای زیر نظر وی مشغول به کار بودند و او مسئول انواع ادوات و لوازم مربوط به توپ بود (فلور، ۱۸۸-۱۹۵). سردار تفنگچیان نیز که همان تفنگچی آغاسی بود، رکن الدوله محسوب می شد (همان، ۱۸۴) و مین باشی ها، یوزباشی ها، جارجی باشی ها و تفنگچی ها زیر نظر او بودند و مواجبشان توسط وی تعیین می شد (همان؛ نوایی و غفاری فرد، ۳۲۵). توپچی باشی سالانه ۲۰۰۰ تومان مواجب دریافت می کرد (فلور، ۱۹۶).

(منجم‌یزدی، ۱۰۲). از این زمان به مدت ده سال نامی از او نمی‌بینیم تا این‌که در ۱۰۱۰ق و به نقلی ۱۰۱۱ق که باقی‌خان ازبک ولایت بلخ را متصرف و به خون‌خواهی برادرش نامنی ایجاد می‌کرد، شاه عباس سپاهی به فرماندهی علیقلی خان شاملو و قرچقای که عنوان بیک یافته بود، برای مقابله با ازبکان فرستاد (همو، ۲۲۰). از این پس، نام او بیشتر به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، در ماموریت دیگری که برای سرکوبی مردم چیچکنو انجام شد، هنگامی که قزلباش‌ها از فرمان شاه سرباز زدند، شاه او را با همه غلامان فرستاد (همو، ۲۳۱). از این زمان، شاه به پاس خدمات قرچقای بیک در این جنگ‌ها امارت توپخانه و فرماندهی تفنگچیان را به وی سپرد و همه غلامان همراه وی را به خدمت توپخانه درآورد (وحیدقروینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۱۵۰-۱۵۱). شاه بعد از فراغت از مشکلات داخلی و شکست ازبکان در شرق، متوجه غرب شد تا نواحی متصرفی عثمانی را بازپس گیرد. او در مقام فرمانده توپچیان در جنگ با عثمانی‌ها حضور فعال و مؤثری ایفا کرد. شاه در سال ۱۰۱۲ق تبریز را پس گرفت و آن را موقتاً به وی سپرد (اسکندریبگ ترکمان، ۶۳۶/۲-۶۴۲) که نشانگر اعتماد شاه و آگاهی از کاردانی او در امر محافظت از قلعه شهر با استفاده از توپچیان و تفنگچیان بود.

شاه در همین سال خواهان بازپس‌گیری ولایات آذربایجان، گرجستان، ارمنستان و شیروان شد که از زمان پدرش از ایران جدا شده بودند. از این‌رو، قرچقای بیگ را با ذوالفقارخان قرامانلو مأمور بازپس‌گیری قلاع (کهن، کوزه‌چی و جدید) ارمنستان کرد (منجم‌یزدی، ۲۵۶؛ نوایی و غفاری‌فرد، ۱۹۰-۱۹۴). موفقیت آنان سبب شد امیران گرجستان‌های کاختی و کارتلی به اردوی شاه آمده و اظهار فرمان‌برداری کنند (فلسفی، ۹۹۹/۲-۱۰۰۰). در اوایل سال ۱۰۱۳ق چغال‌اوغلی از سوی دولت عثمانی مأمور پس‌گرفتن نواحی از دست‌رفته شد (نوایی و غفاری‌فرد، ۱۹۵)؛ اما شاه ایران پیشدستی کرد و گروهی از سرداران نامدار ایران از جمله قرچقای بیگ میرتوپخانه و بسیاری دیگر از امرا را همراه الله‌وردی‌خان امیرالامراء، روانه جنگ کرد. این لشکر بسیار سریع خود را به شهر وان، محل استقرار چغال‌اوغلی، رسانید و آن‌را محاصره کرد و به‌ویژه قرچقای بیگ در شکست چغال‌اوغلی نقش مهمی داشت (اسکندریبگ ترکمان، ۶۸۳/۲-۶۸۵؛ منجم‌یزدی، ۲۶۴، ۲۸۲-۲۹۳).

او در لشکرکشی ۱۰۱۵ق برای فتح گنجه (اسکندریبگ ترکمان، ۷۱۵/۲؛ منجم‌یزدی، ۳۰۴) و گشودن شماخی در رأس تفنگچیان حضور فعال داشت (اسکندریبگ ترکمان، ۷۳۲/۲؛ منجم‌یزدی، ۳۲۲). به‌نظر می‌رسد او در ۱۰۱۶ق نطنز را در تیول خود داشت، زیرا ملازمان او در نطنز از شاه که عازم مازندران بود، در اردستان استقبال و در نزدیکی چشمه سفیدآب عمارتی برای او ساختند و از کوهپایه‌های اطراف کاریزی بیرون آورده و به کنار عمارت نوساز شاه رساندند (خوزانی‌اصفهانی، ۴۷۱). او نزد شاه به درجه‌ای از اعتماد

رسید که برای انجام مأموریت‌های ویژه فرستاده می‌شد. او در سال ۱۰۱۸ ق به شروان اعزام شد تا نظر حکام داغستان را که از رفتارهای ذوالفقارخان به تنگ آمده و به ناامنی دست زده بودند، جلب نماید. او محرمانه مامور شد تا ذوالفقارخان را به قتل رساند (اسکندربیک ترکمان، ۷/۲-۸۰۶). ذوالفقارخان که پس از گسترش قلمروش، دست به کشتارهای خانوادگی زده و موجب آزدگی شاه شده بود (منجم‌یزدی، ۳۷۷)، اکنون قصد شورش داشت (فلسفی، ۶۱۲/۱). قرچقای به بهانه دادن نامه شاه به ذوالفقارخان او را در خیمه‌اش ملاقات و با همکاری غلامان به قتل رساند (اسکندربیک ترکمان، ۸۰۷/۲؛ منجم‌یزدی، همانجا). خدمات قرچقای در لشکرکشی به داغستان به گونه‌ای بود که به گفته خوزانی، شاه او را پسر خود می‌خواند: «قرچقای بیگ که غلام عمده پادشاه و قیچاچی و ریش سفید بیست هزار تفنگچی است و اکثر اوقات حضرت‌اعلی می‌فرمودند که قرچقای غلام من نیست، پسر بزرگ منست» (خوزانی اصفهانی، ۵۳۱). همچنین او در سال ۱۰۱۹ ق در دو رویداد دخیل بود: سرکوب کردن مکرری (منجم‌یزدی، ۳۸۶) و ایستادن در برابر حمله احتمالی عثمانی‌ها در مرند (همو، ۳۹۵).

در سال ۱۰۲۴ ق سلطان عثمانی که از معاهده استانبول (۱۰۲۲ ق) ناراضی بود، وزیر خود را برای حمله به ایران فرستاد. او در ۱۰۲۵ ق تحرکاتی در ایروان انجام داد (نوایی و غفاری فرد، ۱۹۷-۱۹۸). به نوشته خوزانی، او که به عنوان امیر توپچیان و فرمانده تفنگچیان در بازگشت از لشکرکشی به قزاق همراه شاه بود (۱۰۲۶ ق)، به سپهسالاری ایران و لقب خانی مفتخر شد و شاه فرمان و خلعت این مقام را برای او به تبریز فرستاد (خوزانی اصفهانی، ۷۴۷). در این زمان عثمانی‌ها تحرکات خود را آغاز کرده بودند (اسکندربیک ترکمان، ۹۲۰/۳). اما قرچقای خان به سرعت ارزروم را غارت و با خاک یکسان و شکست سختی را بر آنان وارد کرد (همو، ۹۲۰/۳-۹۲۲). بیگلربیگی وان نیز نتوانست در برابر او مقاومت کند و او پیروزمندانه در تبریز به خدمت شاه رسید (همو، ۹۲۲/۳-۹۲۴).

سلطان جدید عثمانی با شاه وارد مذاکره شد و وفاداری خود به معاهده استانبول (۱۰۲۲ ق) را اعلام کرد (نوایی و غفاری فرد، ۱۹۴). با آنکه ظاهراً صلح برقرار شد، خلیل پاشا به سرعت به سوی تبریز حرکت کرد و قرچقای به دستور شاه، به دلیل نداشتن نیروی کافی، تاسیسات آبرسانی و غله و آذوقه‌های سر راه را نابود و عقب‌نشینی کرد (فلسفی، ۲۲۵/۱). هنگامی که شاه از اتحاد امیر کاختی با عثمانی‌ها و سوگند او برای سوزاندن بقعه شیخ صفی به انتقام کلیساهایی که شاه عباس آتش زده بود، آگاه شد به قرچقای خان دستور داد از جنگ رو در رو بپرهیزد و تمام منطقه را خالی از سکنه کرده و بسوزاند (نوایی و غفاری فرد، ۱۹۴-۱۹۵). با وجود این، هنگامی که خلیل پاشا پس از تصرف تبریز قصد شیبخون به قرچقای خان در اوجان کرد، او ناچار به مقابله شد و سپاه عثمانی را به شدت شکست داد و خلیل پاشا را در رمضان ۱۰۲۷ ق

و اداری به صلح کرد (نوایی و غفاری فرد، ۱۹۵). بعد از این پیروزی، قرچقای به سوی اردبیل حرکت کرد و شاه عباس با جمعی از بزرگان کشوری به استقبال او از شهر بیرون آمدند. شاه در هنگام ملاقات با او از اسب پیاده شده و به او گفت: «آقا جان تو برای من چنان فتح بزرگی کرده‌ای که بزرگ‌تر از آن را از خدا آرزو نکرده بودم. بیا بر اسب من بنشین، تا من مثل شاطری در رکاب تو پیاده حرکت کنم... قرچقای خان بعد از امتناع خود را به پایش انداخت و خود را غلام و جان نثار وی شمرد و به عجز و لابه استدعا کرد که با چنین لطف خارق‌العاده‌ای او را مسخره خاص و عام نفرماید ولی شاه نپذیرفت و او را مجبور کرد بر اسبش بنشیند» (فلسفی، ۲۲۵/۱). پس از این فتح بزرگ، شاه حکومت و امیرالامرای آذربایجان را به او تفویض کرد (اسکندریگ ترکمان، ۹۳۸/۳) که در سراسر عهد صفوی یکی از برترین امیرالامراها بود. مدت حکومت او در آذربایجان طولانی نبود؛ زیرا بعد از این پیروزی، دولت عثمانی در مذاکرات از حکمرانی او در سرحدات خود اظهار نگرانی کرد. از این رو، شاه عباس برای صلح جو نشان دادن خود و شاید به منظور دور کردن قرچقای از زادگاهش ارمنستان در سال ۱۰۲۸ ق وی را به حکومت ایالت مرزی خراسان که از نظر اقتصادی، سیاسی و دینی مهم و استراتژیک بود، گماشت (فلسفی، ۲۲۵/۱؛ بابایی و دیگران، ۱۳، ۱۲۶). این انتصاب آغازی برای حکومت او و دو نسل از خاندانش در آن سامان شد.

با این همه، در سال ۱۰۳۲ ق دوباره بین ایران و عثمانی بر سر عراق درگیری رخ داد و حضور قرچقای خان مجرب که از وفادارترین و توانمندترین غلامان بود، به شدت احساس شد. شاه وی را فراخواند و بعد از فتح بغداد، مأمور تصرف موصل و کرکوک کرد. او این نواحی را گشود و پیروزمندانه نزد شاه بازگشت (اسکندریگ ترکمان، ۱۰۰۶-۷/۳). در موردی خاص، قرچقای از فرمان شاه سرپیچید و آن در زمانی بود که شاه وی را مأمور قتل پسرش، صفی میرزا - که به گفته منابع، متهم به توطئه برضد شاه بود - کرد، با التماس و یادآوری الطاف شاه به خود، از این کار معافیت خواست و حاضر شد سرش را از دست بدهد، اما به شاهزاده آسیب نرساند (اولناریوس، ۷۱۶-۷۱۷)؛ زیرا انجام چنین کاری لکه ننگی همیشگی برای او بود و شاید بعدها مورد غضب شاه واقع می شد و دودمانش بر باد می رفت.

در سال ۱۰۳۳ ق شاه قرچقای خان سپهسالار را همراه برخی از سران و فرماندهان از جمله موراویگ گرجی برای آرام کردن گرجستان فرستاد (اسکندریگ ترکمان، ۱۰۲۱/۳). این گروه حدود ده هزار نفر از گرجیان را به قتل رساندند. موراو که از قتل و غارت یا غیرت گرجی بودن متأثر شده بود، به هوای حکومت بر گرجستان با گروهی از بزرگان گرجستان متحد شد و تصمیم به قتل قرچقای گرفت (اسکندریگ ترکمان، ۱۰۲۱/۳) و با حيله، قرچقای خان و پسرش امام وردی بیگ، یوسف خان، بیگلربیگی شروان و بسیاری از سران و سربازان ایرانی را غافلگیرانه به قتل رساند (خوزانی اصفهانی، ۹۰۲-۹۰۳؛ فلسفی،

(۲۲۶/۱). شاه با شنیدن خبر مرگ قرچقای به دست موراو و گرجیان، در صدد انتقام برآمد و لشکری به گرجستان اعزام کرد (فلسفی، همانجا) و برای احترام، جسد وی و پسرش را در صحن امام رضا (ع) که امتیاز ویژه خاندان صفوی بود، دفن کرد (بابایی و دیگران، ۱۶).

در باره خصوصیات ظاهری قرچقای خان در منابع مکتوب اطلاعی وجود ندارد، اما در سمت راست یک نقاشی دو برگه‌ای، که در حدود سال ۱۰۲۴ق پدید آمده، بر تصویر مردی با جبه قرمز، نام قرچقای خان نوشته شده است. از این تصویر می‌توان پی برد که او مردی تنومند، قد بلند و با سبیل چخماخی بوده است (بابایی و دیگران، ۱۲۵-۱۲۶). خصوصیات اخلاقی او را صداقت، درستکاری، راستی، وفاداری، کاردانی (فلسفی، ۲۲۳/۱)، شجاعت، مصمم بودن در کار و بی‌باکی و بی‌قراری در جنگ (دلاواله، ۷۲۱/۱) نوشته اند. میزان استواری و شهامت وی در میدان جنگ به اندازه‌ای بود که شاه او را به مزاح «دیوانه» خطاب می‌کرد (همان). چنان‌که در جریان مذاکرات صلح با عثمانی در ۱۰۲۷ق شاه برای اینکه نشان دهد از جنگ ابایی ندارد به سفیر عثمانی گفت: «بیچاره‌های بدبخت! عقاب دیوانه‌ام را بر سر شما نازل خواهم کرد تا تکه‌تکه‌تان کند» (همان).

قرچقای در طول خدمت از اعطای منصب و لقب از سوی شاهان صفوی که مرسوم و نشانهٔ مرحمت ویژه به امرا دانسته می‌شد (برن، ۴۱)، برخوردار بود و چنان‌که گذشت، ابتدا در بیوتات شغل قیج‌اجیگری داشت. او از حدود ۹۹۹ق وارد ارتش شد.^۱ اولین لقب قرچقای، بیگ بود. این لقب به کسانی داده می‌شد که در آینده به امیری می‌رسیدند (رهربرن، ۲۸). وی حدود دوازده سال بیگ بود. سپس به پاس خدمات شایان و خاص به لقب خان مفتخر شد. قرچقای خان از ۱۰۲۶ق تا زمان مرگش در ۱۰۳۳ق به سپهسالاری سپاه ارتقا یافت. گویا شاه مقام سپهسالاری را از سال ۱۰۲۲ق، زمان مرگ الله‌وردیخان، به کسی نداده بود (فلسفی، ۲۲۴/۱). قرچقای اندکی بعد مقام بیگلربیگی آذربایجان و سپس حکومت مشهد را به‌دست آورد و تا زمان کشته شدنش حاکم آن‌جا بود. مقام بیگلربیگی مشهد تا دو نسل بعد از او در بین اولادش موروثی شد. علاوه بر مقامات ذکر شده، گویا وی منصب راهداری را نیز برعهده داشته است. او در این مقام با انگلیسی‌ها به‌واسطهٔ نپرداختن حق راهداری اختلاف پیدا کرد (دلاواله، ۱۰۲۵-۱۰۲۶). مقام او نزد شاه چنان رفیع بود که افزون بر اعطای بیگلربیگی خراسان به اولادش، لقب خان نیز به آنان داده شد.

۱-۳. همراهی با شاه در اقدامات فرهنگی و عمرانی

۱. گویا قرچقای پس از قیج‌اجیگری و ورود به سپاهیگری، قوللرآقاسی شده است. هیچ‌یک از منابع به این منصب او اشاره نمی‌کنند؛ اما از آنجا که در سال ۱۰۱۱ق عنوان بیک یافت و بعد از شکست دادن ازبکان، میرتوپخانه و سردار تفنگچیان شد و همهٔ غلامان تحت امر وی به خدمت توپخانه درآمدند و همچنین با توجه به آنکه رئیس غلامان قوللرآقاسی بود و اعضای آن عمدتاً از مردم گرجی و قفقازی بودند، می‌توان گفت قرچقای خان این منصب را عهده‌دار بوده است. با این‌همه، برخی بدون استناد به منبع یا دلیلی، او را صاحب این مقام دانسته‌اند (نوابی و غفاری‌فرد، ۳۱۱).

قرچقای که از کودکی همراه با شاهزادگان و بزرگ‌زادگان دربار بود، شایستگی‌هایی نشان داد که علاوه بر رابطهٔ ارباب - بندگی با شاه عباس، موجبات صمیمیت با او را فراهم کرد و با وجود خدمت در بیوتات سلطنتی وارد سپاه شد و مراتب نظامی را گذراند. وفاداری او در همهٔ زندگی و دفع دشمنان خارجی و مخالفان داخلی بر شاه و اطرافیان به اثبات رسید. او سرسپردگی به شاه را در الگوهای فرهنگی هم نشان داد. قرچقای در جریان تخصیص برخی موقوفات، شاه را همراهی کرد. شاه طی این اقدام چند بنای اطراف نقش جهان را وقف چهارده معصوم کرد؛ قرآن‌ها و آثار دینی از جمله کتب فقه، حدیث و تفسیر را به حرم امام رضا(ع) در مشهد تقدیم کرد تا این شهر به قطب مذهبی و شیعی تبدیل گردد. وی همچنین کتب غیردینی و مجموعه‌ای از طلا، جواهرات، قالی و چینی‌آلات نفیس را به بقعهٔ شیخ صفی در اردبیل تقدیم کرد تا موقعیت و جایگاه آن‌جا را نیز حفظ کرده باشد (بابایی و دیگران، ۱۲۲). قرچقای نیز با اهدای مجموعهٔ بیست و نه پارچهٔ چینی‌آلات در این اقدام سیاسی - فرهنگی سهم مهمی ایفا کرد. این مجموعه بعد از ظرف‌های شاه عباس بزرگترین مجموعهٔ اهدایی بود. این ظرف‌ها از نوع چینی آبی و سفید مینگ در اوایل قرن ۹ق/۱۵م و مشتمل بر کاسه و بشقاب‌های مزین به نقش شاخهٔ تاک و گل داودی و گل صد تومانی در ابعاد کوچک و متوسط بود. علاوه بر این، در میان این هدایا، چهار ظرف فوق‌العاده و کم‌نظیر مشهور به می‌پینگ و یک بطری پیازی شکل بزرگ به نام یوهو چون‌پینگ نیز دیده می‌شد (همو، ۱۲۳). از بارزترین ویژگی‌های این مجموعهٔ مرغوب که در موزهٔ ایران باستان نگهداری می‌شوند و روی آن‌ها نام «قره چقای‌خان» نوشته شده، هماهنگی صوری و بصری آن‌ها است (همان). انگیزهٔ اصلی قرچقای از مشارکت در موقوفه‌های شاه معلوم نیست؛ اما گویا او علاوه بر سرسپردگی به شاه، قصد داشت پشتیبانی خود را از اقدام سیاسی فرهنگی شاه نشان دهد. شاید این گونه کارها از سوی غلامانی که از شبکهٔ اجتماعی - سیاسی بومی خود جدا شده بودند، در راستای جذب شدن آنان در هویت اسلامی بود که پیشتر از سوی شاه به آنان بخشیده شده بود (بابایی و دیگران، ۷). همچنین حمایت آنان از هنرها و ساخت بناها و راه‌ها را «تلاشی برای ایجاد تصویر مثبت [از خود] و تسکین» احساساتی دانسته‌اند که قدرت‌یابی آنان در ایرانیان و قزلباشان رقیب آنان بر می‌انگیخت (همو، ۳۱). پیوند بین او و شاه دو طرفه بود و شاه به‌زودی به او لقب «مقرب الحضرة» داد که تنها به نزدیکانش اختصاص داشت (همو، ۱۲۵). اعطای مقامات نظامی همراه با بیگلربیگی ایالات مرزی مانند آذربایجان و مشهد از نگاه ویژهٔ شاه به او حکایت دارد. از دیگر نشانه‌های اعزاز قرچقای توسط شاه آن بود که همراه برخی از بزرگان دستور یافت بنایی در محلهٔ چهارباغ و در اطراف کاخ سلطنتی بسازد (همو، ۸۸). همچنین او باغی به مساحت تقریبی بیست و پنج هزار زرع در محلهٔ چهارباغ بالا داشت (جابری انصاری، ۳۶۰) که گویا مکان اقامت و خانه‌باغ او بوده است. گفته می‌شود

علاقه‌مندی او به ظروف چینی و یا رونق مذهبی و تجاری شهر مشهد در زمان حکومت طولانی او و فرزندانش سبب احیای هنر سودآور سفالگری و چینی‌سازی در این شهر گردد (بابایی و دیگران، ۱۲۷).

۲- نقش سیاسی و فرهنگی پسران قرچقای

قرچقای چهار پسر داشت: امام وردی، منوچهر، علی‌قلی و محمدعلی.

۲-۱- امام‌وردی (د. ۱۰۳۳ ق)

درباره امام‌وردی اطلاعات چندانی در دست نیست. چنان‌که پیشتر گفته شد، وی در سال ۱۰۳۳ همراه پدرش توسط گرجیان کشته شد. از این‌رو، می‌توان پنداشت که وی نظامی بوده است. در جریان لشکرکشی خلیل پاشا و شکست مفتضحانه او، شاه عباس قرچقای را مأمور کرد تا مراقب حرکات وی در زمان عقب‌نشینی باشد. قرچقای خان تا مرند او را تعقیب کرد (فلسفی، ۱۰۵۱/۲-۱۰۵۲) و پسرش را به اردبیل فرستاد تا شاه عباس را از رفتن خلیل پاشا آگاه کند (دل‌واله، ۸۲۶/۱-۸۲۷). با توجه به قرینه همراهی امام وردی با پدر در جنگ گرجستان، شاید این پسر همان امام‌وردی بوده باشد که در جنگ‌های ایران و عثمانی شرکت داشته است. گزارش دیگر به دفن او همراه پدر در جوار حرم امام رضا (ع) در مشهد مربوط است (بابایی و دیگران، ۱۶). این احترام به امام‌وردی از سوی شاه، ادعای حضور فعال او در جنگ با عثمانی را تقویت می‌کند.

۲-۲- منوچهرخان (د. ۱۰۴۵ ق)

از رویدادهای جسته و گریخته می‌توان پی‌برد که منوچهرخان که ابوالفتح لقب داشت (همو، ۱۲۷)، از برادرانش، علی‌قلی و محمدعلی، بزرگ‌تر بوده است (نک: طهرانی، ۴۱؛ طباطبایی، ۲۳۵/۲؛ بابایی و دیگران، ۱۲۷). خوزانی اصفهانی او را از «تربیت‌یافتگان این دودمان» خوانده «که داخل اویماقات و ارباب قلم» بوده و گاه به سرودن مصرعی نیز می‌پرداخته‌اند (ص ۹۹۵)؛ بنابراین، او شخصیت دوگانه نظامی و فرهنگی داشته است. او پس از مرگ پدر، به بیگلربیگی خراسان برگزیده شد (بابایی و دیگران، ۱۲۷). شاید این انتصاب نیز بتواند ارشدیت منوچهر نسبت به دو برادرش را اثبات کند. او قبل از مفتخر شدن به مقام بیگلربیگی و لقب خانی، از سال ۱۰۳۱ ق تا سال ۱۰۳۳ ق در مقام یوزباشی خاصه شریفه و با لقب بیگ و نیز در مقام حاکم قزوین (در سال ۱۰۲۹ ق از آن عزل شد) به شاهان صفوی خدمت کرده بود (اسکندربیگ ترکمان، ۹۶۲/۳؛ خوزانی اصفهانی، ۷۹۵؛ وحیدقزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۲۰۲). تاریخ دقیق اعطای لقب خان به او معلوم نیست اما گویا همزمان با رسیدن به حکومت خراسان و بیگلربیگری مشهد به خانی مفتخر شد. وی در حدود سال‌های ۱۰۳۳-۱۰۴۵ ق به مدت دوازده سال حاکم

مشهد بود. علاوه بر این، مدتی نیز حکومت دورن و خوشان را داشت (طهرانی، ۴۱). سرانجام منوچهر در سال ۱۰۴۵ق به زخم تیر ازبکان از دنیا رفت (بیجن قصه‌خوان، ۸۹-۳۸۸).

از حوادث سیاسی دوران حکمرانی او بر مشهد باید به لشکرکشی‌های مکرر ازبکان به این دیار اشاره کرد. در سال ۱۰۳۹ق و بعد از جلوس صفی، ازبکان به خراسان حمله کردند. منوچهرخان به مقابله شتافت و آن‌ها را شکست سختی داد. این امر توجه شاه را به او را جلب کرد (شاملو، ۲۱۰/۱). در همان سال اسفندیارخان و برادرش ابوالغازی خان، شرق ایران را از دو جبهه مورد تهاجم قرار دادند. منوچهر همراه بیگلربیگی مرو قوای آنان را به سختی در هم شکست (وحیدقزوینی، همان، ۲۲۵-۲۲۶). در سال ۱۰۴۴ق عبدالعزیزخان ازبک، خراسان را عرصه تاخت و تاز خود قرار داد. منوچهرخان در این جنگ از ناحیه زانو چنان زخمی برداشت که سال بعد درگذشت و فرزند او با عنوان قرچقای خان دوم به حکومت خراسان رسید (همان، ۲۲۷، ۳۲۸؛ بیجن قصه‌خوان، ۳۸۹).

منوچهرخان و پشتیبانی از مکتب هنری خراسان: منوچهرخان نزد اهل علم، هنر و ادب به حکیم معروف بود و از وی به عنوان شخصی صاحب فضل و کمال (مدرسی طباطبایی، ۲/۲۳۵) و در شمار علما (طهرانی، ۴۱) یاد می‌شد. گویا از ملا محمدتقی، مجلسی اول، اجازه روایت داشته و این اجازه‌نامه در پایان نسخه‌ای از کتاب من لایحضره الفقیه آمده است (همان). او به اهل قلم توجهی ویژه داشت؛ به گونه ای که میرزا برخوردار ترکمان فراهی یکی از منشیان وی بود (ترکمان‌فراهی، دیباچه، ۱۴). وی حدود سه سال نزد منوچهر بود و تحریر اول داستان‌هایش را به او تقدیم کرد. این تحریر در جنگ منوچهر با ایل چمشگزک به غارت رفت (همان). حضور منوچهر در مشهد که از سال‌ها قبل زمینه رشد آن آغاز شده بود (یحیائی، «ابراهیم میرزا صفوی») با خدمات شایان توجه او در زمینه فرهنگی و هنری همراه بود. وی از پیشروترین مشوقان هنر کتاب‌آرایی (بابایی و دیگران، ۱۳۰) و حامی ترجمه و تصحیح دو نسخه نفیس شد. یکی ترجمه کتاب الحشایش دیسکوریدس، گیاه‌شناس و جانورشناس یونانی، بود که در حدود سال ۵۵۰ق توسط مهران بن منصور بن مهران به عربی ترجمه شده بود. منوچهرخان این کتاب را جهت بازنویسی در اختیار خوشنویس زبده آن زمان، محمدباقر حافظ، قرار داد و نگارگرانی مانند ملک‌حسین اصفهانی نیز تصاویر آن را بازنگاری کردند. این کار هنری و علمی در ۸۳۳ صفحه نگاره رنگی در رمضان ۱۰۳۸ق به پایان رسید (ناصری و فدوی، ۲۷-۳۱). دومین کتاب، صور الکواکب عبدالرحمن صوفی بود. منوچهرخان حسن بن سعد قاینی را مأمور استنساخ کتاب کرد و نگارگری تصاویر ستارگان در آن را نیز به قلم استاد مالک‌حسین سپرد (بابایی و دیگران، ۱۲۷-۱۲۸). علاقه او به نجوم موجب شد که وی در زایچه‌نویسی و طالع‌بینی از چنان تبحری برخوردار شود که کتابی در این زمینه به نام فرزندش قرچقای خان دوم بنویسد.

نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی تهران موجود است (قرچقای خان بن منوچهر، نسخه خطی شماره ۳۶۱۷/۱ ف). به احتمال فراوان، نگارش یا سفارش تولید اسکندرنامه نقالی به‌عنوان یکی از کتاب‌های مفصل در زمینه قصه‌های عامیانه کار اوست و گویا اصل آن به نظم یا نثر بوده است (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۳۶). این اثر مشتمل بر پاره‌ای از حوادث تاریخ ایران باستان، برخی از روایات شاهنامه، شرحی از عیاران، جادوگری‌ها، معجزات و غیره است و موجبات سرگرمی را فراهم می‌کرد و حاوی نکات اخلاقی بود (همو، مقدمه و متن). مصحح در اهمیت این کتاب و اقدام منوچهر خان می‌گوید: «تأثیرات اسکندرنامه نقالی بر داستان‌پردازی ایران در قرن‌های اخیر، بسیار وسیع و به‌گونه‌ای در زمینه‌سازی رمان تاریخی مشخصاً مؤثر بوده است و بدین‌گونه منوچهر خان حکیم در زنجیره رمان‌های تاریخی نیز حلقه‌ای استوار خواهد بود» (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۷). او علاوه بر نقش‌آفرینی هنری و فرهنگی، در زمینه اعتلای طب، نجوم و ادب نیز مؤثر بوده و کار او افزون بر ذوق هنری این خاندان، آمادگی مشهد آن زمان را نیز برای انجام فعالیت‌های هنری و فرهنگی نشان می‌دهد.

۲-۳. علی‌قلی بیگ (۱۰۲۰- پس از ۱۰۹۷ق)؛ عالم شیعی

علی‌قلی بیگ در سال ۱۰۲۰ق چشم به جهان گشود (علی‌قلی بن قرچقای خان، ۸-۱۷). او در علوم زمان از جمله عرفان و فلسفه از سرآمدان روزگار بود و آثار زیاد و حجیمی به یادگار گذاشت (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۵). او مقدمات ادب را در اصفهان فراگرفت و زیر نظر علمای بنامی چون آقا حسین خوانساری و شمسای گیلانی حکمت، فلسفه و عرفان آموخت و فقه و حدیث را از مجلسی اول فراگرفت (ترکمانی قمی، ۱۱۰) و چنان پیش رفت که در سال ۱۰۴۹ق به منصب رسمی کتابداری دربار صفوی برگزیده شد (خواجگی اصفهانی، ۲۸۶؛ اسکندربیگ‌ترکمان، ۲۴۷). از او آثار گوناگونی برجای مانده است: خزائن جواهر القرآن، ایمان الکامل، شرح اثولوجیا، احیاء الحکمه، فرقان‌الرأیین، مزامیر العاشقین، التعليقات، التمهیدات، التنقیحات، سبعة السماویه (طهرانی، ۴۱۰-۴۱۱)، الاربعون حدیثاً، ایمان و کفر، زبور العارفين و براق العاشقین، شوق‌نامه عباسی، رساله فی الصلوات، رساله در علم اجمالی و تفصیلی پرودگار و عقول و نفوس، رساله فی العلم، کمال محمدی، مرآت الوجود و الماهیه، منطق، نفس انسان و مجموعه‌ای از سه رساله فلسفی شامل مبادی آراء اهل مدینه فاضله فارابی، رساله نفس ارسطو و صنایع میرفندرسکی که به خط او در کتابخانه دانشگاه تهران وجود دارد و وی بر آن‌ها حاشیه نوشته است (مدرسی طباطبایی، ۲۳۶/۲-۲۴۰). بنابراین، وی تمام عمر خود را صرف یادگیری و نوشتن کرده است. او به پیروی از استادش ملارجب‌علی از مخالفان ملاصدرا بوده است (علی‌قلی بن قرچقای خان، ۱۸). علاوه بر کتابداری دربار صفوی مدتی نیز تولیت آستان حضرت معصومه (ع) را برعهده داشت (مدرسی طباطبایی، ۲۴۳/۱)؛

ترکمانی قمی، ۱۱۱؛ نصرآبادی، ۴۱). بی‌گمان میزان علم و تبحر علی‌قلی بیگ در علوم دینی و جایگاه اجتماعی و خانوادگی‌اش در این انتصاب بی‌تأثیر نبوده است. درباره سال دقیق درگذشت او اطلاعی نداریم و تنها می‌دانیم تا سال ۱۰۹۷ق زنده بوده است (ترکمانی قمی، ۱۰۹؛ علی‌قلی بن قرچقای خان، ۱۷).

۲-۴- محمدعلی

محمدعلی کوچک‌ترین پسر قرچقای بود. جز آنکه پسری به‌نام شیخ محمدکاظم ترکمانی داشته، اطلاع چندانی از او در دست نیست (طهرانی، ۴۱۱).

۳- نوادگان قرچقای خان اول

نوادگان قرچقای از نامداران روزگار خود بوده و هر کدام به فراخور محیطی که در آن تربیت یافته بودند، مسیر پدران را پیموده‌اند. فرزندان علی‌قلی پیگیر مسایل مذهبی و پسران منوچهر در مسیر حکمرانی و هنر و پشتیبانی از آن قدم برداشتند.

۳-۱- قرچقای خان دوم (۱۰۳۶- پس از ۱۰۷۵ق)

قرچقای خان دوم پسر منوچهرخان، حکمران خراسان، در ۱۷ محرم ۱۰۳۶ق به دنیا آمد (منوچهر بن قرچقای، ۴). بعد از مرگ پدرش، حکومت خراسان در دو دوره به وی واگذار شد. دوره اول حکومتش همراه با عنوان بیگلربیگی، بلافاصله بعد از مرگ پدرش آغاز شد. در آغاز و بلافاصله بعد از جلوس عباس دوم در ۱۰۵۲ق از سوی او همراه بیرام‌علی خان، حاکم نیشابور، مأمور قتل رستم خان سپهسالار شد (وحیدقزوینی، عباسنامه، ۴۸؛ همو، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۳۷۹-۳۸۳). در همان سال امام قلی خان، والی ازبک ترکستان که جهت بازگرداندن قدرت از مسیر مشهد به دربار ایران می‌رفت، مورد استقبال باشکوه قرچقای قرار گرفت (شاملو، ۲۷۱/۱-۲۷۲؛ بیجن قصه‌خوان، ۴۲۵). در سال ۱۰۵۳ق شاه قرچقای دوم را علی‌رغم خوش‌خدمتی‌هایش به دلیل غرور و ظلم به مردم، از حکومت خراسان عزل و مرتضی‌قلی خان قاجار، بیگلربیگی مرو را بر جای او نشانند (شاملو، ۲۸۳/۱)؛ اما مدت عزل او طولانی نبود و در سال ۱۰۵۵ق که مرتضی‌قلی به سپهسالاری منصوب شد، دوباره به حکومت خراسان بازگشت (وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۴۳۶؛ شاملو، ۲۹۶/۱). این دوره از حکومت او بر خراسان تا سال ۱۰۷۵ق بیست سال به طول انجامید و در این سال، به دلیل رفتارهای ناشایست برای همیشه از حکومت خراسان عزل شد (وحید قزوینی، عباسنامه، ۳۳۰) و دست خاندان او از حکومت مشهد کوتاه شد.

زندگی هنری و فرهنگی قرچقای دوم: او که در محیط فرهنگی خراسان در دوره حکمرانی پدرش نشو و نما یافته بود، اقدامات ارزنده‌ای در این راستا انجام داد. در دوره حکومت یکساله‌اش، کتاب‌آرایی فرهاد و

شیرین وحشی بافقی را به نقاشانی مانند محمد قاسم سفارش داد (بابایی و دیگران، ۱۳۰). در دوره دوم حکومت «بلند پروازانه‌ترین طرح هنری خود»، یعنی کتاب‌آرایی نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی، را به کمک نگارگران و خوش‌نویسان مشهدی و غیرمشهدی دربارش مانند مالک‌حسین، محمدیوسف، محمد قاسم و پسر مالک‌حسین به نام محمدعلی (همان، ۱۳۱-۱۳۲؛ حسینی، ۱۵) به انجام رساند که با ارزش‌ترین شاهنامه سده یازدهم است (حسینی، ۱۴). اصل این کتاب که اکنون در کاخ وینزور انگلستان است در ربیع‌الثانی سال ۱۰۵۸ ق در کتابخانه قرچقای خان دوم با ۱۴۸ نقاشی به اتمام رسید و الهام‌بخش کارهای بعدی شد (بابایی و دیگران، ۱۳۲). گویا فعالیت‌های هنری و فرهنگی منوچهر و قرچقای خان دوم در مشهد با سبک دربار مرکزی متفاوت بود و «به جای پشتیبانی از نقاشانی نظیر شفیع یا شیخ‌عباسی که کارهای تک صفحه‌ای آن‌ها در دربار مورد علاقه افراد خاصی قرار داشت، بر تصویرسازی کتاب‌های تاریخی، علمی و ادبی تأکید کرده و در این مسیر مکرراً به گروهی کوچک از هنرمندان که سبکی متفاوت از تصویرگری را ارائه می‌کردند، سفارش می‌دادند. برخلاف قزلباش‌ها در اواخر قرن ۱۰ ق، خاندان قرچقای نه از سبک دربار تقلید می‌کردند و نه برای به‌کارگیری هنرمندان درباری با دیگران رقابت می‌کردند. می‌توان اینگونه استدلال کرد که منابع تصویری اروپایی یا هندی موجود در اصفهان به راحتی در مشهد در دسترس نبوده است یا این‌که قرچقای خان و نوادگان وی مجبور بوده‌اند تا در راستای حمایت از هنرهای مکتوب به استعدادهای سنتی و محلی تکیه کنند» (ناصحی و فدوی، ۳۷). البته به موازات پیشرفت سبک هنری دربار، شیوه و سنت هنری آن‌ها نیز پیشرفت کرد و موجبات گسترش زبان تصویر را دوران‌های بعد فراهم کرد (همان). علاوه بر اقداماتی که قرچقای دوم در مشهد به ثبت رساند، گویا در زمان شاه صفی نیز مدرسه‌ای در اصفهان بنا کرد (هنرفر، ۶۲۰).

۳-۲- مهدی‌قلی خان (۱۰۵۵- پس از ۱۱۲۳ ق)

مهدی‌قلی خان فرزند علی‌قلی بن قرچقای در ۲۱ رمضان ۱۰۵۵ ق به دنیا آمد و در قم نشو و نما یافت. او در علوم دینی تبحر داشت و در عرصه اجتماعی، افزون بر بنای مدرسه و بازار، تولیت آستانه حضرت معصومه (ع) را نیز عهده‌دار بود (شیرازی، ۸). او پس از نشو و نما در قم، به تحصیل علوم پرداخت (نصرآبادی، ۴۱). نصرآبادی نوشته است: «... صفات او محتاج به تقریر نیست. مجماً مشارالیه جوان قابلی است در نهایت دل‌چسبی، چنانچه به خاطری که نشست بیرون نمی‌رود» (ص ۴۱). پدرش کتاب «منطق» خود را به نام او نوشته بود (مدرسی طباطبایی، ۲/۲۴۰). مهدی‌قلی خان شعر نیز می‌سرود و «صفا» تخلص می‌کرد. نصرآبادی نمونه‌های شعر او را در تذکره خود آورده است (ص ۴۱). وی مانند پدرش تولیت آستان حضرت معصومه (ع) را در زمان شاه سلطان حسین یا شاه سلیمان بر عهده داشت

(مدرسی طباطبایی، ۲۴۴/۱). او کتاب سماء الأسماء را در لغت عربی به زبان فارسی نوشت (همان). گویا او به علم احکام النجوم نیز علاقه داشت؛ زیرا در نسخه‌ای که مشتمل بر چند رساله است، اطلاعاتی درباره تاریخ و مکان تولد و همچنین زایچه و طالع‌بینی خانواده‌اش نگاشته است. او در این جا زایچه پنج پسر و چهار دختر خود را آورده است (شیرازی، ۱۸-۱۴). از دیگر کارهای فرهنگی و هنری وی، می‌توان به ساخت مدرسه‌ای به نام مدرسه خان در قم اشاره کرد. این مدرسه در سال ۱۱۲۳ق با چهار حجره بنا شد و به تدریج و با گذشت زمان رو به ویرانی نهاد تا این‌که آیت‌الله بروجردی آن را در سه طبقه در ۱۳۷۹ق تجدید بنا کرد و اکنون یکی از مدارس مورد توجه طلاب است (نک: علی‌قلی بن قرچقای خان، ۱۹). او همزمان با ساخت مدرسه، به ساخت بازارچه‌ای معروف به «بازارچه گذر خان» نیز همت کرد (ترکمانی‌قمی، ۱۱۱؛ «گذر خان؛ یک معبر و هزار داستان»، ۶-۷). قبر مهدی‌قلی خان در حجره کنار راهرو ورودی مدرسه او جای داشته است (مدرسی طباطبایی، ۲۴۱/۲). او علاوه بر کتابی که سند وقف‌نامه در آن آمده، بیست و نه جلد دیگر از خزائن جواهر القرآن را به مدرسه خود تقدیم کرد و طبق سند وقف، تولیت کتاب‌های وقف شده را به فرزندش حیدرقلی بیگ سپرد (همو، ۲۴۱/۲-۲۴۲).

۳-۳- شیخ محمدکاظم ترکمانی

شیخ محمدکاظم ترکمانی پسر محمدعلی و نوه قرچقای خان اول بود. از قرائن پیداست که از علمای دوران بوده است؛ زیرا نقل شده که وی کتاب سبعة السماویة عموییش علی‌قلی را در ۱۰۷۰ق استنساخ کرد و بر آن حاشیه نوشت (طهرانی، ۴۱۱؛ ترکمانی‌قمی، ۱۱۰) و آن را در سال ۱۰۷۵ق وقف کرد (ترکمانی قمی، همانجا).

۴- نتیجه‌های قرچقای خان اول

چنان‌که گفته شد، مهدی‌قلی خان زایچه ۹ فرزندش را در نسخه مذکور آورده است. اسامی این نه تن چنین است: فتحعلی، رضاقلی بیگ، حسینقلی، حیدرقلی بیگ، علیقلی، خیرالنساخانم، مهین بانوخانم، بیگم جان خانم، نورجهان خانم (شیرازی، ۱۹-۱۴).

نتیجه

در پی تغییر سیاست طهماسب و به پیروی از او، شاه عباس از تکیه بر نیروی قزلباشان به غلامان خاصه و از صوفیان به فقهای شیعه، افراد و خاندان‌های جدیدی در این دوره ظهور یافتند. خاندان قرچقای یکی از این خاندان‌های پرنفوذ و ثروتمند بود. رشد این خاندان در دربار که از اواسط دوره صفوی آغاز شد،

در پی این رویکرد صفویان یعنی سیاست به کارگیری غلامان مسیحی اسیرشده در جنگ‌ها و گرواندن آن‌ها به اسلام و تشیع پدید آمد. سرسلسله این خاندان، قرچقای خان از همسالان شاه عباس، مانند هموعان گرجی و قفقازی خود، مورد توجه شاه طهماسب و شاه عباس قرار گرفت و تربیت شد و از طریق سه دهه خدمات اداری و جانفشانی نظامی به بالاترین سطوح اجتماعی رسید. او در مناصب مهم و کلیدی اداری - نظامی قیاجیگری و امیری توپخانه و سرداری تفنگچیان (۱۰۱۱-۱۰۲۶ق) خدمت کرد و به سپهسالاری قوای نظامی (۱۰۲۶-۱۰۳۳ق) و بیگلربیگی دو ایالات مهم و مرزی ایران یعنی آذربایجان در همسایگی عثمانی و خراسان و حکومت مشهد در مجاورت ازبکان رسید. او با پیروی از الگوی شاه در وقف چینی آلات بر مزار جد صفویان در اردبیل، چهره‌ای فرهنگی از خود به نمایش گذاشت. جایگاه بلند رهبری سیاسی و نظامی او و موروثی شدن حکومت مشهد برای فرزند او منوچهرخان و نواده او قرچقای خان دوم و واگذاری منصب کتابداری دربار و تولیت حرم حضرت معصومه به پسر دیگرش، علی قلی بیگ، از سوی صفویان منزلت برجسته آنان را نزد شاهان این حکومت نشان می‌دهد و حاکی از توفیق ایشان در ایفای نقش مرجعیت در مناصب مختلف اداری و سیاسی - نظامی است. برخی از افراد این خاندان، به ویژه منوچهرخان و فرزندش قرچقای خان دوم و علی قلی بیگ، افزون بر مناصب نظامی و اداری در جایگاه‌های علمی و مذهبی نیز از سرآمدان روزگار خود و از پشتیبانان فرهنگ و هنر به ویژه در خراسان و قم بودند. تالیف کتاب‌هایی با صبغه مذهبی و حماسی و در علوم مانند تنجیم و حکمت و حمایت از نگارگری و کتاب‌آرایی نسخه‌های خطی مانند شاهنامه فردوسی و ساخت خان، گذر و باغ در قم و اصفهان از دیگر فعالیت‌های گسترده آنان بود. عناوین بیگ، خان، خانم و شیخ در پسوند یا پیشوند اسامی اعضای این خاندان نشانگر نفوذ سیاسی و اجتماعی آنان در نیمه دوم دوره صفویه و اوایل دوره افشاریه است.

فهرست منابع

- آل داود، سیدعلی، «ابراهیم میرزا صفوی»، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ش.
- آژند، یعقوب، «علی قلی بیگ جبه‌دار کتابدار»، در هنرهای زیبا، ش ۱۶، زمستان ۱۳۸۲ش، صص ۸۳-۹۲.
- اسکندربیک ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲ش.
- اولناریوس، آدام، سفرنامه اولناریوس، ترجمه حسین کردبچه، شرکت کتاب برای همه، بی تا، ۱۳۶۹ش.
- بابایی، سوسن، کاترین بابایان، اینا باغدیان‌تس - مک‌کیب و معصومه فرهاد، غلامان خاصه: نخبگان نوحاسته دوران صفوی، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران، ۱۳۹۰ش.
- بیجن قصه‌خوان، تاریخ رستم خان، چاپ جیورجیو روتا، آکادمی علوم اتریش، وین، ۲۰۰۹م.

شماره ۱۰۰	تاریخ و فرهنگ	۱۵۰
	ترکمان‌فراهی، برخوردار بن محمود، شمسه و قهقهه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶ش.	
	ترکمانی‌قمی، علی‌قلی‌خان بن قرچقای‌خان، «زبور العارفين، تحقیق علی‌اوسط عبدالعلی‌زاده (ناطقی)»، در علوم قرآن و حدیث، دفتر یازدهم، بی‌تا.	
	جابری‌انصاری، میرزا حسن‌خان، تاریخ اصفهان و ری، عمادزاده، اصفهان، ۱۳۲۲ش.	
	جنگ منشات و نثرها (جنگ خاتون‌آبادی)، نسخه خطی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ش ۱۲۸۰۳-۵، برگ ۱۹۴ ب.	
	حسینی جناب‌زیدی، میرزا بیگ بن حسن، روضة الصفویة، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، بنیاد موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۸ش.	
	حسینی، مهدی، «شاهنامه قرچقای‌خان (شاهنامه وینزور)»، در هنرهای زیبا؛ هنرهای تجسمی، ش ۴۵، ۱۳۹۰ش، صص ۲۱-۱۳.	
	خواجه‌گی اصفهانی، محمد معصوم، خلاصة السیر، علمی، تهران، ۱۳۶۸ش.	
	خوزانی اصفهانی، فضل‌بیگ، افضل التواریخ (مجلد سوم در تاریخ پادشاهی شاه عباس کبیر، به کوشش کیومرث قرقلو، با مقدمه کیومرث قرقلو و چارلز ملویل، گیب، کمبریج، ۲۰۱۵م.	
	دلاواله، پیتر، سفرنامه دلاواله، ترجمه محمود بهفروزی، قطره، تهران، ۱۳۸۰ش.	
	ذکاوتی قراقرزلو، علیرضا، «منوچهرخان حکیم کیست؟» در آینه میراث، ش ۳۹، سال پنجم، زمستان ۱۳۸۶ش، صص ۱۳۱-۱۳۷.	
	رهبرن، میشل کلاوس، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹ش.	
	شاملو، ولی‌قلی، قصص الخاقانی، تصحیح سید حسن سادات ناصری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ش.	
	طهرانی، آقابزرگ، طبقات اعلام الشیعه، فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ق.	
	علی‌قلی بن قرچقای‌خان، رساله‌ای در بیان علم اجمالی و تفصیلی واجب تعالی، تصحیح محمد اکوان، نور الثقلین، تهران، ۱۳۷۸ش.	
	فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، به کوشش فرید مرادی، نگاه، تهران، ۱۳۹۱ش.	
	قرچقای‌خان بن منوچهر، طالع قرچقای‌خان بن منوچهر، کتابخانه ملی، شماره ۳۶۱۷/۱، ف، بی‌تا، تهران.	
	«گذرخان؛ یک معبر و هزار داستان»، نوبهار قم، در نشریه روابط عمومی شهرداری قم، ش ۲۰، ۱۳۹۶ش، صص ۶-۷.	
	مدرسی طباطبایی، سید حسین، تربت پاکان، مهر قم، قم، ۱۳۳۵ش.	

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم شیرازی، لمیه اختصاص المنطقه بموضع معین من الفلک، تهران، کتابخانه مجلس، ش ۱۷۲۱، صص ۸-۱۴.

منجم، جلال‌الدین، تاریخ عباسی، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، وحید، بی‌جا، ۱۳۶۶ ش.
 منوچهرخان حکیم، اسکندرنامه نقالی، به کوشش علیرضا ذکاوتی قراگزلو، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۴ ش.
 میرزا سمیع، محمدسمیع، سازمان اداری حکومت صفوی: تحقیقات و تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انجمن کتاب و کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۴ ش.
 نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره نصرآبادی، به کوشش احمد مدقق یزدی، دانشگاه یزد، یزد، ۱۳۷۸ ش.
 نوابی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری‌فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، سمت، تهران، ۱۳۹۰ ش.
 واله‌قزوینی‌اصفهانی، محمدیوسف، خلد برین، تصحیح میرهاشم محدث، موقوفات محمود افشار، تهران، ۱۳۷۲ ش.

وحیدقزوینی، میرزا محمدطاهر، تاریخ جهان‌آرای عباسی، تصحیح سید سعید میرمحمدصادق، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۳ ش.

_____ عباسنامه، تصحیح ابراهیم دهگان، کتابفروشی داودی، اراک، ۱۳۲۹ ش.
 ناصحی، ابوزر و سیدمحمد فدوی، «نقش خاندان قرچقای خان در پیشبرد هنرهای مکتوب قرن یازدهم شهر مشهد، در هنرهای زیبا، هنرهای تجسمی، دوره ۱۹، ش ۳، پاییز ۱۳۹۳، صص ۲۷-۳۸.
 هنرفر، لطف‌الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، جانزاده، تهران، ۱۳۵۰ ش.
 یحیائی، علی، «ابراهیم‌میرزا صفوی»، در دائرة المعارف آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۹۳ ش.

Babaie, Sussan, Kathryn Babayan, Ina Baghdiantz-mcCabe and Massumeh Farhad, *Slaves of the Shah New Elites of Safavid Iran*, I.B. Tauris & Co Ltd, Landon and New York, 2004.

Floor, Willem M., *Safavid government institutions*, Costa Mesa, Calif., Mazda Publishers, 2001.

https://www.worldcat.org/search?q=au%3AFloor%2C+Willem+M.&qt=hot_author"\o

Table of Contents

Analysis of Thematic, Visual and Structural Characteristics of the Gilded Mihrābs During Ilkhanate Era	9
Mohammad Zohdi - Dr. Farzaneh Farokhfar	
The Role of Ehdāth in Aleppo's Political Developments in the Fifth and Sixth Centuries (AH)	51
Dr. Lida Mawadat	
The Political Role of Hajib in the First Period of the Abbasid Caliphate (132-232 AH) Case Study: Rabi' Family	67
Dr. Mohammad Jafar Ashkevari - Sayedeh Zahra Mousavi	
Semantic Evolution of the Terms Rafida and Shi'ism in Rijal and Religious Sect Sources of the Sunnis	89
Hassan Naghizadeh - Hassan Namaki Noqab	
Process of Designing and Changing Qajar Military Uniforms	111
Fariba Mehrmand - Dr. Ali Akbar Khedrizeh	
The Roles and Actions of Qarachaghay Khan and His Family During the Safavid Period	133
Dr. Ali Yahyaie - Azam Ganji Harsini	

In the Name of Allah



Islamic Studies

Journal of History & Culture

Semi – Annual Research Journal of

The Faculty of Theology and Islamic Studies

Issue 100, Spring & Summer 2018

Director & Editor in chief

Abdolrahim Ghanavat

Editorial Board

Mohamad Taghi Imanpour, Prof of the
Department History, Ferdowsi University of
Mashhad

Ahmad Badkubeh Hazaveh, Associate Prof
of the Department of History and Civilization of
Islam, University of Tehran

Husain ʔara chānlū, Prof
of the Department of History and Civilization of
Islam, University of Tehran

Abdolrahim Ghanavat, Associate Prof of the
Department of History and Civilization of Islam,
Ferdowsi University of Mashhad

Sayyid Jamal Moosavi, Associate Prof of the
Department of History and Civilization of Islam,
University of Tehran

Andrew J. Newman, Personal Chair of Islamic
and Middle Eastern Studies

Abdullāh Himmatī Gulyān, Associate Prof of
History and Civilization of Islam, Ferdowsi
University of Mashhad

Printing & Binding: Ferdowsi University of
Mashhad Press

License Holder

Ferdowsi University of Mashhad

Translation of Abstracts: Vahid Mardani

ISSN-Print:2228 – 706X

ISSN-Online:2538 - 4341

Circulation: 500

Price: Rs 30000

Address:

Faculty of Theology and Islamic Studies
Ferdowsi University of Mashhad Campus
Azadi Sq. Mashhad – Iran

Zip Code: 9177948955

Tel: +98(51) 38803863



Ferdowsi University of Mashhad

ISSN-Print:2228 - 706X

ISSN-Online:2538 - 4341

Journal of History and Culture

Analysis of Thematic, Visual and Structural Characteristics of the Gilded Mihrābs During Ilkhanate Era	9
Mohammad Zohdi - Farzaneh Farokhfar	
The Role of Ehdāth in Aleppo's Political Developments in the Fifth and Sixth Centuries (AH)	51
Dr. Lida Mawadat	
The Political Role of Hajib in the First Period of the Abbasid Caliphate (132-232 AH) Case Study: Rabi' Family	67
Dr. Mohammad Jafar Ashkevari - Sayedeh Zahra Mousavi	
Semantic Evolution of the Terms Rafida and Shi'ism in Rijal and Religious Sect Sources of the Sunnis	89
Hassan Naghizadeh - Hassan Namaki Noqab	
Process of Designing and Changing Qajar Military Uniforms	111
Fariba Mehrmand - Dr. Ali Akbar Khedrizadeh	
The Roles and Actions of Qarachaghay Khan and His Family During the Safavid Period	133
Dr. Ali Yahyaie - Azam Ganji Harsini	